عبقات الانوار

در اثبات امامت ائمه اطهار

تألیف

آیة الله میر سید حامد حسین موسوی
نیشابوری هندی

جزء اول از مجلد دوازدهم

طبع دوم
در ٦ جلد با تعلیقات و فهارس

از انتشارات
مؤسسه نشر نفائس مخطوطات اصفهان

چاپ حبل المتین

عبقات الأنوار

في إمامة الأئمة الأطهار

حديث الغدير

قسم السند

تأليف

الإمام الحجة المجاهد

السيد حامد حسين اللكهنوي

تحقيق

غلام رضا مولانا بروجردي

الجزء الثاني

طبع على نفقة الوجيه المحسن الحاج
شاكر عبد المجيد الكاظمي .

کتاب عبقات الانوار

مؤلف : میر حامد حسین اللکهنوی

محقق : غلامرضا مولانا بروجردی

چاپ اول : ١٤٠٤

چاپخانه سید الشهداء

تیراژ : ٢٠٠٠ نسخه

ناشر : محقق

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین ، والصلوة والسلام علی اکرم خلقه محمد وآله الطاهرین ، سیما وصیه وخلیفته علی العالمین ، امیر المؤمنین ، وقائد الغر المحجلین .

بر هر متتبع منصف پوشیده نیست که حدیث شریف غدیر ، چنانکه در جزء نخستین این کتاب منیف « عبقات الانوار » ثابت شد . ازاحادیث صحیحه متواتره است ، واز یکصد وده نفرصحابی ، وهشتاد وچهار تن تابعی نقل شده ، واکثرمحدثین ومفسرین ومتکلمین ومورخین از فریقین آنرا در مؤلفات خود آورده‌اند ، وحتی جمعی از اکابرمحققین درپیرامون این حدیث کتابهای جداگانه در مجلدات متعدده تألیف نموده اند ، وبسیاری از اعاظم وحفاظ اهل سنت بصحت وکثرت طرق ، بلکه بتواتر لفظی ویا معنوی آن اعتراف نموده‌اند ، چنانکه مؤلف عظیم‌الشأن مرحوم میرحامدحسین قدس‌سره در«عبقات الانوار»

ومرحوم علامهٔ امینی طاب ثراه در « الغدیر » گفتار قریب به چهار صد نفر از آنها را بطور مبسوط یادکرده‌اند، که برای نمونه بذکر چند تن از آنان قناعت میشود :

۱ ـ محمد بن ادریس الشافعی متوفای (۲۰٤) بنقل ابن اثیر در « نهایه » ج٤ ص۱٤٦ .

۲ ـ أحمد بن حنبل متوفای (۲٤۱) در« مسند » ج۱ ص۱۵۲ ، ۳۳۱ ، ج٤ ص ۲۸۱ .

۳ ـ ابن ماجة القزوینی متوفای (۲۷۳) در « سنن » ج۱ ص۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰

٤ ـ ابو عیسی ترمذی متوفای (۲۷۹) در « صحیح » ج۲ ص۲۹۸ .

۵ ـ عبدالله بن احمد بن حنبل متوفای (۲۹۰) بنقل حاکم در « المستدرك » ج۳ ص۱۰۹ .

٦ ـ حافظ نسائی متوفای (۳۰۳) در « خصائص » ص۱۵ ، ۱٦ ، ۱۸

۷ ـ ابن جریر طبری متوفای (۳۱۰) در « تفسیر » ج۳ ص٤۲۷ ، واو کتابی جداگانه در غدیر تألیف نموده وآنرا از هفتاد وپنج طریق روایت کرده.

۸ ـ حافظ بغوی متوفای(۳۱۷) در « مصابیح » ج۲ ص۱۹۹ .

۹ ـ ابوبشر دولابی متوفای (۳۲۰) در « الکنی والاسماء » ج ۲ ص٦۱ .

۱۰ ـ حافظ طحاوی حنفی متوفای (۳۲۱) در « مشکل الاثار» ج۲ ص۳۰۷ ، ۳۰۸ ، ۳۰۹ .

۱۱ ـ حافظ ابن ابی‌حاتم متوفای (۳۲۷) بنقل سیوطی در « الدر المنثور» ج۲ ص۲۹۷.

۱۲ ـ ابن عبد ربه قرطبی متوفای (۳۲۸) در « عقد الفرید » ج ۲ ص۲۷۵

۱۳ ـ حافظ ابن‌عقده متوفای (۳۳۳) کتابی‌مستقل بنام « الولایة » درطرق غدیر تألیف نموده،وحدیث نامبرده را ازیکصد و پنج طریق روایت کرده.

۱٤ ـ ابوبکرجعابی متوفای (۳۵۵) کتابی بنام « نخب المناقب » تألیف کرده ودر آن کتاب حدیث غدیر را از یکصد وبیست وپنج طریق روایت کـرده .

۱۵ ـ حافظ دارقطنی بغدادی متوفای (۳۸۵) بنقل گنجی‌شافعی‌در «کفایة» ص۱۵ طرق حدیث غدیر را در یك مجلد گرد آورده .

۱٦ ـ حافظ ابن زولاق مصری متوفای (۳۸۷) بنقل‌مقریزی در « خطط » ج۲ ص ۲۲۲ .

۱۷ ـ حافظ ابن بطه حنبلی متوفای (۳۸۷) در « الابانة » .

۱۸ ـ قاضی ابوبکر باقلانی متوفای(٤۰۳) در « التمهید » ص۱۷۱.

۱۹ ـ حافظ ابو سعید خرکوشی متوفای (٤۰۷) در « شرف المصطفی »

۲۰ ـ حافظ ابن مردویه متوفای (٤۱۰) بنقل‌سیوطی در « الدر المنثور » ج۲ ص ۲۵۹ .

۲۱ ـ ابوعلی مسکویه متوفای (٤۲۱) در « ندیم الفرید » .

۲۲ ـ ابو اسحاق ثعلبی متوفای (٤۲۷) در « الکشف والبیان » .

۲۳ ـ ابومنصور ثعالبی متوفای (٤۲۹) در « ثمار القلوب » ص ۵۱۱ .

۲٤ ـ حافظ ابوسعید سجستانی متوفای (٤٤۷) در « الدرایه فی حدیث الولایـة » .

۲۵ ـ حافظ بیهقی‌متوفای (٤۵۸) بنقل‌خوارزمی‌در « مناقب » ص۷۵ ، ۹۳

۲٦ ـ حافظ ابن‌عبدالبر متوفای (٤٦۳) در«الاستیعاب» ج۲ ص٤۷۳ .

۲۷ ـ حافظ خطیب‌بغدادی متوفای(۴۶۳)در«تاریخ بغداد» ج۸ ص۲۹۰ و ج۷ ص۲۷۷

۲۸ ـ مفسر کبیر واحدی نیشابوری متوفای (۴۶۸) در «تفسیر» ج۶ ص۱۹۴

۲۹ ـ حافظ سجزی متوفای (۴۷۷) کتابی مستقل در حدیث غدیر تدوین کرده

۳۰ ـ ابن المغازلی شافعي متوفای (۴۸۳) در «مناقب» ص۲۶

۳۱ ـ حجة الاسلام غزالي متوفای (۵۰۵) در «سرّ العالمين» ص۹

۳۲ ـ حافظ سمعاني متوفای (۵۶۲) در فضائل الصحابه»

۳۳ ـ ابن‌عساکر متوفای (۵۷۱) بنقل متقي هندی در «کنزالعمال» ج۶ ص۸۳

۳۴ ـ حافظ ابن الجوزی الحنبلي متوفای (۵۹۷) در «المناقب»

۳۵ـ سبط ابن الجوزي متوفای (۶۵۴) در «تذکره» ص۱۸

۳۶ ـ ابن أبي الحديد معتزلی متوفای (۶۵۵)در «شرح نهج البلاغه»ج۲ ص۱۴۸، ۴۴۹

۳۷ ـ حافظ گنجي شافعي متوفای (۶۵۸) در «کفاية الطالب» ص۱۵

۳۸ ـ حافظ ذهبي شافعي متوفای (۷۴۸) کتابي مستقل بنام «طريق‌حديث الولاية» دارد

۳۹ ـ حافظ ابن کثیر دمشقي شافعي متوفای (۷۷۴) در «تاریخ» ج۵ ص۲۰۹

۴۰ ـ حافظ نور الدين هيثمي متوفـای (۸۰۷) در «مجمع الزوائد» ج۹ ص۱۰۴، ۱۰۹

٤١ ـ شمس الدین جزری شافعی متوفای (٨٣٣) در «اسنی المطالب» که در تواتر غدیر است

٤٢ ـ حافظ ابن حجر عسقلانی متوفای (٨٥٢) در «تهذیب التهذیب» ج٧ ص٣٣٧ و ٣٣٩

٤٣ ـ أبو الخیر فضل بن روز بهان متوفای بعد (٩٠٩) در «ابطال الباطل»

٤٤ ـ حافظ سیوطی متوفای (٩١١) در «الدر المنثور» ج٢ ص ٢٥٩ و «تاریخ الخلفاء» ص١١٤

٤٥ ـ حافظ قسطلانی متوفای (٩٢٣) در «المواهب اللدنیة» ج٧ ص١٣

٤٦ ـ حافظ ابن حجر هیثمی مکی متوفای (٩٧٤) در «الصواعق» ص٢٥

٤٧ ـ نور الدین هروی قاری حنفی متوفای (١٠١٤) در «المرقاة» ج٥ ص٥٦٨

٤٨ ـ مناوی شافعی (١٠٣١) در «فیض القدیر» ج٦ ص٢١٨

٤٩ ـ نور الدین حلبی شافعی متوفای (١٠٤٤) در «السیرة الحلبیة» ج٣ ص٣٠١، ٣٠٢

٥٠ ـ ابن باکثیر مکی شافعی متوفای (١٠٤٧) در «وسیلة المآل»

٥١ ـ عبدالحق دهلوی متوفای (١٠٥٢) در «شرح المشکات»

٥٢ ـ شیخ محمود بن محمد شیخانی قادری مدنی متوفای (   ) در «الصراط السوی»

٥٣ ـ سید محمد بزرنجی شافعی متوفای (١١٠٣) در «النواقض»

٥٤ ـ ضیاء الدین مقبلی متوفای (١١٠٨) در «الابحاث المسددة»

٥٥ ـ ابن حمزه حرّانی حنفی متوفای (١١٢٠) در «البیان والتعریف» ج٢ ١٣٦ ـ ٢٣٠

۵۶ ـ أبـو عبدالله زرقاني مالكي متوفـاى (۱۱۲۲) در «شرح المواهب»
ص۱۳

۵۷ـ میرزا محمدبدخشی متوفای( ) در«نزل الابرار»ص۲۰و«مفتاح النجا»

۵۸ ـ مفتي شام عمادی حنفي متوفای(۱۱۷۱) در «الصلوة الفاخرة»ص۴۹

۵۹ ـ صبّان شافعي متوفـای (۱۲۰۶) در «اسعاف الراغبين» در حاشيهٔ
«نور الابصار»

۶۰ ـ سيد محمود آلوسي بغدادي متوفاى (۱۲۷۰) در «روح المعاني»
ج۲ ص۲۴۹

۶۱ـ شيخ محمدحوت بیروتی شافعي متوفای (۱۲۷۶) در «اسنى المطالب»
۲۲۸

۶۲ ـ مولوی ولي الله لكهنوي متوفاى( ) «مرآت المؤمنين»

۶۳ ـ مولوی حيدر علي فيض آبادي متوفای ( ) در «منتهى الكلام»

۶۴ ـ شيخ سليمان قندوزی حنفي متوفای (۱۲۹۳) در «ينابيع المودة»

۶۵ ـ شبلنجي سيد مؤمن متوفای ( ) در «نور الابصار»

۶۶ ـ سيد عبدالحميد آلوسی بغدادی شافعي متوفای (۱۳۲۴) در
«نثر اللالي» ص۷۰

وجمعي ديگر از بزرگان أهل سنت كه خواستاران تفصيل بيشتر بايد به کتاب شريف «الغدير» جزء اول ودوم مراجعه كنند .

وليكن تعجب است که حديثي كه در طول چهارده قرن از مشهورترين احاديث بوده ومورد تأييد اعـاظم وحفاظ هرعصر قرار گرفته ، هنوز هـم

تعصب وبی‌انصافـی بـاعث شود که جمعي از اشعه ولایت دور ، واز درك حقیقت وفضیلت مهجور، گرد وغبار عناد را برانگیزانند، تابلکه فضاء معنویت را تیره وتار ، وبالنتالي مرد مرا از استضائه‌انوار ولایت محروم سازند .

ولذا جفا پیشه‌ای از ریشه منکر صحت حدیث غدیر می‌شود ، استناداً بر اینکه‌امیرالمؤمنین‌ع دراین‌سفرباپیغمبرص نبوده‌بلکه به یمن مسافرت کرده، چنانکه طحاوي در مشکل الآثارج ۲ص۳۰۸ پس از حکایت آن از بعضی از این دلیل علیل جواب گفته .

ویکي دیگر اگرچه اصل حدیث را انکار نمیکند ولیکـن صدر حدیث را منکر میشود ، چنانکه تفتازاني در «المقاصد» ص۲۹۰ گفته ، وجمعي کاسه لیس نیز از او تقلید کردند .

سومي چون ابن تیمیه در«منهاج السنة» ذیل حدیث را بضعف سندنسبت می‌دهد ، و گاهي هم مي گوید: از طریق راویان مورد اعتماد این حدیث نقل نشده ، وگاهي دیگر بـي‌شرمانـه میگوید : علماء ما این حدیث را روایت نکرده‌اند ، ویکبار دیگر بی‌پروا میگوید : غیر از احمد بن حنبل این حدیث راکسي روایت نکرده .

یکي دیگر چون حسام الدین سهارنپوري درکتاب «مرافض الروافض» ناآگاهانه ، یاخود بناآگاهـي زده گوید : حدیث غـدیر را درصحاح نقل نکرده‌اند، بااینکه ترمذي وابن ماجر چنانکه اشاره شد آنرا ذکر نموده‌اند .

وعجب ترازهمه گفتار قـاضي عضدایجي در «المواقف» وتفتازانـي در «شرح المقاصد» است که گفته‌اند : که چون حدیث غدیر را مسلم وبخاري در صحیحین نقل نکرده‌اند پس مورد اعتماد نیست .

بـااینکه هرکس که صحیحین را بادقت بررسي کنـار آگاه میشودکه

صحیحین جامع جمیع احادیث صحاح نمی‌باشند ، وبهمین جهت در تدارك وجبران احادیث صحاحیکه در آن دو کتاب نیست کتابها نوشته شده ، مانند «المستدرك» تألیف حاکم نیشابوری متوفای (٤٠٥)، و «توضیح المدرك في تصحیح المستدرك» تألیف سیوطی متوفای (٩١١) و «المستدرك» تألیف حافظ الهروي المالکی متوفای (٤٣٤) و«صحیح ابن حبان» تألیف حافظ ابی حاتم بستی متوفای (٣٥٤).

مؤلف عظیم الشأن «عبقات الأنوار» در این جزء دوم (بحسب تجزئه‌ما) ثابت کرده که احادیث صحیحه محصور در صحیحین نیست، وبخاري ومسلم نیز چنین ادعائی نکرده‌اند ، وباضافه تمام احادیث صحیحین نیز محکوم بصحت نیست ، بلکه احادیث بسیاری نیز در آنها ثبت است که مورد قدح وطعن اکابر ومحققین است ، وباضافه احادیث متناقضه در صحیحین موجود است، ولذا بعضی از اعاظم آن دو کتاب را از اعتبار بکلی ساقط نموده‌اند ، وقاعده تقدم مثبت برنافی که از قواعد مسلمه عقلیه است ومورد استناد بزرگان اهل سنت وجماعت است، وشواهد علمی وتاریخی برآن قائم است، حکم میکندکه نبودن حدیثی در صحیحین دلیل نفی واقعی آن نیست، مضافاً براینکه اگر فرضاً هم حدیث غدیر در صحیحین وجود داشت معاندین از راه دیگر آنرا نمی‌پذیرفتند، چنانکه حدیث غضب صدیقه طاهره علیها السلام برآنها، وحدیث تأخر بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام، وحدیث غصب فدك، وحدیث قرطاس، ومانند آنها را از عناد وتعصب قبول نکردند ، بااینکه احادیث نامبرده در صحیحین موجودند .

اعاذنا الله من التعصب واللداد، ووفقنا لاتباع الحق والسداد

ـ غلامرضا مولانا بن علی اکبر بروجردی نزیل قم ـ

١٢ شعبان ١٤٠٤

«فخرالدين رازى ازتعصب ولداد حديث غدير را صحيح ندانسته»

وازطرائف امور آنستکه‌ابوعبدالله‌محمدبن‌عمر، المعروف بابن‌الخطيب الملقب بفخرالدين الرازى الشافعى، با آنهمه جلالت شأن، وسمو منزلت، وعظمت قدر، ومرجعيت، وتصدر، وتبحر، وتمهر، بتنبيه وتذكير جناب سيد مرتضى طاب ثراه ازخواب غفلت بيدار، واز سكرعصبيت هشيارنشده، گرد تتبع وتفحص طرق اين حديث شريف بورق گردانى‌كتب حديث، كه سرماية سعادت اهل دين است نگرديده، بمحض‌تعصب مذموم، وتصلب‌شوم وعناد صراح، ولداد بواح، كه موجب سخرية خواص وعوام، وباعث كمال صغار واحتقار، نزد صغار وكبار است، بر سر انكار تواتر اين حديث رسيده، وانكار تواتر در چه جسارت است، نقاب حيا از رخ برگرفته، خود را از نفى صحت وقدح آن هم بازنداشته گسسته مهار، خليع العذار، بوادى پرخار جرح وانكار شتافته، چنانكه در (نهاية العقول)كه بحقيقت نهاية‌الفضول است‌بسبب غايت غفلت وذهول، در جواب حديث مى‌سرايد :

لانسلم صحة الحديث ، اما دعواهم العلم الضروري بصحته فهي مكابرة، لانا نعلم انه ليس العلم بصحته كالعلم بوجود محمد عليه السلام ،وغزواته مع الكفار وفتح مكة ، وغير ذلك من المتواترات ، بل العلم بصحة الاحاديث الواردة في فضائل الصحابة أقوى من العلم بصحة هذا الحديث ، مع أنهم يقدحون فيها ، واذا كان كذلك ، فكيف يمكنهم القطع بصحة هذا الحديث ؟

وأيضاً فلان كثيراً من أصحاب الحديث لم ينقلوا هذا الحديث كالبخاري، ومسلم ، والواقدي ، وابن أبي اسحاق .

بل الجاحظ ، وأبو داود السجستاني ، وأبو حاتم الرازي ، وغيره من أئمة الحديث قدحوا فيه ، واستدلوا على فساده بقوله عليه السلام : (قريش والانصار ، وجهينة ، ومزينة ، وأسلم ، وغفار موالي دون الناس كلهم ليس لهم موالي دون الله ورسوله) .

والثاني وهو أن الشيعة يزعمون أنه عليه السلام انما قال هذا الكلام بغدير خم في منصرفه من الحج ، ولم يكن على مع النبي في ذلك الوقت ، فانه كان باليمن انتهى .

«جواب مؤلف از كلمات مزيفه رازى»

از اين عبارت ظاهر است كه فخر رازى بمزيد سقيفه سازى و گاو تازى، حصول علم را بصحت حديث غدير مكابره مى‌داند ، وآنرا از درجهٔ متواترات ساقط ، واز پايهٔ معلومات هابط ميگرداند ، وبر آن هم اكتفا نكرده ، علم را بصحت احاديث در فضائل صحابه اقوى از علم بصحت اين حديث مى‌داند

ونیز بادعای عدم نقل بسیاری از اصحاب حدیث ، این حدیث را قدح در آن میخواهد ، وبر این همه جزافات اکتفا نکرده ، بمزید اشتعال آتش حقدوعناد تشبث بقدح وجرح جاحظ ، وبعض دگر مغفلین جاحدین می‌نماید ، پس این تعصب شدید بنظر انصاف ملاحظه‌فرمودنی است ، که مثل این حدیث متواتر ومشهور ، که زیاده ازصدکس صحابه روایت آن کرده‌اند ، واکثر طرق آن صحیح وثابت وحسن ، ودر صحاح قوم مروی ، وکتب عدیده در تعدد طرق آن مصنّف شده در مناظره ومقابلهٔ اهل حقّ از معرض اعتبار ساقط سازند ، وبقدح آن میپردازند، وجمیع احادیث وارده را در فضائل صحابه که نبذی‌از آن باعتراف ثقات ایشان موضوع است ، اقوی از این حدیث گویند ، چه الف ولام بر احادیث که در کلام رازی داخل است مشعر است بآنکه‌جمیع احادیث فضائل صحابه اقوی ازاین حدیث است .

فاضل رشید خان در (ایضاح لطافة المقال) گفته :

قال الامام الرازي في التفسير الكبير : قوله :ليذهب عنكم الرجس (ای يزيل عنكم الذنوب ويطهركم) يلبسكم خلع الكرامة انتهى .

در این عبارت‌لفظ الذنوب که‌جمع‌معرف بالف ولام است موجوداست وبودن آن من جملهٔ صیغ عموم ازکتب اصول فقه معلوم اهل علوم ،پس این عبارت دلالت بر رفع جمیع معاصی داشته باشد نه بر بعضی آن انتهی .

از این عبارت ظاهر است که دخول الف ولام بر لفظ ذنوب درعبارت فخر رازی دلیل عموم آنست ، وباین سبب این عبارت دلالت بر رفع جمیع معاصی میکند ، پس هم چنین عبارت رازی در نهایة العقول هم دلالت دارد

بر آنکه علم بجمیع احادیث وارده در فضائل صحابه اقوی است از علم بصحت حدیث غدیر (ولو تنزّلنا عن ذلك فلا أقل من حمل الاحادیث علی اکثرها) وحال آنکه أقوی بودن جمیع فضائل صحابه یا اکثر آن ازحدیث غدیر کذب وبهتان بحت‌است ، هرگز یك حدیثی هم ازفضائل صحابه سنّیه بقوّت این حدیث نمیرسد ، وهمپایهٔ آن نیست ، چه جای آنکه جمیع آن خرافات یا اکثر آن خرافات قوی‌تر از این حدیث باشد ، وبر مدّعی لازم است که جمیع احادیث فضائل صحابه یا اکثر آن نقل نماید ، وبعد از آن مروی‌شدن آن از اکثر از این صحابه که حدیث غدیر را روایت کرده‌اند ثابت سازد ، وبعد از آن ثابت فرماید که اکثر اسانید آن مثل حدیث غدیر، بلکه زیاده از آن صحیح وحسن است ، وبا این همه مشاکلت ، ومعارضت، وادعای اقوی بودنش وقتی تمام میشود ، که جمیع احادیث فضائل صحابه‌را اکثر آن را از طریق شیعه بچنین اسانید قویّه کثیره بلکه زائد از این ثابت نمایند ، وباز چنانکه نزد شیعه حدیث غدیر متواتر است ، ومروی از طرق بسیار ، همچنان تواتر آن احادیث از طرق خویش وکثرت اسانید آن ثابت فرمایند ، وبا این همه از راه تبرع بر رازی و اولیای او که در تصرف باطل کذب را علی الاطلاق حلال ، بلکه مستحسن شمرده‌اند ، تنگ گیری‌نمیکنیم بطریقه مجاملت ومسامحة‌ومساهلة میرویم ، ومیگوئیم که تصدیق‌دعوای خود را در اکثر یا کلّ احادیث فضائل صحابه گذاشته مساوات بعض احادیث فضائل صحابه را اگر چه ده یا پانزده بلکه پنج یا شش باشد باحدیث غدیر در قوّت ثابت فرمایند ، فضلا از اینکه اقوی بودن انرا از این حدیث‌شریف

بمنصّهٔ ظهور رسانند .

بالجمله ادّعای این معنی که دعوی علم ضروری بصحّت این حدیث مکابره است مکابرهٔ پیش نیست ، چه هر امری که سنیه ادّعای تو تراش وعلم ضروری بصحت آن کنند ، بلاشبهه حدیث غدیر در ثبوت وتواتر وصحت مثل آن یا بهتر از آن خواهدبود ، ومجرّد منع در آمثال این امور غیر کافی است والاّ میرسد کهمانعی منع وجود مکه ومدینه، ووجودجناب رسالتمآب ﷺ هم بکند ، وبر محض منع اکتفا نماید ، آری اگر فارقی لائق قبول در این حدیث شریف ودیگر متواترات بیان کنند ، توجه بجواب آن کرده شود .

ولنعم ما افاد مولانا الهمام في عماد الاسلام حيث قال :

لاشك في أن كل من تأمل وأنصف في كثرة طرق الحديث ، واشتهاره بين الخاصة والعامة ، مع وفور الدواعي الى الكتمان ، وكثرة الصوارف عن النقل ، يحصل لـه العلم الضروري بصحة هذا الحديث ، كيف وقـد يحصل للمسلمين القطع واليقين في كثير من الامور الدينية التي هي أدون مرتبة في باب التواتر من هذا الحديث، كآيات التحدي والتحدي بها على رؤس الاشهاد من الكفار وأعداء الديـن ، مع وجود الدواعي الى المعارضة وعدم وجـود الموانع وهكذا صدور المعجزات ونحو ذلك ، مع أن الكفار كافة ينكرون ذلك كله ، ويدعون أن أهل الاسلام كلهم تواطئوا على الكذب واختراع هـذه الاخبار ، لان كلهم من أرباب الاغراض والدواعي الى وضع تلك الاخبار ، كما أن أهل الاسلام يدعون كذلك في باب الاخبار المخصوصة بأهل المذاهب الفاسدة ، من اليهود، والصابئين، وعبدة النيران، والاوثان ، وسائر المشركين

فكيف يسوغ لمسلم منصف أن ينكر التفاوت بين العلمين، فعلي تقدير التسليم يكون حاله كحال التفاوت بين البديهيين ، فانه قد يكون أحدهما أجلى من الاخر ، كيف ولو لم يكن الامر كذلك يلزم اهمال كثير من المتواترات انتهى [1] .

«ذكر نكردن اشخاصی حديث غدير را دليل وهن آن نيست»

واما ادعای اين معنی كه بسياری از اصحاب حديث اين حديث را نقل نكرده‌اند، پس مخدوش است بانكه بعد از اطلاع بر اسماء جمعی ازمخرجين وناقلين اين حديث شريف ، كه در ما بعد انشاءالله تعالی مذكور خواهد شد ظاهرميشود كه بسياری از اساطين اعلام ومحدثين فخام اين حديث شريف را روايت كرده‌اند ، پس بالفرض اگر بسياری از اهل حديث اعراض از ذكر آن كرده باشند ، قدحی در آن پيدا نميكند ، كه عدم ذكر احدی (ولو كان في غاية الجلالة والنبالة) قدح در ثبوت حديثی نميكند ، وعجب كه دعوی كثرت غير ناقلين اين حديث آغاز نهاده، وبا اينهمه غلوّ واغراق در تعصب فاحش ، جز نام اربعهٔ غيرمتناسبه برزبان نياورده ، كاش نام بيست كس ياسي كس ازاعيان محدثين ، كه معرض از نقل اين حديث می‌بودند برزبان می‌آورده، تا با دعوی كثرت مناسبت می‌داشت، والا درجنب ناقلين اين حديث چار كس را بلكه ده كس را هم مثلا كثيرنتوان گفت، وبالفرض اگربسياری از اصحاب حديث سنّيان اين حديث شريف را نقل نكرده باشند، عدم نقلشان چنين حديث

---

(۱) عماد الاسلام ص۲۱۷ ج٤ .

شریف متواتر مشهور را دلیل تعصّب وعناد، ورسوخ درضغائن واحقاداست که خرافات غریبـه درفضائل خلفای خود نقل میکنند ، وازنقل چنین حدیث متواتر ومشهور اعراض می‌نمایند، وهرگاه نافی صریح بمقابلـه مثبت ساقط ازاعتبار واعتماد باشد، ساکت ومعرض کی لائق اعتنا والتفات‌است .

« عدم نقل بخاری ومسلم حدیث غدیـر را دلیل عدم‌صحت آن نیست »

امّا تشبث بعدم نقـل بخاری ومسلم پس موجب تحیّر افکار وباعـث تعجّب اولی‌الابصاراست، وهمانا امام رازی بسبب مزید انهماك درمزخرفات وصرف عمرعزیز درخرافات، اطّلاعی بفنّ درایت وحدیث نداشته، بمحض خیالات وهواجس، وتوهّمات ووساوس، ردّ اموروواضحه خواسته، وذرّات خسیسه‌را مقاوم جبال‌رواسی انگاشته، وشناعت این‌تمسّك، ووهن ورکاکت آن، ظاهراست بچند وجه :

اول آنکه عدم نقل شیخین (اعنی بخاری ومسلم) حدیث غدیررا دلیل واضح، وبرهان لائح ، برآنست‌که اینها بسبب ابتلاء بحبّ شیخین کتمان حق خواستند، وباخفای چنین حدیث متواتر ومشهور، واعراض ازآن باطل را درنظر عوام آراستند، وآخر نوبت معتقدین بی تحقیقشان باین مثابه رسید که محض عدم‌ذکرشان را مانع ثبوت این حدیث گردانیدند .

دوّم انکه قاعدهٔ تقدّم مثبت برنافـی مسلّم اهل اصول ، ومقبول علماء فحول است، وائمهٔ سنّیه جابجا بآن تشبّث می‌نمایند، پس هرگاه نفی‌صریح بمقابله اثبات لائـق قبول نباشد ، محض اعراض از ذکـر ، وسکوت ازنقل ، چگونه قدح درتحقیق امری وثبوت آن خواهدکرد، وشواهد تقدیم مثبت بر نافی بسیاراست، بربعض آن اکتفا می‌رود :

« شواهد تقديم مثبت برنافى »

علامه علی بن ابراهیم بن احمد بن علـی الملقّب نور الدين الحلبی القاهری الشافعـی در کتاب (انسان العیون فی سیرة الامین المأمون) در ذکر قصّه داخل شدن جناب رسالتمآب صلی‌الله علیه و آله وسلم درخانه کعبه بعد فتح مکّه گفته :

قال ابن عمر رضى الله عنهما فلما فتحوا كنت أول من ولج ، فلقيت بلالا فسألته هل صلى فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم؟ قال: نعم، وذهب عنى أن أسأله كم صلى.

وهذا يدل على أن قول بلال رضى الله عنه أنه صلى الله عليه وسلم أتى بالصلوة المعهودة لا الدعاء كما ادعاه بعضهم.

وفى كلام السهيلى فى حديث ابن عمر رضى الله عنهما أنه صلى فيها ركعتين.

وعن ابن عباس رضى الله عنهما قال: أخبرنى اسامة بن زيد: أنه صلى الله عليه وسلم لما دخل البيت دعى فى نواحيه كلها، ولم يصل فيه حتى خرج، فلما خرج ركع فى قبل البيت ركعتين (أى بين الباب والحجر الذى هو الملتزم) وقال هذه القبلة.

فبلال رضى الله عنه مثبت للصلوة فى الكعبة ، واسامة رضى الله عنه ناف، والمثبت مقدم على النافى .

على أنه جاء أن اسامة رضى الله عنه أخبر أيضاً بأنه صلى الله عليه وسلم صلى فى الكعبة (۱) .

ومحمدبن ابی‌بکر المعروف بابن القيم الجوزية الحنبلي در (زادالمعاد في هدي خير العباد) گفته :

وذكر النسائى عن ابن‌عمر ، قال : من سنة الصلوة أن ينصب القدم‌اليمنى، واستقباله بأصابعها القبلة، والجلوس على اليسرى .

ولم‌يحفظ عنه صلى الله عليه وآله وسلم فى هذا الموضع جلسة غير هذه .

وكان صلى‌الله عليه وآله وسلم يضع يديه على فخذيه ، ويجعل مرفقه على فخذه، وطرف يده على ركبتيه ، وقبض ثنتين من أصابعه ، وحلق حلقة ، ثم رفع اصبعه يدعو بها ويحركها .

هكذا قال وائل‌بن‌حجر عنه .

---

(۱) انسان العيون فى سيرة الامين المأمون ج۳ ص۲۲٤ طمصر ۱۲۸۰ .

وأما حديث أبي داود ، عن عبدالله بن الزبير : أن النبي صلى الله عليه وسلم كان يشير بأصبعه اذا دعي ولا يحر كها هكذا فهذه الزيادة في صحتها نظر، وقد ذكر مسلم الحديث بطوله في صحيحه عنه ، ولم يذكر الزيادة بل قال: كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قعد في الصلوة جعل قدمه اليسرى بين فخذه، وساقه، وفرش قدمه اليمنى، ووضع يده اليسرى على ركبته اليسرى، ووضع يده اليمنى على فخذه اليمنى، وأشار بأصبعه .

وأيضاً فليس في حديث أبي داود عنه أن هذا كان في الصلوة .

وأيضاً فلو كان في الصلوة لكان نافياً، وحديث وائل بن حجر مثبتاً ، وهو مقدم ، وهو حديث ذكره أبو حاتم في صحيحه (١) .

وشيخ احمد منيني كه ازاكابر علماى اعلام ومهره فخام است، ومحمد مرادى در كتاب (سلك الدرر في تاريخ القرن الثاني عشر) بترجمة او على ما نقل گفته :

---

(١) زاد المعاد ج ١ ص ٦٠ ط مصر المؤرخ ١٣٦٩ .

الشيخ أحمد المنيني هو أحمد بن علي بن عمر بن صالح بن أحمد بن سليمان بن ادريس بن اسماعيل بن يوسف بن ابراهيم الحنفي الطرابلسي الاصل، المنيني المولد، الدمشقي المنشأ، العالم العلامة، المحدث، المؤلف، الشاعر الماهر، الكاتب الناثر.

ولد بقرية منين ليلة الجمعة ثاني عشر محرم افتتاح سنة ١٠٨٩، ولما بلغ سنة (١٣) دخل الى دمشق، ودخل بحجرة داخل السميساطية عند أخيه عبدالرحمن، وقرأ كتباً كثيرة وحضر على جملة من المشايخ منهم: أبو المواهب المفتي الحنبلي، والشيخ محمد الكاملي، والشيخ الياس الكردي، والشيخ عبدالغني النابلسي، والشيخ يونس المصري، ومشايخ كثيرين من أهل الشام.

ومن أهل الحجاز: الشيخ سالم البصري المكي، والشيخ أحمد النخلي، والشيخ عبدالكريم الخليفي المدني مفتي المدينة المنورة، والشيخ أبوطاهر الكوراني المدني وغيرهم ممن

لا يحصى الخ (۱) .

در شرح تاريخ يمينى كه مسمآ است (بالفتح الوهبى على تاريخ ابى نصر العتبى) گفته :

المشورة بضم الشين لاغير، كذا صححه الحريرى فى درة الغواص، قاله البجاتى .

وفى المصباح المنير : وفيها لغتان : سكون الشين وفتح الواو ، والثانية ضم الشين وسكون الواو وزان المعونة ، والمثبت مقدم على النافى ، ومن حفظ حجة على من لم يحفظ (۲) .

ومحمدبن ابراهيم اليمانى الصنعانى در (روض باسم فى الذب عن سنّة أبي القاسم) گفته :

والمضعف اذا لم يبين سبب التضعيف ناف، والمثبت أولى من النافى (۳) .

ازاين عبارات متعدده ظاهر است كه مثبت مقدم است بر نافى، ومحقّق برمنكر ، وقول جاحد ونافى ، بمقابلهٔ قول مثبت لائق اعتبار واعتناء، وقابل التفات واصغاه نيست ، پس بنابراين قاعده ممهّده ، بالفرض اگر كسى از

(۱) سلك الدرر فى تاريخ القرن الثانى عشر ج۲ ص۱۳۳ ط بولاق مصر ۱۳۰۱ .
(۲) الفتح الوهبى على تاريخ أبى نصر ج۱ ص۸ ط مصر .
(۳) روض باسم ج۱ ص۹۳ ط مصر .

صحابه وتابعین هم انکار حدیث غدیر میکرد قول او قابل التفات نبود، تاچه رسد بمحض اظهار عدم سماع خود این حدیثرا، که آن بهیچ وجه لایق اعتناء نبوده .

پس اعراض بخاری ومسلم از ذکر این حدیث درچه حساب است که احدی از اهل تنقید وتحقیق التفاتی بآن نماید ، یاآنرا قادح در صحت وثبوت حدیث غدیر گرداند .

ونیز ابن‌القیّم در(زادالمعاد) گفته :

قال أبوعمر بن عبدالبر : روی عن النبی صلی الله علیه وسلم أنه کان یسلم تسلیمة واحدة . من حدیث سعد بن أبی وقاص، ومن حدیث عائشة، ومن حدیث أنس الا أنها معلولة ولا یصححها أهل العلم بالحدیث .

ثم ذکر علة حدیث سعد أن النبی صلی الله علیه وآله کان یسلم فی الصلوة تسلیمة واحدة، وقال: هذا وهم وغلط ، وانما الحدیث کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسلم عن یمینه وعن یساره .

ثم ساق الحدیث من طریق ابن‌المبارك، عن مصعب بن ثابت ، عن اسماعیل بن محمد بن سعد، عن عامر بن سعد ، عن أبیه، قال: رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یسلم عن

يمينه وعن شماله، كأني أنظر الى صفحة خده .

فقال الزهري: ماسمعنا هذا من حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له اسماعيل بن محمد: أكل حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم قد سمعته؟ قال: لا، قال: فنصفه؟ قال: لا، قال: فأجعل هذا في النصف الذي لم تسمع (١) .

ازاين عبارت واضح است كه هرگاه اسماعيل بن محمد حديث تسليم آنحضرت ازيمين وشمال روايت كرد، وزهري گفت: نشنيديم اين را ازحديث رسولخدا .

اسماعيل بن محمد براى الزام وافحام او گفت: آيا كلّ حديث حضرت رسولخدارا شنيده‌اى ؟ زهري گفت: نه .

باز اسماعيل بن محمد گفت: آيانصف حديث آنحضرت را شنيده‌اى ؟ زهري از ادّعاى سماع نصف احاديث آنحضرت هم انكار كرد .

اسماعيل بن محمد براى مزيد تخجيل او گفت: پس بگردان اين را در نصفيكه نشنيده‌اى .

پس زهري بالزام وافحام اسماعيل نبيل ساكت وصامت وگرفتار تخجيل گرديد .

وهرگاه عدم سماع زهري، وعدم تسليم او حديث تسليم را قادح درآن نباشد، پس چگونه مجرّد اعراض بخاري ومسلم ازذكر حديث غدير ريبى

---

(١) زاد المعاد ج١ص٦٧ طمصر .

وشكّى درآن پيدا كند، وآنرا ازدرجهٔ ثبوت وتحقق هابط گرداند ؟

ونيز ابن‌القيم در(زاد المعاد) گفته :

وأما الاربع قبل العصر فلم يصح عنه صلى‌الله عليه وسلم في فعلها شيء الا حديث عاصم بن ضمرة عن علي الحديث الطويل: أنه صلى‌الله‌عليه وسلم كان يصلي بالنهار ست عشرة ركعة، يصلي اذا كانت الشمس من هيهنا كهيئتها من هيهنا لصلوة الظهر أربع ركعات، وكان يصلي قبل الظهر أربع ركعات، وبعد الظهر ركعتين وقبل العصر أربع ركعات .

وفي لفظ كان اذا زالت الشمس من هيهنا كهيئتها من هيهنا عند العصر صلى ركعتين، واذا كانت الشمس من هيهنا كهيئتها من هيهنا عند الظهر صلى اربعاً، أويصلي قبل الظهر أربعاً، وبعدها ركعتين، وقبل العصر أربعاً، ويفصل بين كل ركعتين بالتسليم على الملئكة المقربين، ومن تبعهم من المؤمنين والمرسلين .

وسمعت شيخ الاسلام ابن تيمية ينكر هذا الحديث ويدفعه جداً ويقول : انه موضوع ويذكر عن ابن اسحق الجوزجاني انكاره .

وقد روى أحمد، وأبوداود، والترمذي من حديث ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: رحم الله امرءاً صلى قبل العصر أربعاً.

وقد اختلف في هذا الحديث فصححه ابن حبان، وعلله غيره.

قال ابن أبي حاتم: سمعت أبي يقول: سألت أبا الوليد الطيالسي عن حديث محمد بن مسلم بن المثنى، عن أبيه، عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم: (رحم الله امرء صلى قبل العصر أربعاً)، فقال: دع ذا، فقلت: ان أباداود قد رواه، فقال أبوالوليد: كان ابن عمر يقول: حفظت عن النبي صلى الله عليه وسلم عشر ركعات في اليوم والليلة فلو كان هذا لعده، قال أبي كان يقول: حفظت اثنتي عشرة ركعة.

وهذا ليس بعلة أصلا، فان ابن عمر انما أخبر عما حفظه من فعل النبي صلى الله عليه وسلم لم يخبر عن غير ذلك، فلا تنافي بين الحديثين ألبتة (١).

---

(١) زاد المعاد ج١ ص٨٠ ط مصر.

ازاین عبارت ظاهراست کـه اخبار ابن‌عمر حفظ ده رکعت را از فعل جناب رسالتمأب صلی‌الله علیه وسلم دافع ثبوت چهار رکعت قبل عصر نمی تواند شد، زیرا که اوحسب حفظ خود اخبار ازاین عدد نموده، وجائز است کـه غیراو حفظ عدد دیگر کند .

پس این‌افاده هم بتقریب ماتقدّم، مبطل تشبّث بعدم‌ذکر شیخین حدیث غدیر را خواهد بود .

سوّم آنکه خود مخاطب درکید هشتم ازباب دوّم گفته :

واگر زجّاج انکار کرده باشد جرّ جواررا باوجود حرف عطف اعتبار را نشاید، که ماهران عربیّت وائمـّه ایشان تجویز کرده‌اند، ودرقرآن مجید ، وکلام بلغاء وقوع یافتـه ، پس شهادت زجّاج مبنیّ برقصور تتبع است ، ومع هذا شهادت برنفی‌است، وشهادت برنفی غیرمقبول[1] .

ازاین عبارت لائح است که مخاطب انکار زجّاج جرّجواررا شهادت برنفی قرار داده، ازدرجهٔ اعتبار ساقط ساخته، وگفته: که شهادت برنفی غیر مقبول است .

پس بنابراین افاده مخاطب نحریر هم، انکار وردّ صریح احدی (ولو کان جلیل الشأن، مشاراً الیه بالبنان) بجنب اثبات وتحقیق مثبتین قابل اعتماد ورکون، وموجب اعتبار وسکون نیست .

پس محض اعراض ازذکر حدیثـی ، وعدم اخراج آن درکتابی ، کی قادح درصـّحت وثبوت وتحقق آن خواهد بود .

چهارم آنکـه فاضل معاصر مولـوی حیدر علی فیض‌آبادی در (منتهی الکلام) گفته :

---

(۱) تحفه اثنی‌عشریه ص۳۳ .

درصحاح روایات مرویّ است کـه حضرت فاروق وامثالـش باصدّیق اکبر، در وقتی که ارادۀ قتال مانعین زکوة بالهام ربّانی دردل او تصمیم یافت مناظره کردند وگفتند: که حدیث نبوی حکم میکند کـه جان ومال کلمه گو محفوظ ماند، وتو برخلاف آن ارادۀ قتل داری، ابوبکرصدّیق جواب داد : که آیا خاتمۀ این حدیث را یاد ندارید کـه فرموده : مگر آن قتال که بحق کلمه متعلّق باشد وزکوة از حق کلمه هست یانـه ؟ بخدا هر که میانۀ نماز وزکوة فرق خواهدکرد باوی مقاتلـه خواهم نمود، پس اصحاب کبار رأی جهان آرای اورا برسرچشم گذاشتند، وبرای قتال بجان ودل برخواستند پس حالیا اگـر برفرض وتسلیم ، وقت انفاذ جیش ونصب رئیس، کـه تنبیه اهل انحراف عمومـاً بفرستادنش منظور بود، ازوجـود وعدم انکار زکـوة حرفی نزنند ، وبرطبق سنّت سنیّه خیر البریـه (علیه آلاف الصلوة والتحیة) امر فرمایند که تابرسر قومی که تازند هنگام استماع بانك نماز دست ازغارت وقتل بازدارند والاّ داد قتـل وغارت دهند ، دلالتی برآن نمی کند که کسی درآن وقت انکار ازایتاء زکـوة نکرده (باحدی من الدلالات الثلث فانّ عدم الذکر لیس دلیل العدم) سیـّما عدم ذکر چیزی که بعد تکرار تنقیح یابد، ومردم را علم آن باضطرار بهم رسد، دلیل عدم نمی‌توانند شد، واختفاء واستتار این قسم امور، که درمجامع اصحاب برالسنۀ اصاغر واکابر جاری‌شود، ازمحالات عادیه است چنانکه گفته‌اند : (نهان کی ماند آن رازی * کزوسازند محفلها.) انتهی [1] .

از این عبارت واضح است کـه عدم ذکر امری دلیـل عدم آن درواقع نیست ، وعدم ذکر امریکـه مردم‌را علم آن باضطرار بهم رسد، ودر مجامع

---

(۱) منتهی الکلام ص۹۳ ط لکهنو .

اصحاب برألسنه جاری شود، علی الخصوص دلالت برعدم آن نمیکند .

پس اعراض بعض صحابه وتابعین هم اگر ثابت شود، درصحّت حدیث غدیر که بلاریب علم اضطرار بآن حاصل است ، ودر مجامع اصحاب بر ألسنه جاری بوده ، قدح نمی‌تواند کرد ، تاچه رسد باعراض بخاری ومسلم ازآن .

« احادیث صحیحه منحصر درصحیحین نیست »

پنجم آنکه چسان توان گفت: که عدم اخراج بخاری ومسلم حدیثی را قادح در صحّت وثبوت آن‌است، وحال آنکه بتنصیصات اکابر علمای سنّیه ومحقّقین ایشان، صحاح احادیث منحصر درصحیحین نیست .

بلکه از خود بخاری ومسلم ثابت‌شده ، که آنها تصریح کرده‌اند: که احادیث صحیحه را مااستیعاب نکرده‌ایم، بلکه قصد جمع جملهٔ ازاحادیث نموده‌اند، چنانکه فقیهی که درفقه تصنیف میکند، قصد اوجملهٔ ازمسائل فقهیه می‌باشد نه‌آنکه جمیع مسائل فقهیّه را درآن حصرمیکند .

قال الشیخ محیی الدین یحیی بن شرف بن مری بن حسن الشافعی النووی فی (شرح صحیح مسلم) بعد ذکر الزام الدارقطنی وغیره الشیخین اخراج أحادیث ترکا اخراجها قائلین ان جماعة من الصحابة رووا عن رسول‌اللّه صلی اللّه علیه وسلم، ورویت أحادیثهم من وجوه صحاح لا مطعن فی

ناقليها، ولم يخرجا من أحاديثهم شيئاً، فيلزمهما اخراجها : ماهذا لفظه :

وصنف الدارقطني وابو ذر الهروى في هذا النوع الذى ألزموهما ، وهذا الالزام ليس بلازم فى الحقيقة، فانهما لم يلتزما استيعاب الصحيح، بل صح عنهما تصريحهما بأنهما لم يستوعباه ، وانما قصدا جمع جمل من الصحيح، كما يقصد المصنف فى الفقه جمع جملة من مسائله الخ (۱) .

وقاضى محمد بن ابراهيم بن سعدالله بن جماعة الكنانى در (منهل الروى فى علم اصول حديث النبى) گفته :

لم يستوعبا كل الصحيح في كتابيهما والزام الدارقطنى وغيره لهما أحاديث على شرطهما لم يخرجاها ليس بلازم لهما فى الحقيقة، لانهما لم يلتزما استيعاب الصحيح، بل جملة منه أوما يسد مسده من غيره منه .

قال البخاري : ما أدخلت فى كتاب الجامع الا ما صح ، و تركت من الصحاح لحال الطول .

وقال مسلم: ليس كل شيء عندى صحيح وضعته هيهنا

(۱) شرح صحيح مسلم للنووى ج ۱ ص ۲٤ ط مصر الازهر ۱۳٤۹ .

وانما وضعت ما أجمعوا عليه .

ولعل مراده مافيه شرايط الصحيح المجمع عليه عنده ، لا اجماعهم على وجودها في كل حديث منه، أو أراد ما أجمعوا عليه في علمه متناً أو اسناداً، وان اختلفوا في توثيق بعض رواته ، فان فيه جملة أحاديث مختلف فيها متناً أو اسناداً ، ثم قيل لم يفتهما منه الا قليل، وقيل بل فاتهما كثير منه ، وانما لم يفت الاصول الخمسة منه الا قليل وهذا أصح والمعنى بالاصول الخمسة كتاب البخاري ومسلم وأبي داود والترمذي والنسائي، ويعرف الزائد عليهما بالنص على صحته من امام معتمد في السنن المعتمدة، لا بمجرد وجوده فيها، الا اذا شرط فيها مؤلفها الصحيح ككتاب ابن خزيمة ، وأبي بكر البرقاني ونحوها (۱) .

وشیخ عبدالحقّ دهلوی درمقدّمة (شرح فارسی مشکوة) گفته : احادیث صحیحه منحصر نیست درصحیح بخاری ومسلم، وایشان استیعاب نکرده‌اند تمامت صحاح را، بلکه بعض صحاح که نزدایشان بود برشرط ایشان

(۱) منهل الروی ص۶ الفرع الثاني من فروع عشرة من القسم الاول من الطرف الاول من أطراف الكتاب .

نیز نیاورده‌اند، چه جای مطلق صحاح .

وبخاری گفت: نیاورده‌ام من دراین کتاب مگر آنچه صحیح‌است وترك کردم بسی ازصحاح را .

ومسلم گفت: که هرچه دراین کتاب آورده‌ام ازاحادیث صحیحه است ، ونمیگویم که آنچه نیاورده دروی ضعیف‌است .

ولابد دراین ترك واتیان وجه تخصیص وترجیح خواهد بود، خواه از حیثیّت اصحیّت یاازجهت مقاصد دیگر .

وشمس‌الدین محمد علقمی که ازمشایخ اجازهٔ شاه ولی‌الله والد مخاطب است در (کوکب منیر شرح جامع صغیر) درشرح حدیث «مامن غازیةتغزو فی سبیل الله فیصیبون الغنیمة الاّ تعجّلوا ثلثی أجرهم » درجواب اقوال قادحین این حدیث گفته :

وأما قولهم : انه لیس فی الصحیحین فلیس بلازم فی صحة الحدیث کونه فی الصحیحین، ولافی‌أحدهما (۱) .

وابن القیم در (زاد المعاد فی‌هدی خیرالعباد) (نقلا عن المانعین لوقوع الطلاق بکلمة واحدة) بجواب کسانیکه قائل وقوع هستند، ودرحدیث‌صحیح مسلم قدح میکنند گفته :

فصل وأما تلك المسالك الوعرة التی سیکتموه فی‌حدیث أبی‌الصهباء فلایصح شیء منها :

أما المسلك الاول وهو انفراد مسلم بروایته واعراض

(۱) کوکب منیر شرح جامع صغیر ج٤ حرف المیم .

البخاری عنـه فتلك شكاة ظاهـر عنه عارها ، وماضر ذلك الحديث انفراد مسلم بـه شيئاً ، ثم هل تقبلون أنتم أو أحد مثل هذا فی كل حديث ينفرد به مسلم عن البخاری، وهل قال البخاری قط: ان كل حديث لم ادخله فی كتابی فهو باطل أوليس بحجـة أوضعيف ، وكم قـد احتج البخاری باحاديث خارج الصحيح، وليس لها ذكر فی صحيحه، وكم صحح من حديث خارج عن صحيحه (۱).

ازاین عبارات متعدّده در کمال وضوح وصراحت ثابت است که احادیث صحیحه منحصر درصحیحین نیست، وعدم اخراج بخاری ومسلم حدیثی را درصحیحین دلالت برقدح وجرح، وعدم ثبوت وعدم صحّت آن نمیکند ، وچنانچه این معنی ازافادات این ائمّهٔ متقدّمین، واساطین سابقین سنیّهٔ ثابت است، هم چنین باین معنی معاصرین هم اعتراف دارند .

فاضل معاصر در (منتهی الکلام) گفته :

بالجملـه محو حیرتم که برخلاف اصول مقرّرهٔ حنفیان زبان اعتراض (من تلقاء النفس الامارة) گشادن، وحکم بفساد مذهب ایشان کردن، باوصف تصریح بخاری ومسلم: که احادیث صحیحـه را درجمع وتألیف ما محصور نباید فهمید ، چنانکه خواهی دانست اگر چـه جیلانی امامیّه بجهت قصور باع ونقصان استقراء ازتحصیل آن بی بهره مانده ، بادعوی انصاف وفضیلت

---

(۱) زادالمعاد ج ٤ ص ٦٠ ط مصر .

وادعاي الزام اهل سنّت چگونه صادق آيد انتهى[١] .

ازاين عبارت ظاهر است كه اين فاضل نحرير تصريح بتصريح بخاري ومسلم باينكه احاديث صحيحه را در جمع وتأليفشان محصور نبايد فهميد نقل ميكند، وبرزعم عدم‌تحصيل چشمك ميزند وطعن ميكند، وتخليص گلوى حنفيّه درمخالفتشان بااحاديث صحيحين باين تصريح ميخواهد .

پس اين فاضل واتباع اوامام رازى‌راكه ازتحصيل اين تصريح شيخين بسبب قصور باع ونقصان استقراء بى بهره مانده بالاولى مورد مزيد طعن وملام خواهند گردانيد ، وتشبّث اورا بعدم ذكر شيخين حديث غدير را بمراحل قاصيه ازدعوى انصاف وفضيلت وادّعاى الزام اهل حق خواهند دانست (ولله الحمد حمداً جميلا) .

ونيز در (منتهى الكلام) گفته :

وبحمد الله كه ازغايت انصاف مؤلفين صحيحين بنصّ قطعى تصريح كرده‌اندكه احاديث صحيحه را درجمع وتلفيق‌ما محصور نبايد پنداشت ، بلكه احاديث صحيحهٔ دگر بسياراست كه قصد ايراد آن نكرده‌ايم الخ[٢] .

اين عبارت هم بآواز بلند ندا ميكند بآنكه حسب نصّ قطعى وتصريح بخاري ومسلم ثابت است كه احاديث صحيحه را درجمع وتلفيقشان محصور نبايد پنداشت، بلكه احاديث صحيحهٔ دگر بسياراست كه ايشان قصد ايرادآن نكرده‌اند .

پس تشبّث رازى بعدم ايرادشان عين غفلت ياتغافل ، ومحض بى‌خبرى وتساهل است .

---

(١) منتهى الكلام ص٨ ط لكهنو .

(٢) منتهى الكلام ص٢٧ .

واز غرائب امور آنست که باوصف تصریحات اکابر ائمّهٔ سنیّه بعدم حصر احادیث صحیحه درصحیحین، ونقل تصریح بعدم حصر ازخودشیخین باز متعصّبین قوم از ردّ احادیث معتمده مرویّه اسلاف خود، بعلّت معلولهٔ عدم وجود آن در صحیحین قدح در آن میخواهند ، وافتضاح خود در میان ارباب تحقیق وتنقید ، وظهور مجانبت فنّ درایت وحدیث باکی بر نمیدارند .

ابن تیمیه در (منهاج السنّة) بجواب حدیث .

(ماأقلت الغبراء ولاأظلت الخضراء على ذی لهجة أصدق من أبی‌ذر) .

گفته :

هذا الحديث لم يروه الجماعة كلهم ولا هو فی الصحيحين ولا فی السنن (۱) .

ونیز ابن‌تیمیّه در (منهاج السّنه) بجواب حدیث .

(ستفترق امتی علی سبعين فرقة) الخ .

گفته :

الوجه الرابع أن يقال : اولا أنتم قوم لاتحتجون بمثل هذه الاحاديث فان هذا الحديث انما يرويه اهل السنة بأسانيد أهل السنة، والحديث ليس فی‌الصحيحين بل‌قدطعن

(۱) منهاج السنة ج۲ ص۱۷٤ ط بولاق مصر ۱۳۲۱ .

فيه بعض أهل الحديث كابن حزم وغيره، ولكن أورده اهل السنن كأبی داود، والترمذی، وابن ماجة، ورواه أهل المسانيد كالامام أحمد، وغيره فمن أين لكم على اصولكم ثبوته حتى تحتجوا به، وبتقدير ثبوته فهو من اخبار الاحاد، فكيف يجوز ان تحتجوا فی اصل الدين واضلال جميع المسلمين الا فرقة واحدة بأخبار الاحاد التی لا تحتجون بها فی الفروع العملية (١) .

واگر كلام ابن تيمية محمول بر مزيد تعصّب وغفول گردانند، واستحياء از تشبث او نسازند، اين را چه علاج است كه معاصرين هم از اين قدح ركيك دست بر نمی دارند .

شاه سلامة الله در (معركة الاراء) گفته: ثالثاً استناديكه بامفهوم كرّار غير فرّار نموده دراين مقام موجب الزام نمی تواند شد، چه اين ازاخبار احاد است، ودر امثال اين چنين مقامات موافق تصريح مجتهد متوفی كما سيجيیء عنقريب باخبار آحاد عمل وتشبّث جائز نباشد، مع هذا وقوع زيادت مذكور درروايت صحيحين نيست .

فی (صحيح البخاری) :

لاعطين الراية غداً، أوليأخذن الراية غداً رجلا يحبه الله

---

(١) منهاج السنة ج٢ ص١٠١ ط بولاق مصر ١٣٢١ .

ورسوله (۱) .

وایضاً فیه :

(لاعطین هذه الرایة غداً رجلا یفتح الله علی یدیه یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله) (۲) .

وفی صحیح مسلم :

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یوم خیبر: (لاعطین هذه الرایة رجلا یحب الله ورسوله، یفتح الله علی یدیه)(۳).

وایضاً فیه :

(لاعطین الرایة أولیأخذن الرایة غداً رجل یحبه الله ورسوله). أوقال: (یحب الله ورسوله یفتح الله علیه)(۴) .

هرگاه درروایتی ازروایات صحیحین لفظ کرار غیر فرار واردنیست ، وزیادت غیر ثقه وثقه مقابل اوثق محل کلام است، پس تشبث بازیادت کذائی مقبول ارباب عقول نیست انتهی[۵] .

واعجب عجائب آنست که فاضل معاصر مولوی حیدرعلی هم باآنهمه کبر وغرور، وتعلّی واستکبار، ونخوت وافتخار ، ودعوی تحقیق وتنقید ،

---

(۱) صحیح البخاری ج۳ باب غزوة خیبر ص۴۳ .

(۲) صحیح البخاری ج۳ باب غزوة خیبر ص۴۳ .

(۳) صحیح مسلم ج۷ ص۱۲۱ کتاب الفضائل .

(٤) صحیح مسلم ج۷ص۱۲۲ کتاب الفضائل .

(٥) معرکة الاراء ص۸۹ .

وتيقظ وتنبه ، وبعداز تهافت وتناقض باوصف آنكه مكرراً عدم انحصار صحاح درصحيحين ذكركرده الزام وافحام اهل حق بآن خواسته، بلكه بر زعم عدم اطلاع برآن سخريه زده بازخود باين قدح مقدوح تشبث نموده، چنانكه درجواب حديث عائشة .

(لما احضرت قيل لها: ندفنك مع رسول‌الله؟ فقالت : ادفنوني مع أخواتي بالبقيع فاني قد أحدثت اموراً بعده)(١)

كه ابوعبدالله محمد بن‌يوسف بن‌الحسن بن‌محمد بن محمودبن‌الحسن الزرندي در كتاب (الاعلام بسيرة النبي عليه السلام) روايت كرده گفته :

(لانسلم) كه لفظ أحداث ازجناب ام‌المؤمنين صحيح باشد، وسندمنع روايت بخاري‌است كه ازلفظ مذكور عاري .

(وهي هذه عن هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة رضي الله عنها انها أوصت عبدالله بن‌الزبير لاتدفني معهم، وادفني مع صواحبي بالبقيع لاازكي به ابداً) .

فلايدل على صدور الاحداث عن ام‌المؤمنين .

وروايت صاحب اعلام درباب سيزدهم ازكتاب مذكور بي‌سند مروى است انتهى(٢) .

ولله الحمد والمنة كه براى دفع توهم واهي ابن‌تيميه، وشاه سلامت الله، وصاحب منتهى، افادات سابقه ائمة سنيه كافي‌است، وبراى ازالة مرض

---

(١) الاعلام بسيرة النبي عليه‌السلام ص٢٩ من الباب الثالث‌عشر .

(٢) منتهى الكلام ص١٢٦ طلكهنو .

وسوسهٔ صاحب منتهی علاوه براین افادات افادهٔ مکررهٔ خودش وافی (ولا یحیق المکر السیىء الا بأهله).

وجواب ازاینکه روایت (اعلام) بی‌سند مروی‌است پرظاهراست، چه صاحب اعلام این روایت را بقطع وجزم وحتم واردکرده‌است پس‌احتجاج واستدلال بقطع وحتم اوست.

(وهذه عبارة كتاب الاعلام):

ثم تزوج رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وسلم بعد خديجة عائشة بنت أبي‌بكر رضى‌الله‌عنهما وهى بنت ست سنين بمكة فى شوال قبل الهجرة بسنتين، وبنى بها وهى بنت تسع سنين بالمدينة بعد هجرته بسبعة أشهر فى شوال، ولم‌ينكح بكراً غيرها، ومكثت عنده تسع سنين، ومات عنها صلى‌الله عليه وسلم وهى بنت ثمان عشرة سنة، وبقيت الى زمان معوية، وتوفيت سنة ثمان وخمسين وقد قاربت السبعين، ولما احضرت قيل لها ندفنك مع رسول الله صلى‌الله عليه وسلم؟ فقالت: ادفنونى مع أخواتى بالبقيع، فانى قدأحدثت اموراً بعده فدفنت به، وأوصت الى عبدالله بن‌الزبير ابن‌اختها رضى‌الله‌عنهما (۱).

---

(۱) الاعلام بسيرة النبي (ص) ص۲۹ من الباب الثالث‌عشر.

ازملاحظه این‌عبارت ظاهراست که صاحب اعلام اعتراف عائشه‌را بقطع وجزم وبتّ ویقین ذکر کرده، ودرسلك دیگر حالات ثابته وخصائص معلومه او کشیده، پس قدح بعدم ذکر سند دراین اعتراف محض، تعلّل بارد وعین اعتساف‌است .

عجب که شاه‌صاحب درباب رابع این کتاب یعنی (تحفه) محض‌سکوت را بعد نقل روایتی ازمخالف مذهب موجب صحّت احتجاج واستدلال بآن روایت برهم مذهبان ساکت گردانند، والزام بآن دهند ، وفاضل معاصر قطع وجزم صاحب اعلام را هم موجب الزام وافحام ندانند ، وبانك بی‌سندی بردارد .

وقبل ازصاحب اعلام عبدالله بن‌مسلم بن‌قتیبه که ازاکابر اساطین اعلام ، واجلّه معتمدین فخام ایشان‌است، ونبذی ازفضایل ومحامد ومناقب جمیلهٔ او در مابعد (انشاء الله تعالی) مذکور خواهد شد، این روایت اعتراف عائشه را باحداث حتماً وجزماً ویقیناً وارد کرده است، چنانکه در(کتاب المعارف) که نسخ عدیدهٔ آن بنظر قاصر رسیده ، ومحب الدین طبری در (ریاض نضره) ودیگرعلمای اعلام ازآن نقلها می‌آرند مذکوراست :

قال أبومحمد: ثم تزوج عائشة ابنة أبي‌بكر الصديق بكراً ولم‌يتزوج بكراً غيرها وكان تزوجه بها بمكة وهي بنت ست سنين، ودخل بها بالمدينة وهي بنت تسع‌سنين بعد سبعة أشهر من مقدمه المدينة ، وقبض (ص) وهي بنت ثماني‌عشرة، وتكنى ام‌عبدالله .

وقال: وحدثنی أبوالخطاب، قال: حدثنا مالك بن مسعر، قال: حدثنا الاعمش، عن ابراهیم، عن الاسود، عن عائشة رضی الله عنهما، قالت: تزوجنی رسول الله صلی الله علیه وسلم وأنا بنت تسع سنین، ترید دخل بی.

وکانت عنده تسعاً، وبقیت الی خلافة معویة، وتوفیت سنة ثمان وخمسین، وقد قاربت السبعین، فقیل لها: ندفنك عند رسول الله صلی الله علیه وسلم؟ فقالت: انی قد أحدثت بعده فادفنونی مع أخواتی، فدفنت بالبقیع، وأوصت الی عبدالله ابن الزبیر (۱).

علاوه براین جوابی بس نغز ومفحم که فاضل معاصر را عاجز وساکت وحیران وصامت گرداند، واقتراح تعجیزی اورا قرین انجاح سازد، بعرض میرسانم یعنی سند این اعتراف سراسر انصاف برمی‌آرم، وبرمجرد ذکر سند اکتفا نکرده، صحت سند وآنهم برشرط شیخین، یعنی بخاری ومسلم ثابت میگردانم:

أبوعبدالله محمدبن عبدالله بن محمدبن حمدویه بن نعیم الضبّی الطهمانی النیسابوری المعروف بابن البیّع، والحاکم در کتاب (مستدرك) که نسخهٔ آن بعد تفحص وتلاش بسیار بمحض عنایت پروردگار بدست این خاکسار

---

(۱) المعارف لابن قتیبة ص۶۵ فی ذکر عائشة من أزواج النبی (ص).

افاده گفته :

حدثنا أبوالعباس محمد بن يعقوب، ثنا أبوالبختری عبدالله ابن محمد بن شاکر، ثنا محمد بن بشر العبدی، ثنا اسماعيل ابن أبی خالد، عن قيس بن أبی حازم، قال: قالت عائشة رضی الله عنها وكانت تحدث نفسها أن تدفن فی بيتها مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبی بكر فقالت: انی أحدثت بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم حدثاً، ادفنونی مع أزواجه، فدفنت بالبقيع .

هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه(۱).

وجلائل فضائل حاكم كه قاطع لسان قيل وقال ، و حاسم مادّه نزاع وجدال باشد ، در بيان حديث طير انشاء الله تعالى بتفصيل تمام مذكور خواهد شد .

ششم آنكه اگر مسلم وبخاری حديث غديررا درصحيحين خود روايت می كردند، بازهم حضرات متعصّبين وجاحدين ومعاندين را كه آب درديده ندارند كی مانع ازقدح وجرح، وانكار وابطال آن ميگرديد، چه عن قريب میدانی كه حديث منزلت را باوصفيكه شيخين درصحيحين خود روايت كرده‌اند ، باز اكابر سنيّه دست ازقدح آن نكشيدند ، ونقاب حياء در ابطال آن‌ازرخ بر كشيدند .

---

(۱) مستدرك ج۲ص۲۰۷ .

ابوالحسن علی‌بن ابی‌علی محمد التغلبی الحنبلی ثم الشافعی المعروف بسیف‌الدین الآمدی درآن قدح کرده وآنرا صحیح ندانسته .

وابن‌حجر مکی هم این هفوهٔ واهی اورا ذکر نموده دلخوش میکند .

وعضد الدّین عبدالرحمن ابن احمد الایجی هم اتّباع آمدی پیش میگیرد .

وابوالثنا شمس‌الدین محمودبن عبدالرحمن الاصفهانی شارح طوالع هم دراین خبط عمیا گرفتار شده .

وعلاء الدین علی‌بن‌محمد قوشجی هم اشعار بعدم صحّت‌آن نموده .

وسعد الدین مسعودبن‌عمر التفتازانی هم آنرا لائق اعتبارندانسته، (فانّا لله وانّا الیه راجعون) .

«اهل سنت حدیث مهاجرت فاطمة علیهاالسلام وغضبش را قدح میکنند بااینکه درصحیحین مذکور است»

ونیز حدیث مهاجرت حضرت فاطمة علیها السلام ابی بکر را تاوفات وعدم مکالمهٔ بااو که درصحیح بخاری ومسلم مذکوراست باطل پندارند، که اثبات رضای انحضرت از ابی‌بکر باهتمام تمام نمایند ، چنانکه ازملاحظهٔ مرافض ومطالعهٔ تسویلات شاه صاحب درباب مطاعن واضح وظاهراست.

شاهصاحب در باب مطاعن بجواب طعن سیزدهم از مطاعن ابو بکر گفته‌اند :

جواب دیگر سلّمنا که حضرت زهرا علیها السلام برمنع میراث، یابنابرنشنیدن دعوی هبه غضب فرمود، وترک کلام باابوبکر نمود، لیکن در روایات شیعه وسنّی صحیح وثابت است،که این امر خیلی برابوبکر شاقّ آمد، وخود

را بدرسرای زهرا حاضر آورد، وامیرالمؤمنین علی‌را شفیع خود ساخت ، تاآنکه حضرت زهرا ازاو خوشنودشد .

امّا روایات اهل سنّت، پس در (مدارج‌النبوة) و کتاب (الوفاء) بیهقی وشروح (مشکوة) موجوداست .

بلکه در(شرح مشکوة) شیخ عبد الحق نوشته است:که ابوبکر صدیق رض بعداز این قصّه بخانهٔ فاطمهٔ زهرا رفت، ودر گرمی آفتاب بردربایستاد، وعذر خواهی کرد، وحضرت زهرا ازاو راضی‌شد .

ودر (ریاض‌النضرة) نیز این قصّه بتفصیل مذکوراست .

ودر (فصل الخطاب) بروایت بیهقی ازشعبی نیز همین قصّه مروی‌است انتهی [1] .

«حدیث بخاری دراستمرار غضب فاطمة علیهاالسلام تاروز وفات»

وروایت بخاری که‌دلالت صریحه براستمرار غضب حضرت‌فاطمة علیها السلام ومها جرت آنحضرت ابی بکر را وعـدم رضا ازاو دارد این است :

قال فی باب فرض الخمس:حدثنا عبد العزیز بن عبدالله، ثنا ابراهیم بن سعد، عن صالح، عن ابن‌شهاب، أخبرنی عروة بن الزبیر: أن عائشة ام‌المؤمنین أخبرته: أن فاطمة بنت رسول الله صلی‌الله‌علیه وسلم سألت أبابکر الصدیق بعد وفـاة رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم أن یقسم لها میراثها مما ترك رسول‌الله

(۱) تحفه شاهصاحب ص۵۵۹ .

صلى الله عليه وسلم مما أفاء الله عليه .

فقال لها أبو بكر: ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: لا نورث ما تركنا صدقة، فغضبت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم، فهجرت أبا بكر فلم تزل مهاجرته حتى توفيت وعاشت بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ستة أشهر .

قالت: وكانت فاطمة تسئل أبا بكر نصيبها مما ترك رسول الله صلى الله عليه وسلم من خيبر وفدك وصدقته بالمدينة، فأبى أبو بكر عليها ذلك، وقال: لست تاركاً شيئاً كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعمل به الا أني عملت به، فاني أخشى ان تركت شيئاً من أمره أن أزيغ، فأما صدقته بالمدينة فدفعها عمر الى علي وعباس، وأما خيبر وفدك فأمسكها عمر وقال: هما صدقة رسول الله صلى الله عليه وسلم كانتا لحقوقه التى تعروه ونوائبه وأمرهما الى من ولى الامر قال: فهما على ذلك الى اليوم (۱)(۲) .

وبخاری عمدة الاعلام بنابرمزید مبالغه واهتمام درتفضیح منکرین لئام،

---

(۱) صحیح البخاری ج۲ ص۱۵۱ کتاب الجهاد باب فرض الخمس .

(۲) جملة (فهما على ذلك الى اليوم) قول ابن شهاب الزهری، کما فی (ارشاد الساری)

وتقبيح جاحدين اغشام ، اكتفا برايراد اين خبر بمقام واحد نكرده، بلكـه در مواضع ديگر هـم نقل آن نموده، داد احقاق وازهاق باطل داده چنانكه در باب (قول النبي لا نورّث ماتركنا صدقة) از كتاب (الفرائض) گفته :

حدثني عبدالله بن محمد، قال: حدثنا هشام، قال: أخبرنا معمر عن الزهري، عن عروة، عن عائشة، أن فاطمة والعباس أتيا أبابكر، يلتمسان ميراثهما من رسول الله صلى الله عليه وسلم، وهما يومئذ يطلبان أرضيهما من فدك وسهمهما من خيبر، فقال لهما أبوبكر: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: لا نورث ماتركنا صدقة، انما يأكل آل محمد من هذا المال، قال أبوبكر: والله لا أدع أمراً رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنعه فيه الا صنعته، قالت: فهجرته فاطمة فلم تكلمه حتى ماتت (١) .

ونيز بخاري اين خبررا ببسط زائد ازاين درباب غزوة خيبر از كتاب (المغازي) روايت كرده (كما ستّطلع عليه فيمابعد انشاءالله تعالى)[٢] .

ومسلم هم آنرا درباب حكم الفيىء از كتاب (الجهاد) وارد ساخته .

پس عجب است كه روايت بخاري ومسلم را دراستمرار غضب حضرت

(١) صحيح البخاري ج٤ ص١٣٤ كتاب الفرائض باب قول النبي (ص) لانورث ماتركنا صدقة .

(٢) صحيح البخاري ج٣ص٤٦ .

فاطمة علیها السلام بر ابی‌بکر، وادامت مهاجرت او، وعدم حصول رضا، که حضرت عائشة بآن ازمزید انصاف اعتراف کرده، بمقابله اهل حق از پایه اعتماد واعتبار ساقط سازند، وبی محابا آماده اثبات رضای حضرت فاطمة علیهاالسلام ازابی‌بکر بشوند، ودست برروایات‌فلان وبهمان اندازند، وحدیث غدیررا بعلّت عدم اخراج شیخین مقدوح سازند (ان هذا لشیء عجاب) .

« اهل سنت حدیث تاخر بیعت علی علیه‌السلام را نیز باآینکه درصحیحین مذکوراست قدح کرده‌اند »

واز این هم بالاتر آن است که حدیث ترك جناب امیر المؤمنین ؈ بیعت ابی‌بکررا تاشش ماه که هادم بناء سقیفه است، وبملاحظهٔ آن حضرات سنیّه را اختلاج وارتعاد فرائص رومی‌دهد، که این روایت باساس مذهبشان سیلاب فناسرمی‌دهد بخاری ومسلم هردوروایت آن کرده‌اند، نیز بمزید حیا وانصاف بمقابلهٔ اهل حق ردّ می‌نمایند .

مگر نمیدانی که فاضل معاصر در (منتهی‌الکلام) باوصف دعاوی نهایت حزم واحتیاط، ورعایت جوانب واطراف، چنان مدهوش وبی‌خودگردیده، که ازدعاوی اسلاف واساطین‌خود درتعظیم وتبجیل صحیحین، وافاده‌خودش متضمّن صحّت آن دست برداشته، در ردّ وقدح این حدیث متناً وسنداً اهتمام نموده چنانکه گفته :

بلی ازظاهر روایت صحیحین درقصّه فدك بروایت امّ‌المؤمنین صدّیقه میتوان دریافت که در بیعت صدّیق تازندگی فاطمة زهراء ؈ مکث نموده، این تأخیر چنانکه درعدم اهلیّت صدّیق نصّ نیست، هم چنین تأخیر مذکور درنفس تخلّف هم نصّ نمی‌تواند شد، زیرا که بروایت فریقین حضرت

امير قسم خورده‌بود كه بعد سيّدالكونين ردا بردوش نيفكنم تا كه سور وآيات قرآنی‌را (حفظاً) يا(كتابة) جمع نكنم .

(كمافی الاستيعاب، والصواعق من كتبنا وغيرها من كتب الامامية مثل الاحتجاج للفاضل الطبرسی وقدعرفت محصل ماروا‌ه) .

آخر اين امر عظيم كه اهتمام شأنش بر وجه كمال واقع شد ، بدون امتداد زمانه متصور نبود ، وهرچند حال جميع اهل بيت وصحابه غير از معدودی (كمافی تأليفات المحقق الدهلوی) تامدّت دراز درفراق برگزيدهٔ تمامی انفس وآفاق دگرگون، وبيانش ازحوصلهٔ بشری بيرون باشد، ليكن دراين باب جناب سيّده (رضی‌الله‌عنها) را خصوصيّتی ومزيّتی زائداالوصف نسبت بهمهٔ بزرگان حاصل بود، كه برناظرين ومتتبعين علم سير وتواريخ پوشيده نمی‌ماند .

(وسلّمنا) كه نزد حضرات متشيّعين تأييد وتقويت ، وحفظ وصيانت حضرت بتول زهراه وقت اسقاط محسن بيگناه، واحراق بيت اهل بيت سيّد انبياء، (الی غير ذلك من الافتراآت) برخلاف مقتضای شكايت نبوی دربارهٔ مقبولين شيعه، كه احدی ازاينها دراوقات مذكوره باعانت فاطمة زهراء عليها السلام نخواهد پرداخت (كما سيجيیء انشاء الله تعالی) مستحسن واولی هم نباشد ، لكن نزد اهل حق تسليه وتيمار ايشان هم درصحّت ، وهم در بيماری از متحتّمات بود (قس علی هذا حال ريحانة رسول الثقلين) كه پژمردگی وافسردگی‌ايشان سوهان روح وروان، وموجب كاهش جسم وجان نمودارشد وبعضی ازشكايات دوستانه، مثل استبداد درتقرير خلافت درسقيفه ، ومانندآن

نیز ضمیمه گشت (الی غیرذلك من الامور التي فصّلت في المطولات) .

پس نظر باین وجوه اگر امتدادی ومکثی دربیعت صدیقی بمیان آید بجای خویش است، نه‌مثبت مدعای مدعّی بداندیش .

فکیف که درسائر صحاح وسنن بسیاری ازروایسات موجود باشد، که مدلول مطابقی آن بیعت امیر عليه السلام درمبدء انکشاف صبح خلافت سیدالمرسلین است (کماسبق شطر منه) .

وتازه تر آنکه ابن‌سعد، وحاکم، وبیهقـی ، ازابی سعید خدری در قصّه بیعت وتقریر خلافت ابوبکر صدّیق رضي‌الله‌عنه روایت میکنند: که درهمان روز عمر رضي‌الله‌عنـه بیعت نمود ، ومهاجر وانصار برخلافـت صدّیق گرد آمدند ، صدّیق برسر منبر برآمد ، ودرقوم نظر کرد، ودریافت کـه زبیر در حاضرین نیست، پس وی‌را طلب داشت، وخطاب نمود: که تو فضائل خویش را شمار میکنـی، ومخالفت جماعت مسلمین میخواهی؟ زبیر گفت : ملامت مکن ای خلیفه پیغمبر خدا صلی‌الله علیه وسلم، وازآنچه برزبانم رفت بگذر ودرپی مؤاخذه مشو .

من بعد معلوم کرد کـه علی (رضي‌الله‌عنه) نیز شریك قوم نیست، کس فرستاد تااونیز حاضر شد، وهمین قیل وقال، ومعذرت درمیان آمد ، واین هر دو بزرگ بطیب خاطرهم درآن روز بیعت کردند انتهی مختصراً .

هم‌چنین روایت صحیح موسی‌بن‌عقبه ، وحاکم از عبدالرحمن‌بن‌عوف که گفت: ابوبکرصدّیق رض خطبه خواند وفرمود: کـه بکبریاء الهی گاهی حرص امارت لیلا ونهاراً سرّاً وعلانیة نکردم ، ولیکن ازفتنه ترسیدم ، ودر امارت راحتی نمی‌بینم ، وطاقتی وقوّتی ندارم، مگرآنکه حق‌تعالی‌دستگیری فرماید .

بعدازآن علی وزبیر (رض) معذرت کردند و گفتند : ناخوشنود نشدیم مگر بجهت تأخر ازمشورت، ودر سزاوارتربودن صدّیق باین منصب جلیل شکی نداریم، اویارغار پیغمبر خداست (صلی‌الله علیه وسلم)، وشرف ونیکی اوبالیقین میدانیم، آنحضرت (صلعم) درحیات خود اورا امام وپیشوای نماز فرموده انتهی ملخّصاً .

پس احادیث اصحاب (رضی‌الله عنهم)که شریك واقعه باشند بمقتضای حدیث (لیس الخبر کالمعاینة) برحدیث‌ام‌المؤمنین‌مسطور، که حضوراو دراین مجامع، مانند حضور حضرت زهرا عليها‌السلام براصول امامیّه هرگز ثابت نیست رجحانی داشته باشد، چه جای آنکه محصّلش نفی بیعت تاشش ماه بود ، ومحصول روایات اصحاب‌بیعت مرتضوی قریب وفات‌جناب‌پیغمبر (صلی‌الله علیه وسلم) باشدکه اسهل‌ازنفی مذکوراست (وقدثبت أنّ الاثبات مقدم علی النفی) .

وروایت معرفت امام یعنی (من لم‌یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة) ومانندآن‌که درکتب معتمده مندرج است، مؤید همین است‌که طول مکث دربیعت واقع نشده .

واصرار سعدبن‌عباده برتخلّف (علی مافی الصواعق والصواقع) ضعیف ومردود، بلکه خلاف آن از اختیار بیعت ، باوصف صحّت واعتماد ، نزد محدّثین مرویّ ومسرود .

ودعوی تخلّف اسامه مانند سعد (کماقال الحلی فی نهج الحق وغیره) ازاحادیث مطرود، وازنقل سید مرتضی در (شافی) ومجلسی در (بحار) می توان یافت که نزد اهل سنت رجوع سعدبن‌عباده را حج است نه مرجوح .

پس معلوم شدکه تقاعدکذائی که ازصحیحین دریافت می‌شود دراجماع

قادح نیست .

باقیماند سخنی دیگر که تعلّق بسند احادیث دارد، وآن را بتأسّی بیهقی وامثال او ، چنانکه برناظرین شروح بخاری مثل (ارشادساری) مخفی‌نیست میتوانم گفت: که این روایت که دالّ برتأخّر بیعت‌است، وابوسعید راوی آن، بسبب عدم اسناد زهری ضعیف‌است وغیر مقبول، وروایت ابوسعید، که منطوق آن‌بیعت امیرالمؤمنین، وحضرت‌زبیر (رضی‌الله‌عنهما) روز اول‌است مسند وموصول، پس این البته اصح خواهدبود .

وبحمد الله که طریق تطبیق، ودفع اختلاف روایات عقلا ونقلا آشکار شد، وضرورتی بدان نماندکه‌گویم بیعت اولی نوعی باختفاء، وثانیه علانیه واقع شده ، انتهی .

از این عبارت واضح است که این بزرگ ، نطاق همّت برمیان جان تسویل وتخدیع بربسته ، علم ترجیح وتقدیم روایت (ابن‌سعد) و (حاکم) و (بیهقی) وغیرایشان را برروایت صحیحین برداشته، ونقل این حضرات را برارشاد باسداد حضرت عائشة گذاشته، وگاهی حضرت عائشه را باآن همه جلالت شأن وعظمت، وتهور وتصدّر، که ازآراستن معارك قتال، ومکافحه ومناطحه شجعان ابطال ، هراسی نداشتند، واکابر علماء وفقهاء وصحابه آخذ ومستفید احکام جلیله ازایشان، بمفاد (خذوا شطر دینکم عن هذه الحمیراء) که مخاطب آنرا دراین کتاب درجواب حدیث ثقلین واردکرده ، ومعارضه بآن خواسته بودند، درپردهٔ شرم وحیاء، وحجلهٔ استتار واختفاء نشانیده، ودر زمره معتزلات ازمجامع رجال، ومجتنبات ازمحافل گنجانیده، وگاهی (معاذ الله) حضرت اورا غافل وذاهل وجاهل ، وبی خبر از حقیقت حال ، بلکه در حقیقت مجتری برنفی باطـل وکذب وافتعال گردانیده ، ارشاد اورا دربارهٔ

چنین امر جلیل الشأن ازدرجهٔ اعتبار واعتماد ساقط ساختـه ، داد اتعاب نفس واعیاء فکردررد وقدح وجرح وابطال آن داده .

پس هر گاه رسوائی صحیحین باین حد کشد، ازآوردن نام آن برزبان بمقابلهٔ اهل حق استحیاء می‌باید کرد، نه آنکه گردن کبر بذکر آن بایدافراخت ودست برعدم اخراجشان بایدانداخت، وشناعت خرافات این بزرگ، که در رد این حدیث وارد کرده، وهم چنین کمال فضاعت تعریضات قبیحهٔ او، که حاکم بکمال نصب وعداوت اواست، اگربیان کرده شود کلام ازبحث خارج گردد .

« قدح حدیث تأخیر بیعت علی علیه السلام از جهت سند مقدوح است »

لکن این قدر بایـد دانست که دعوی عدم اسناد زهـری این حدیث را کذب محض، وبهتان صرف است، زیرا که ازملاحظهٔ صحیح بخاری وصحیح مسلم هردو واضح است ، که زهری این روایت را از عروه از عائشـه نقل کرده .

(فدعوی عدم الاسناد وترك الوصل محض الکذب والبهتان والهزل) .

بخاری درصحیح خود درباب غزوهٔ خیبر ازکتاب (المغازی) گفته :

حدثنا یحیی بن بکیر، قال: حدثنا اللیث، عن عقیل، عن ابن شهاب، عن عروة، عن عائشة، أن فاطمة بنت النبی صلی الله علیه وسلم أرسلت الی أبی بکر، تسأله میراثها من رسول

الله صلی الله علیه وسلم، مما أفاء الله علیه بالمدینة، وفدك، ومابقی من خمس خیبر.

فقال أبوبكر: ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال: (لا نورث ماتركنا صدقة انما یأكل آل محمد فی هذا المال).

وانی والله لاغیر شیئاً من صدقة رسول الله صلی الله علیه وسلم عن حالها التی كانت علیها فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم، ولأعملن فیها بما عمل به رسول الله صلی الله علیه وسلم.

فأبی أبوبكر أن یدفع الی فاطمة منها شیئاً، فوجدت فاطمة علی أبی بكر فی ذلك، فهجرته فلم تكلمه حتی توفیت، وعاشت بعد النبی صلی الله علیه وسلم ستة أشهر، فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلا، ولم یؤذن بها أبابكر وصلی علیها.

وكان لعلی من الناس وجه حیاة فاطمة، فلما توفیت استنكر علی وجوه الناس، فالتمس مصالحة أبی بكر ومبایعته، ولم یكن یبایع تلك الاشهر، فارسل الی ابی بكر أن ائتنا ولا یأتنا أحد معك، كراهیة لیحضر عمر، فقال عمر: لا والله لاتدخل

عليهم وحدك، فقال أبوبكر: وماعسيتهم أن يفعلوا بي والله لاتينهم، فدخل عليهم أبوبكر، فتشهد علي فقال: انا قدعرفنا فضلك وماأعطاك الله، ولم ننفس عليك خيراً ساقه الله اليك ولكنك استبددت علينا بالامر، وكنا نرى لقرابتنا من رسول الله صلى الله عليه وسلم نصيباً، حتى فاضت عينا أبي بكر، فلما تكلم أبوبكر قال: والذي نفسي بيده لقرابة رسول الله صلى الله عليه وسلم أحب الي أن أصل من قرابتي، وأما الذي شجر بيني وبينكم من هذه الاموال فاني لم آل فيها عن الخير ولم اترك أمراً رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنعه فيها الا صنعته.

فقال علي لابي بكر: موعدك العشية للبيعة، فلما صلى أبو بكر الظهر رقي على المنبر، فتشهد، وذكر شأن علي وتخلفه عن البيعة، وعذره بالذي اعتذر اليه، ثم استغفر وتشهد علي فعظم حق أبي بكر، وحدث أنه لم يحمله على الذي صنع نفاسة على أبي بكر، ولاانكاراً للذي فضله الله به، ولكنا كنا نرى لنا في هذا الامر نصيباً، واستبد علينا، فوجدنا في أنفسنا، فسر

بذلك المسلمون، وقالوا أصبت، وكان المسلمون الى علي قريباً حين راجع الامر بالمعروف (۱) .

ومسلم در (صحيح) خود گفته :

حدثني محمد بن رافع، قال أخبرنا حجين، قال ليث، عن عقيل، عن ابن شهاب، عن عروة بن الزبير، عن عائشة أنها أخبرته : أن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم أرسلت الى أبي بكر الصديق، تسأله ميراثها من رسول الله صلى الله عليه وسلم، مما أفاء الله عليه بالمدينة، وفدك، وما بقي من خمس خيبر .

فقال أبوبكر: ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال : (لا نورث ما تركنا صدقة انما يأكل آل محمد صلى الله عليه وسلم في هذا المال) .

واني والله لا اغير شيئاً من صدقة رسول الله صلى الله عليه وسلم عن حالها التي كانت عليها في عهد رسول الله، ولا عملن فيها بما عمل به رسول الله صلى الله عليه وسلم، فأبى أبوبكر

---

(۱) صحيح البخاري ج۳ ص٤٦ كتاب المغازي ، باب غزوة خيبر .

أن يدفع الى فاطمة شيئاً، فوجدت فاطمة على أبى بكر في ذلك، فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت، وعاشت بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ستة أشهر، فلما توفيت دفنها زوجها على بن ابى طالب ليلا، ولم يؤذن بها أبا بكر، وصلى عليها على، وكان لعلى من الناس وجهة حياة فاطمة، فلما توفيت استنكر على وجوه الناس، فالتمس مصالحة أبى بكر رض ومبايعته، ولم يكن بايع تلك الاشهر، فأرسل الى أبى بكر أن ائتنا ولا يأتنا معك أحد، كراهية محضر عمر بن الخطاب رض، فقال عمر رض لابى بكر والله لا تدخل عليهم وحدك، فقال أبو بكر رض وما عساهم ان يفعلوا بى، وانى والله لاتينهم فدخل عليهم أبو بكر رض.

فتشهد على بن ابى طالب (رض) ثم قال: انا قد عرفنا يا أبا بكر فضيلتك، وما أعطاك الله عز وجل، ولم ننفس عليك خيراً ساقه الله اليك، ولكنك استبددت علينا بالامر، وكنا نحن نرى لنا حقاً لقرابتنا من رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يزل يكلم أبا بكر حتى فاضت عينا أبى بكر.

فلما تكلم أبوبكر قال: والذى نفسى بيده، لقرابة رسول الله صلى الله عليه وسلم أحب الى أن أصل من قرابتى، وأما الذى شجر بينى وبينكم من هذه الاموال فانى لم آل فيها عن الحق، ولم اترك امراً رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنعه فيها الا صنعته.

فقال على لابى بكر: موعدك العشية للبيعة، فلما صلى أبو بكر صلاة الظهر، رقى على المنبر فتشهد وذكر شأن على وتخلفه عن البيعة، وعذره بالذى اعتذر اليه، ثم استغفر الله وتشهد على ابن ابى طالب (رض) فعظم حق ابى بكر، وانه لم يحمله على الذى صنع نفاسة على ابى بكر ولاانكاراً للذى فضله الله عزوجل به، ولكنا كنا نرى لنا فى هذا الامر نصيباً فاستبد علينا به فوجدنا فى أنفسنا، فسر بذلك المسلمون، وقالوا اصبت، وكان المسلمون الى على قريباً حين راجع الامر المعروف (۱).

ازملاحظهٔ عبارت بخاری ومسلم ظاهراست که زهری این خبررا ازعروه

---

(۱) صحیح مسلم ج۵ ص۱۵۴، کتاب الجهاد، باب قول النبی (ص): لانورث ماترکنا فهوصدقة.

واواز عائشه روایت کرده است، پس ادّعای قطع وفصل، وعدم اسناد ووصل کذب بی‌اصل‌است .

« اسناد حدیث تاخر بیعت بأبی سعید غیر سدید است »

ونیز نسبت این روایت بابی‌سعید هم غیر سدیداست، چه (بخاری) و (مسلم) هردو این خبررا از(عائشه) نقل‌کرده‌اند نه ابی‌سعید (کمالایخفی علی من ألقی السمع وهوشهید) .

پس عجب که صاحب (منتهی) بااین همه‌کبر ونخوت، نسبت این‌روایت را بابی‌سعید منسوب به (ارشاد ساری) ساخته، وحال آنکه درآن اصلی از آن نیست، ومقتضای بالاخوانی، ودراز نفسی او آن‌بود، که اگر بالفرض در (ارشاد ساری) این نسبت غیرصحیحه می‌یافت، بکتمان آن می‌پرداخت، نه آنکه بیچاره (قسطلانی) را باین نسبت باطله مبتلا می‌ساخت .

شهاب الدین احمدبن‌محمد القسطلانی در (ارشاد الساری) گفته .

وقد صحح ابن حبان وغيره من حديث أبی‌سعيدالخدری رضی‌الله عنه (ان علياً بايع أبابكر فی أول الامر) .

وأما مافی مسلم، عن الزهری (ان رجلا قال له لم‌يبايع علی أبابكر حتی ماتت فاطمة رضی الله عنها)، قال: (ولا أحد من بنی هاشم).

فقد ضعفه البيهقی، بأن الزهری لم‌يسنده، فان الرواية

الموصولة عن أبی سعید أصح (۱) .

ازملاحظهٔ این عبارت ظاهراست که قسطلانی نسبت روایت مسلم بأبو سعید نکرده‌است، پس حیرت‌است که چگونه صاحب (منتهی) این نسبت غیر صحیحهٔ ساری (بارشاد ساری) میگرداند، ونسبت‌عاری ازصحت بآن می‌نماید لکن ظاهراً چون این بزرگ این نسبت در (صواعق) دیده آنرا محض صواب فهمیده ، ومراجعت اصل (صحیح مسلم) ، وتتبّع دیگر افادات محدّثین، بآن همه استکبار وخیلا نکرده ، ودر وقت تحریر این مقام اتکال برحافظهٔ مؤفه نموده، این نسبت غیرصحیحه را که درصواعق دیده، بارشاد ساری منسوب ساخته .

شهاب‌الدین احمدبن‌حجر مکّی در (صواعق محرقه) گفته :

روی البخاری عن عائشة رضی الله عنه: أن فاطمة أرسلت الی أبی بکر تسأله میراثها من النبی صلی الله علیه وسلم، مما أفاء الله علی رسوله من المدینة ، وفدك وما بقی من خمس خیبر .

فقال أبو بکر: ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال: (لا نورث ما ترکنا صدقة، انما یأکل آل‌محمد من هذا المال) وانی والله لا اغیر شیئاً من صدقة رسول الله صلی الله علیه وسلم عن حالها التی کانت علیها فی عهد رسول الله صلی الله

(۱) ارشاد الساری ج۶ ص۳۷۷ ط بیروت ، دار احیاء التراث العربی .

عليه وسلم، فأبى أبوبكر أن يدفع الى فاطمة منها شيئاً.

فوجدت فاطمة على أبى‌بكر فى ذلك فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت، وعاشت بعد النبى صلى‌الله‌عليه‌وسلم ستة أشهر، فلما توفيت دفنها زوجها على ليلا، ولم يؤذن بها أبابكر، وصلى عليها.

وكان لعلى من الناس وجهة حياة فاطمة، فلما توفيت استنكر على وجوه الناس، فالتمس مصالحة أبى‌بكر ومبايعته ولم يكن يبايع تلك الأشهر، فأرسل الى أبى‌بكر أن ائتنا ولا يأتنا معك أحد، كراهية لمحضر عمر.

فقال عمر: لا والله لا تدخل عليهم وحدك، فقال أبوبكر: وما عسيتهم أن يفعلوا بى والله لآتينهم.

فدخل عليهم ابوبكر فتشهد على فقال: انا قد عرفنا فضلك وما أعطاك الله، ولم ننفس عليك خيراً ساقه الله اليك، ولكنك استبددت علينا بالامر، وكنا نرى لقرابتنا من رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وسلم أن لنا نصيباً، حتى فاضت عينا أبى‌بكر.

فلما تكلم أبوبكر قال: والذى نفسى بيده لقرابة رسول‌الله

صلی الله علیه وسلم أحب الی أن أصل من قرابتی، وأماالذی شجر بینی وبینکم من هذه الاموال، فانی لم آل فیها عن الخیر، ولم اترك أمراً رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصنعه فیها الا صنعته.

فقال علی لابی بکر: موعدك العشیة للبیعة، فلماصلی أبوبکر الظهر رقی علی المنبر، فتشهد وذکر شأن علی وتخلفه عن البیعة، وعذره بالذی اعتذر الیه، ثم استغفر وتشهد علی فعظم حق أبی بکر وحدث أنه لم یحمله علی الذی صنع نفاسة علی أبی بکر، ولاانکاراً للذی فضله الله بـه، ولکنا کنا نری لنا فی هذا الامر «أی المشورة کما یدل علیه بقیة الروایات» نصیباً فاستبد علینا فوجدنا فی أنفسنا.

فسر بذلك المسلمون وقالوا أصبت وکان المسلمون الی علی قریباً حین راجع الامر بالمعروف.

فتأمل عذره وقوله: انه لم ینفس علی أبی بکر خیراً ساقه الله الیه وانـه لاینکر مافضلـه الله بـه وغیر ذلك مما اشتمل علیه هذا الحدیث تجده بریئاً مما نسبه الیه الرافضة ونحوهم

فقاتلهم الله ماأجهلهم وأحمقهم .

ثم هـذا الحديث فيه التصـريح بتأخر بيعة علي الى مـوت فاطمة رضي الله عنها، فينافي ماتقدم عن أبي‌سعيد أن علياً والزبير بايعـا من أول الامـر، لكن هذا الذي مر عن ابي سعيد هو الذي صححه ابن‌حبان وغيره .

وقال البيهقي، واما ماوقع في صحيح مسلم عن ابي‌سعيد من تأخر بيعتـه هو وغيره من بنـي‌هاشم الى موت فاطمة رضي الله عنها فضعيف، فان الزهري لم‌يسنده .

وايضاً فالرواية الاولى عن ابي‌سعيد هي الموصولة فتكون أصح انتهى .

وعليه فبينه وبين خبر البخاري المار عن عائشة رضي‌الله عنها تناف الخ (۱) .

ازملاحظـه اين عبارت ظاهراست كه ابن‌حجر باوصف آنكـه بروايت عائشه كه بخاري واردكرده برفضل ابي‌بكر احتجاج نموده، لكن باز بمزيد اعوجاج ولجاج ازمنافات ومناقضت احتجاج واستدلال خود باكي برنداشته رد اين روايت خواسته، وحديث ابي‌سعيد را برآن ترجيح داده، وبتصحيح

---

(۱) الصواعق المحرقة ص۸ طمصر.

ابن حبّان متمسّك گردیده، وباز کلام بیهقی متضمّن تضعیف روایت مسلم وارد کرده دل خوش کرده ، ونسبت روایت مسلم بأبو سعید که ازبیهقی نقل کرده خطائی صریح است ازبیهقی یاازخود ابن حجر .

وبهرحال تضعیف بیهقی متعلّق بفقرهٔ مخصوصه است که مثبت تخلّف جمیع بنی هاشم است وازخصائص مسلم می باشد(کمایظهر من جامع الاصول) واین تضعیف مساس بااصل حدیث عائشه که مسنداست هم درصحیح مسلم وهم درصحیح بخاری ندارد .

پس ارجاع تضعیف بیهقی باصل روایت عائشه که از کلام صاحب (منتهی) ظاهر میشود ناشی ازاختلال حواس است ، وبهرکیف ازاین مقام ظاهراست که این حضرات هرگاه این روایت را مؤیّد مطلوب اهل حق یافتند، خودرا ازردّ وقدح آن بازنداشتند ، وانواع هفوات برزبان آورند .

وفاضل معاصر در (ازالة الغین) بجواب روایت مغازی بخاری متضمن قصّهٔ فدك ، وهجران حضرت فاطمة عليها السلام، وترك جناب امیرالمؤمنین عليه السلام بیعت ابی بکررا تاشش ماه ، زیاده تر پیچ وتاب خورده، اهتمام بلیغ تر در تکذیب وابطال این روایت آغازنهاده، داد تفضیح اسلاف واخلاف ناانصاف داده، چنانکه بعداز یاوه درائی بسیار بجواب این حدیث گفته :

این جمله که احاطه برآن کردی، وآنچه بعدازاین هم در ردّ اقوال آتیه مخالف خواهی دید، مبتنی برتقدیر صحّت حدیث است، والاّ میتوان گفت که از کتب محدّثین چنان بوضوح می انجامد که بعداز تنقید وتحقیق ، در صحت بعضی ازروایات صحیح بخاری کلام است، وهمچنین دربعضی از روایات صحیح مسلم ، وقبل ازاین گذشته که آن روایات که اهل حدیث در صحّت آن قیل وقال دارند هرچند اقلّ قلیل است، مگر درصحیح ثانی زیاده

تر ازآن‌است، وبراین قدر اکتفاء نمیتوان کرد زیرا که افادهٔ ابن‌اثیر رحمة الله علیه درصدر (جامع الاصول) جائیکه فرع ثالث درطبقات مجروحین قرار داده‌است ، دلالت برآن دارد که بعضی ازوضّاعین خود اقرار کرده‌اند که حدیث فدك را ساخته، برمشایخ بغداد خواندیم، همگان قبول کردند مگر ابن ابی‌شیبهٔ علوی، که او بعلّت جعل وافتراء پی‌برد، وهرگز قبول‌نکرد وعبارت آن مقام این‌است :

ومنهم قوم وضعوا الحديث لهوى يدعون الناس اليه ، فمنهم من تاب عنه وأقر على نفسه .

قال شيخ من شيوخ الخوارج بعد أن تاب : ان هذه الاحاديث دين فانظروا عمن تأخذون دينكم ، فانا كنا اذا هوينا أمراً صيرناه حديثاً .

وقال أبو العيناء : وضعت أنا والجاحظ حديث فدك وأدخلناه على الشيوخ ببغداد فقبلوه الا ابن ابي‌شيبة (۱) العلوي فانه قال: لايشبه آخر هذا الحديث أوله وأبى أن يقبله الى آخره

---

(۱) مخفی نماندکه دراصل جامع الاصول ابن شيبة العلوی‌است ، وصاحب ازاله لفظ ابی درعبارت جامع الاصول زیاده‌کرده وهم دربیان خلاصه‌آن درعبارت خودلفظ ابی آورده ودر صفحهٔ ۴۰۰ از ازالـة الغین در ترجمهٔ عبارت ابن اثیر ابن شیبه علـوی نوشته لفظ ابی حذف کرده چنانچه عبارت آن مقام در مابعد بگوشت میرسد ومع ذلك درهرسه جـا لفظ شیبه راکه بتقدیم باء موحده بریای تحتانیـه است بشیبه بتقدیم یای تحتانیه برباء موحده مبدل ساخته .

بلفظه .

واز كتب كلاميه، واحاديث اهل حقّ واماميّه ، بعداز تتبع يسير مى‌توان دانست: كه اهل تشيّع درمطاعن خلفاى راشدين، خصوصاً احاديثكه تعلّق بقصّه فدك دارد، چه افتراهاكه درلباس تسنّن واعتزال نكرده‌اند، وقبل‌ازاين گذشت‌كه تميز واخراج ايشان از زمرهٔ اهل سنّت خيلى مشكل افتاده مگر بعضى از اهل كشف وعرفـان را اين امر عظيم كه مشكل‌ترين جملـهٔ مشكلها توان گفت ، بعنايت ايزدى آسان گشته چنانكه قبل ازاينهم گذشت فلاتغفل انتهى [1] .

« اهل سنت بصحت جميع احاديث صحيحين معتقد نيستند »

ازملاحظهٔ اين عبارت ظاهراست كه بعد تحقيق وتنقيد، در بعض‌روايات بخارى ومسلم كلام قيل وقال‌است، يعنى نزد اهل تنقيد وتحقيق، وارباب تتبع وتفحص، صحّت جملهٔ ازروايات صحيحين مسلّم نيست، بلكه اين‌روايات مقدوح ومجروح ومطعون‌است، وباز بنابرمزيد اختلاج قلب، وارتعاد جگر، ونهايت پريشانـى وحيرانى ، براين قدر اكتفـاء نكرده ، مكذوب ومجعول وموضوع بودن روايت فدك ظاهـر كرده، اثبات وجود موضوعات ومفتريات درصحيحين خواسته .

پس هر گاه روايت‌فدك كـه درصحيح بخارى چندجا موجوداست، ودر صحيح مسلم هـم مذكور، موضوع ومجعول ومكذوب ومنحول باشد، پس بيچاره شيخين وصحيحين ايشان را چه وقعت ومرتبـت باقى‌ماند، كه كسى

---

(۱) ازالة الخفا ص۵۸۲ ط دهلى .

بعدم‌ذکرشان قدح درثبوت وتحقق حدیثی تواندکرد، چه‌این قدح درصورت صحّت جمیع احادیثشان هم معقول ومقبول نبود، چه‌جا درصورت انتفاء صحت روایاتشان بلکه وجود موضوع ومکذوب درانبانشان .

« مولوی حیدرعلی حدیث بخاری‌را درفدك موضوع دانسته»

وفاضل ممدوح را برما ذکر اکتفـاء واقتصار، وصبروقرار دست‌نداده ، بار دگر هم باهنگ بی‌هنگام قدح وجرح روایت فدك برداشته است چنانکه پس ازفاصلهٔ چند ورق ازعبارت سابقه گفته :

واهل بصیرت نیك میدانند: کـه این قسم روایات درکتب شیعه بیش‌از پیش موجوداست، که روایت بخاری که کلام درآن میرود حرفی ازآن‌کتاب است، پس یحتمل که رواةحدیث مذکور، بجهت دغل اهل‌تلبیس بالخصوص قدمای شیعـه فریب خورده باشند ، وغایت شروطیکـه در اخذ روایت عند المحدّثین معتبراست، دراین مردم مکیدت پیشه‌که ازعاداتشان‌است که‌خودرا بصفات جمیله می‌آرایند، ودلهای مردم می‌ربایند، چنانکـه (مجالس) قاضی نورالله شوشتری وغیره برآن‌گواه است موجود باشد (نعوذ بالله عن‌المکیدة والنفاق) فکیف که فرق دیگر هم دردشمنی اصحاب واهل سنّت‌کامل‌باشند، ودرکمین نشینند، وبعفّت وپارسائی خودرا دور دورکشند انتهی[1] .

ازاین عبارت ظاهراست: که این فاضل نبیل، روایت بخاری را از جمله روایات موضوعه شیعـه می‌داند، لکن بمزید اضطراب، اولا حتماً وجزماً بر این حکم جسارت کرده ، وباز لفظ (یحتمل) برزبان آورده داد تهافت داده ،

---

(۱) ازالة الغین ص۵۸۹ طدهلی .

بهرحال تجویز محض هم که بلفظ (یحتمل) ذکر کرده ، دراین مقام برای تخجیل رازی واتباعش کافی ووافی‌است ، چه‌جا که اولا حتماً وجزماً این روایت را حرفی ازکتاب روایات شیعه گردانیده، کذب ووضع وبطلان آن حتماً وقطعاً ظاهر ساخته .

ونیز درعبارت‌سابقه، که درآن‌عبارت ابن‌اثیر نقل‌کرده مکذوب ومجعول بودن حدیث فدك ظاهر ساخته .

ونیز در (ازالة الغین) بعد فاصله ازاین عبارت گفته: اهل انصاف اندك انصاف نمایندکه غضب آن محفوظه، وهجران مادام الحیوة ازابوبکرصدیق امّت محمدی، که ازوجوه اصحاب رسالتمآب بود (چنانکه والد مخاطب در مجلّد امامت (عماد الاسلام) ازاکابر خویش نقل میکند) ودغلی دراسلام نداشت، وانواع فضائل ازوی صدور یافت (چنانکه ازتفسیر (مجمع البیان) و (منهج الصادقین) و (خلاصة المنهج) معلوم توانکرد) باوجود حقیّة خلافتش می‌تواند شد؟ وباوصف‌اینکه نماز جنازه وظیفهٔ سلطان وخلیفه بود، چنانکه علمای شیعه اعتراف بورود روایات دراین خصوص دارند .

کما یظهر من الکتاب المسمی بهدایة الامة الی أحکام الائمة .

عدم اعلام وایذان ابوبکر برای نماز جنازه ، ووقت شب دفن نمودن آنجناب، باوجود علم بحقیّة صدّیق، ازمثل نفس رسول مقبول ممکن‌است (لا والله ثم لا والله) .

پس معلوم شدکه هرچند این روایت درصحیح بخاری باشد، مگر چون مخالف روایات ودرایات‌است، اعتمادی برآن نمی‌توان‌کرد، آیاعاقلی دیندار

تجویز تواند کرد که جناب امیر کل ٔ امیر مصداق (علي مع الحق والحق مع علي) تاعرصه شش ماه بیعت امام بحق ننماید، وخودرا معاذ الله داخل «من لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» (علی ماسنحققه انشاءالله تعالی) سازد وبعد عرصهٔ شش ماه وقت استنکار وجوه ناس التماس بیعت از امام بحق فرماید ؟ (هیهات، هیهات) رمد تعصّب وعناد، بصر بصیرت اهل تشیّع را محیط گشته ،که دراین مقامات ، بلکه دیگر امور متنازع فیها نیز، دست از انصاف برداشته، وبنیاد اعتراضات را برمعانی این قسم روایات گذاشته‌اند ، که خلاف روایت ودرایت‌است انتهی[1] .

ازاین عبارت ظاهراست که این بزرگ روایت فدکرا باوصف تصریح بموجود بودنش درصحیح بخاري مخالف درایات وروایات وامی‌نماید ، وسلب اعتماد ازآن میکند، ومضمون آنرا خلاف عقل ودین می‌داند، واعتقاد را بمفاد آن عین تعصّب وعناد ، وحقد ولداد می‌پندارد ، پس این غایت تهجین وتوهین این روایت، ونهایت تفضیح وتقبیح صحیحین ومؤلّفین آن است بوجوه عدیده .

پس چگونه عاقلي بعد سماع این همه افادات گوش به تشبّث رازی واتباع اوبعدم ذکر شیخین حدیث غدیر را خواهد داد، که از این کلمات نهایت شناعت ورکاکت این تشبّث ظاهرمی‌شود .

«مولوی حیدر علي حدیث قرطاس را درصحیحین موضوع دانسته»

ونیز فاضل معاصر درتکذیب حدیث قرطاس، که بخاري انرا در هفت‌جا

(۱) ازالة الغین ص۵۹۳ ط دهلی .

ازصحیح خود وارد کرده، ومسلم هم درصحیح خود بسه طریق روایت‌نموده اهتمام تمام نموده‌است .

چنانکه در «ازالة الغین» قبل ازاین مبحث بجواب حدیث قرطاس گفته :

بدانکه فقیررا بعداز تتّبع کتب قدمای این فرقه ، وتصفّح مضمرات ومکنونات ایشان، که درتألیفات خویش بمقتضای حدیث مرتضوی «ما أضمر أحد شیئاً الاّ وقد ظهر في فلتات لسانه » گاه‌گاه ازآن خبر میدهند، چنان مذعن شد : که این حدیث مثل حدیث ردّت جمیع أصحاب الاّ شاذی (لایعبأ به) ازخصائص مذهب امامیّه بوده، واکابر این مسلك باین اسرار ودقائق آگهی داشتند، واین قصّه را علق نفیس گمان می‌بردند، وبکتمانش هم دگر وصایا می‌نمودند، من بعد اهل مکیدت وبدا مصلحت درآن دیدند که در لباس تسنّن این روایت را، که منتهای آرزویشان بقول مجلسی در بحار وحیاة القلوب است، درمدرسها پیش معتقدین خویش اززمرهٔ اهل حق روایت نمودند، تاآنکه رفته رفته درکتب محدّثین حتی ملتزمین صحّت مندرج شد، وپرظاهراست که اگر این حدیث درصدر اول طبقهٔ تابعین ثابت ومشهور می‌بود، کتمان واختفاء، وآنهم بدین تاکیدات بی‌انتهاکه پارهٔ ازآن بگوش‌ترسانیدم ، صورت نمی‌داشت وهریکی‌از دیگری عهود ومواثیق چرا میگرفت، وکی میگفت که پس خبردار بایدبود، چنان نشودکه اهل‌خلاف ، که برمحبّت شیخین خودرا فدامیکنند، براین معنی مطلع شوند .

چنانکه نسخهٔ سلیم بن‌قیس هلالی که اقدم وافضل ازجمیع کتب‌احادیث امامیّه توان گفت (کما اعترف المجلسی فی مجلّد الفتن من البحار) بر امور مرقوم الصدور دلالت میکند، واین هم ازاشارات وعباراتش پیداست ، که بعضی ازاسرار این حدیث، مثل نام فاروق، ازشیعیان هم دریغ میکردند

وکتب رجال، ورسائل تحقیق اسامی رواة، براین مکائد اوّل دلیل‌است، که مقصود اینها ازاختفاء واستتار همین بود، که آیندهٔ علمای اهل سنّت فریب خورند، وسهام تدبیر برنشانه نشیند، وبرای مناظره خصوصاً متأخرین را بکار آید، ودر صورت ظهور این کید پیش نخواهد رفت، وجمهور محدّثین سنّیان خواهند گفت: که این روایت ازخصائص شیعه است، ومؤیّد این مدّعا که دراین‌جا یادکردم آنااست، که بعضی ازعلمای ما باین مکائد پی بردند، وحقیقت امر را دانستند، چنانکه ناقضین هفوات مشهدی ازآمدی نقل میکنند ومیگویند: که اودر مسند خویش میفرماید که قصّهٔ (أیتوني‌بقرطاس) بی‌ثبوت وبی‌اساس‌است، وازشیوخ محدّثین نقل می‌نمایند، که بعدازتصفح بظهور می‌انجامد که در صحیحین دویست وده حدیث ضعیف است، تفرّد بخاری بهشتاد وتفرّد مسلم بیک صد میرسد، ودر سی روایت هر دوبزرگ شریك شده‌اند انتهی.

پس حال‌حدیث قرطاس نزد احقر الناس، در رنگ حدیث فدك می‌نماید که شیخ مبارك جزری ابوالسعادات درتصانیف خویش آورده، وگفته: که بعضی ازاهل اختلاق بعد ازآنکه اقرار بجعل وافتراء کردند وگفتند: که ما قصهٔ فدكرا موضوع ساخته برمحدّثین بغداد عرض کردیم، ونزد آنها مضمن روایت نمودیم، پس تمامی جماعت مذکور قبول کردند، وبدام فریب واقع شدند، مگر ابن‌شیبه علوی که بوضع واختلاق پی‌برده، ودانست که حدیث از موضوعات است.

وانشاء الله تعالی عبارت جزری بعدازاین خواهدآمد.

بالجمله از دقائق مکیدت اهل دغا، جان بسلامت بردن سخت دشوار

است (شعر) : (هان مگر لطف خدا پیش نهد گامی‌چند) انتهی[1] .

ازاین عبارت واضح است که فاضل معاصر بقطع وحتم ، وجزم ویقین ، وازعان وایقان ، حدیث قرطاس را ، مثل حدیث ردّت جمیـــع أصحاب الاّ شاذّی، ازاکاذیب فضیحه، ومفتریات قبیحه می‌داند، وازناقضین کلمات مشهدی نقل میکند: کـه ایشان ازآمدی ردّ حدیث قرطاس نقل کرده‌اند، وبرآن هم اکتفاء نکرده، برای مزیـد تفضیح وتقبیح صحیحین، ازشیوخ محدثین نقل کرده‌اند: کـه درصحیحین دویست وده حدیث ضعیف‌است، ونیـز تصریح کرده: که حال حدیث قرطاس نزد او در رنگ حدیث فدك‌است، یعني مثل حدیث فدك مجعول ومفتری ومکذوب ومعیوب‌است .

پس بعداین همه تفضیح وتقبیح صحیحین، چگونه عاقلی روایات ایشان را لائق اعتناء واعتبار خواهد گردانید، چه جاکه بعدم ذکرایشان قدح درثبوت وتحقق حدیثی خواهد کرد، لکن حضرات را در هوای باطل، اصلا تمیز در غثّ وسمین، وواهی ومتین دست نمی‌دهد، وبهر رطب ویابس که میخواهند وآنرا نافع گمان می‌برند دست میزنند .

« مولوی حیدر علی در منتهی الکلام احادیث بخاری را واجب القبول ندانسته »

ونیز فاضل معاصر در «منتهـی الکلام» بجواب الزام مخالفت حنفیّه با احادیث صحیح بخاری گفته است :

مغلطهٔ اولی آنکـه ملازمانش در میان صحـّت حدیث صحیح بخاری ، ووجوب عمل برآن، بتقلید صاحب «نزهة» ملازمت فهمیده‌اند، یعنی هرحدیث

---

(۱) ازالة الغین ص۳۹۹ .

آن واجب العمل است، من بعد در لجّهٔ تحيّر فرو رفته گفته‌اند: که اکنون اعمال حنفيّه مخالف حکم الهی است، يااکثر اخبار مرويّه صحيح بخاری صحيح نيست، وهمانا اين تقرير ازجهت غلبه وهم، وتسلّط سلطان قوی، برجوهر عقل‌است، والاّ بودن هرحديث صحيح واجب العمل مخالف‌تصريح علمای اعلام است .

شيخ الاسلام ابوزکريای نووی ، درتقريب آنچه فرموده مآلش آنست که هر حديث صحيح جائز العمل هم نيست، چه جای آنکه واجب العمل باشد، وادلّه اين مسئله را ازشروح آن مثل (تهذيب) وغيره مفصّل می‌توان دريافت، بلکه ملخّص کلام قدوة المحدثين، والفقهاء المتبحّرين، کمال‌الدين ابن‌الهمام، بابن عبارت ميرسد: که ضرور نيست که هر روايت بخاری ومسلم ومانند ايشان واجب القبول باشد ، زيرا که درجرح وتعديل بعضی ازرواة اختلاف است، ممکن است که نزد امام ابوحنيفه راوی مجروح باشد، ونزد شيخين موثّق ، وهم‌چنين چيزی که آنرا ضعيف ياموضوع گفته‌اند ، علی الاطلاق نزدما ضعيف وموضوع نيست انتهی .

بلکه ازکتب ثقات بوضوح می‌انجامد، که خود علمای شافعيّه، روايات ديگران را دربعضی ازمقامات برروايت بخاری ترجيح داده‌اند ، بلکه علي جيلانی شيعه در (فتح السبل) ميگويد (والعهدة عليه): که امام فخر الدين رازی در (رسالهٔ تفضيل مذهب شافعی) در بعض روايات بخاری طعن نموده انتهی .

واين همه که مذکور شد منافی اصحيّت صحيح بخاری که من حيث المجموع است نيست ، چه اين مرتبه عقلا ونقلا باين صورت مجتمع می تواند شد که در أفضل صفتی ازصفات کمال باشد که درفاضل نبوده باشد کما

لایخفی الخ[۱] .

ازاین عبارت واضح است کـه فاضل معاصر اولا برای تخلیـص گلوی امام اعظم واتباعش ازمخالفت احادیث صحیحه، منع ملازمت درمیان وجوب عمل وصحت حدیث صحیح بخاری کرده، وبرفهمیدن این ملازمت استهزاء را بغایت قصوی رسانیده، باآنکه موافق تصریح خود همین نووی که استناد بکلامش کرده، واورا ازعلماء اعلام دانسته، این ملازمت ثابت است (کما لا یخفی علی من راجع شرحه علی صحیح مسلم) وبعد این منـع ممنوع ترقی برآن کرده، درهتك استار وکشف عوار صحیحین مشغول شده، ازابن‌الهمام که اورا بقدوة المحدثین، والفقهاء المتبحرین ستوده، عدم وجوب قبول هر روایت بخاری ومسلم نقل کرده .

ونیز امکان این معنی را که راوی موثق شیخین نزد ابوحنیفـه مجروح باشد از اوآورده، ونیز ترجیح علمای شافعیه روایات دیگـر آنرا برروایت بخاری در بعض مقامات ذکر کرده، وعلاوه براین همه طعن فخر رازی را در بعض روایات بخاری ، بواسطـهٔ صاحب (فتح السبل) نقل کرده، وفتح سبل تفضیح بخاری نموده، وبعد ذکر این‌همه آنرا منافی اصحیت صحیح بخاری ندانسته، دررفع اعتراض برآن کوشیده .

پس این همه افادات برای تفضیح رازی واتباعش که تشبث بعدم ذکر شیخین حدیث غدیررا میکنندکافی ووافی است .

---

(۱) منتهی الکلام ص۶ مسلك اول .

« قدح مولوی حیدر علی در منتهی الکلام در تقدم صحیحین بر کتب دیگر »

وفاضل معاصر در (منتهی الکلام) بسبب مزید اضطراب ، والتهاب ، واختلاج ، وانزعاج ، صبر وقرار براین همه خدمت گذاری مسلم وبخاری دست نداده، بازهم آهنگ قدح صحیحین برداشته است، چنانکه بعدعبارت سابقه بفاصلهٔ چند ورق گفته :

مغلطهٔ خامسه آنکه مؤلف رساله مذهب محدثین ومجتهدین را هردو یکی دانسته، وخیال نکرده که درکتب معتمدهٔ حنفیّه که اسامی بعضی ازآن برزبان قلم رفت، هردو مذهب را جدا جدا نوشته‌اند، ازتتبع کتب وتصفّح مقالات، چنان بوضوح میگراید که ترتیبیکه اهل حدیث درصحیحین مقرّر کرده‌اند، واین هردورا بردیگر کتب مقدّم داشته‌اند، برالسنهٔ اتباع مجتهدین (بضرب من التقلید) جاری میشود، والاّ ازائمّه اربعه چیزی در این باب منقول نیست، وچگونه تصوّر توان کرد وحال آنکه علم غیب خاصّهٔ الوهیت یانزد شیعه ازخواص امامت است، پس اگر شخصی بعد تألیف این کتب بپایهٔ اجتهاد میرسید، وتمییز صحیح ازسقیم نزد اومناط اعتبار می‌شد، ودر باب جرح وتعدیل بلاواسطه متوجه میگشت ، ضرور نبود که برقرارداد شیخین درباب اخذ روایت میرفت، ومخالفت ایشان را بهیچ گونه مباح نمی دانست، آخراین بزرگان هم ازجملهٔ بشر بوده‌اند، اگرچه درتصحیح حدیث بغایت قصوی کوشیده باشند، سیّما محمدبن‌اسماعیل‌بخاری که اودراین امور گوی سبق از اقران وامثال ربوده ، لیکن بازهم جای اجتهاد مجتهدین باقی است، مگر یادنداری که دربارهٔ چندی ازرواتش بعضی ازعلماء وفقهاء بحث

دارند، وشارحین درجواب آن وجوهی نقل میکنند، که بعضی ازآن خالی از غرابت نیست، وازمطالعهٔ (صحاح ستة) دریافت میشود: که اکثری ازجامعین تقلیدکسی ازمجتهدین نمیکردند، بلکـه خود اجتهاد می‌نمودند، وتأییدات مجتهدات خودرا دراین کتب غالباً مدّ نظر داشته‌اند[1].

« جمعی ازاکابر اهل سنت صحیحین را از اعتماد کلی ساقط کرده‌اند »

هفتم آنکه قطع نظر ازآنکـه این حضرات بمقام مقابلـه ومناظرهٔ اهل حق، بسبب مزید عجز واضطرار، ونهایـت ناچاری وانتشار، دست بر ردّ و قدح وجرح احادیث صحیح انداخته‌اند، درمقام تحقیق نیز اکابر واجلّهٔ اینها هتك استار صحیحین کرده‌اند، وبمطاعن وفضائح انرا نواختـه، واز اوج اعتمادکلّی بحضیض جرح وقدح انداخته، بنابرانموزج بربعضی عبارات دراین مقام اکتفاء می‌رود:

« ترجمهٔ عبدالقادر حنفی که ازقادحین صحیحین است »

محیی الدین عبدالقادر بن‌محمد القرشی الحنفی که علاّمه سیوطی در (حسن المحاضرة فی أخبار مصر والقاهرة) بترجمهٔ اوگفتـه:

عبدالقادر بن محمد بن محمد بن نصرالله بن سالم محی الدین أبومحمد بن أبی‌الوفا القرشی، درس وصنف شرح معانی الاثار، وطبقات الحنفیـة، وشرح الخلاصة وتخریج

(۱) منتهی الکلام ص۲۷.

أحاديث الهداية، وغير ذلك .

ولد سنة ست وسبعين وستمأة، ومات فی ربیع الاول سنة خمس وسبعين وسبعمأة(١) .

ومحمود بن‌سلیمان الکفوی درکتاب (اعلام الاخیار من مذهب النعمان المختار) بترجمهٔاو گفته:

المولی الفاضل، والنحریر الکامل، عبدالقادر بن محمد ابن محمد بن نصرالله بن سالم بن أبی‌الوفاء القرشی، كان عالماً فاضلا جامعاً للعلوم، له مجموعات، وتصانیف، وتواریخ، ومحاضرات، وتآلیف الخ .

درکتاب (الجواهر المضیئة فی طبقات الحنفیة) که در(کشف الظنون) ذکرآن باین نهج کرده :

طبقات الحنفیة أول من صنف فیه الشیخ عبدالقادر بن محمد القرشی المتوفی سنة خمس وسبعين وسبعمأة، صاحب الجواهر المضیئة فی طبقات الحنفیة الخ (٢) .

« قدح عبدالقادر حنفی درصحیح بخاری ومسلم »

وحقیر بمساعی جمیله نقل‌آن ازبعض علمای مخالفین گرفته‌ام گفته :

(١) حسن المحاضرة ج١ ص٢٦٨ .

(٢) کشف الظنون ص١٠٩٧ .

فائدة: حديث أبي حميد الساعدى فى صفة صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم فى مسلم وغيره يشتمل على أنواع: منها التورك فى الجلسة الثانية، ضعفه الطحاوى لمجيئه فى بعض الطرق عن رجل عن أبى حميد .

قال الطحاوى: فهذا منقطع على أصل مخالفينا، وهم يردون الحديث باقل من هذا. قلت: ولا يخنق علينا لمجيئه فى مسلم فقد وقع فى مسلم أشياء لاتقوى عند الاصطلاح، فقد وضع الحافظ الرشيد العطار كتاباً على الاحاديث المقطوعة المخرجة فى مسلم، سماه (بغرر الفوائد المجموعة فى بيان ماوقع فى مسلم من الاحاديث المقطوعة) سمعته عن شيخنا أبى اسحاق ابراهيم بن محمد بن عبدالله الطاهرى سنة أثنتى عشر وسبعمأة، بسماعه من مصنفه الحافظ رشيد الدين، بقرائة الشيخ فخر الدين أبى عمرو عثمان المقابلى، وبينها الشيخ محيى الدين فى أول شرح مسلم وما يقوله الناس ان من روى لـه الشيخان فقد جاز القنطرة، هذا أيضاً من التخنيق ولا يقوى .

فقد روى مسلم فى كتابه عن ليث بن أبى مسلم وغيره من الضعفاء، فيقولون انما روى فى كتابه للاعتبار والشواهد و المتابعات، وهذا لا يقوى لان الحفاظ قالوا الاعتبار والشواهد والاعتبارات والمتابعات امور يتعرفون بها حال الحديث ، وكتاب مسلم التزم فيه الصحة، فكيف يتعرف حال الحديث الذى فيه بطرق ضعيفة .

واعلم أن عن مقتضية للانقطاع عند أهل الحديث ، ووقع فى مسلم والبخارى من هذا النوع شيء كثير، فيقولون على سبيل التخنيق ما كان من هذا النوع فى غير الصحيحين فمنقطع، وما كان فى الصحيحين فمحمول على الاتصال، وروى مسلم فى كتابه عن أبى الزبير عن جابر احاديث كثيرة بالعنعنة .

وقال الحافظ: أبوالزبير محمد بن مسلم بن تدرس المكى يدلس فى حديث جابر فما كان يصفه بالعنعنة ولا يقبل .

وقد ذكر ابن حزم، وعبدالحق عن الليث بن سعد، أنه قال لابى الزبير علم، لى احاديث سمعتها من جابر حتى

أسمعها منك، فعلم لي احاديث أظن أنها سبعة عشر حديثاً، فسمعتها منه.

قال الحافظ: فما كان من طريق الليث عن أبي الزبير عن جابر فصحيح، وفي مسلم من غير طريق الليث عن أبي الزبير عن جابر أحاديث.

وقد روى مسلم في كتابه أيضاً عن جابر وابن عمر في حجة الوداع ان النبي صلى الله عليه وسلم توجه الى مكة يوم النحر، وطاف طواف الافاضة، ثم صلى الظهر بمكة، ثم رجع الى منى.

وفي الرواية الاخرى انه طاف طواف الافاضة، ثم رجع فصلى الظهر بمنى.

فيتخنقون، ويقولون أعادها لبيان الجواز، وغير ذلك من التأويلات، ولهذا قال ابن حزم في هاتين الروايتين احديهما كذب بلاشك.

وروى مسلم أيضاً حديث الاسراء، وفيه: «وذلك قبل أن يوحى اليه».

وقد تكلم الحفاظ في هذه اللفظة، وبينوا ضعفها .

وروى مسلم أيضاً: «خلق الله سبحانه التربة يوم السبت» .

واتفق الناس على أن يوم السبت لم يقع فيه خلق .

وقد روى مسلم عن أبي سفيان أنه قال للنبي صلى الله عليه وسلم لما أسلم: يا رسول الله أعطني ثلاثاً: تزوج ابنتي ام حبيبة، وابني معاوية اجعله كاتباً، وأمرني أن اقاتل الكفار كما قاتلت المسلمين، فأعطاه النبي صلى الله عليه وسلم ماسأله .

والحديث معروف مشهور، وفي هذا من الوهم مالا يخفى.

فأم حبيبة تزوجها رسول الله صلى الله عليه وسلم، وهي بالحبشة وأصدقها النجاشي عن النبي صلى الله عليه وسلم اربعمأة دينار، وحضر، وخطب وأطعم. والقصة مشهورة، وابو سفيان انما اسلم عام الفتح، وبين الهجرة الى الحبشة والفتح عدة سنين .

ومعاوية كان كاتباً للنبي صلى الله عليه وسلم من قبل .

واما امارة أبي سفيان فقد قال الحافظ: انهم لا يعرفونها،

فيجيبون على سبيل التخنق بأجوبة غير طائلة:

فيقولون في نكاح ابنته: اعتقد أن نكاحها بغير اذنه لا يجوز، وهو حديث عهد بكفر، فأراد من النبى صلى الله عليه وسلم تجديد النكاح.

ويذكرون عن الزبير بن بكار باسانيد ضعيفة: أن النبى صلى الله عليه وسلم أمره (١) في بعض الغزوات، وهذا لا يعرف.

وما حملهم على هذا كله الا بعض التعصب، وقد قال الحافظ: ان مسلماً لما وضع كتابه الصحيح عرضه على أبى زرعة الرازى، فانكر عليه، وقال سميته الصحيح فجعلت سلماً لاهل البدع وغيرهم، فاذا روى لهم المخالف حديثاً يقولون هذا ليس في صحيح مسلم، فرحم الله تعالى أبازرعة فقد نطق بالصواب، فقد وقع هذا، وماذكرت ذلك كله الا أنه وقع بيني وبين بعض المخالفين بحث في مسئلة التورك، فذكر لى حديث ابى حميد المذكور اولا، فاجبته بتضعيف الطحاوى،

---

(١) امره: بتشديد الميم من باب التفعيل.

فما تلفظ وقال: مسلم يصحح والطحاوى يضعف، الله تعالى يغفر لنا وله آمين (۱).

ازملاحظهٔ این عبارت ظاهراست که عبد القادر بغرض ردّ حدیث تورّك که در صحیح مسلم مذکـوراست ، ومخالف مذهب اواست ، قدح صحیح مسلم آغاز نهاده، وتمسّك را باین حدیث، بسبب ورود آن در صحیح‌مسلم خلاف حق وصواب دانسته، وافاده کرده که حافظ رشید عطّار کتابی برای بیان احادیث مقطوعـه که در صحیح مسلم واقع شده تصنیف کرده، وآن را (بغرر الفوائد المجموعة) (فی بیان ماوقع فی مسلم من الاحادیث المقطوعة) نام نهاده، ونیز عبد القادر، زعم مردمرا کـه روات صحیحین را کلا موثّق ومزکّی می‌دانند باطل ساخته، وقول ایشان را که (من روی له الشیخان فقد جاز القنطرة) ناشی ازتحقیق دانسته، واظهار کرده که مسلم در کتاب خود از ضعفاء روایت کرده، واعتذار اعتبار، وشواهد ، ومتابعات را ساقط از اعتبار ساخته، متابعت آنرا جائز ندانسته، وشاهد ودلیل فسادآن وارد کرده .

و نیز افاده کرده که عنعنـه موجب انقطاع نزد اهـل حدیث است، ودر صحیحین عنعنه بسیار واقع‌است، وزعم حامیان صحیحین که عنعنه صحیحین محمول براتصال است، نه عنعنهٔ غیر صحیحین، مردود وغیر مقبول است .

ونیز ذکر کرده کـه روایت کرده‌است مسلم در کتاب خود از ابی الزبیر ازجابر احادیث بسیار را بعنعنه، وحافظ عطّار گفته‌است: که ابوالزبیر محمد ابن‌مسلم مکّی تدلیس میکند درحدیث جابر، پس حدیثی‌را که‌بعنعنه روایت

(۱) الجواهر المضيئة فى طبقات الحنفية ص٣٦٤ .

میکند مقبول نیست .

واز ابن‌حزم وعبدالحق نقل کرده که ایشان از لیث بن‌سعد نقل کرده‌اند که او بأبوالزبیر گفتــه : که نشان کن برای من احادیثی را که شنیدی ازجابر ، پس نشان کرد ابوالزّبیر احادیثی را که بناء برظنّ لیث مفده حدیث باشد ، حافظ عطّار گفته: که هرحدیثی که ازطریق لیث ازابی‌الزبیر ازجابر باشد پس صحیح است، ودرمسلم ازغیر طریق لیث از ابی‌الزبیر ازجابـر احادیثی است بطریق عنعنه، یعنی آن صحیح نیست .

ونیز افاده کرده کـه روایت کرده است مسلم درکتاب خود ازجابر وابن عمر درحجّة الوداع روایتی که دلالت دارد برآنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم نماز ظهر را روز نحر درمکّه خوانده، وروایت دیگر متضمن خواندن آنحضرت نماز ظهررا روز نحر بمنی آورده، وابن حزم افاده کرده که یکی ازاین هردوروایت کذب است بلاشك .

ونیز مسلم روایت کرده است حدیثی که دلالت دارد برآنکـه اسراء قبل از وحی واقــع شده ، وحفّاظ تکلّـم کرده‌اند در این لفظ وبیان کرده‌اند ضعف آنرا .

ونیز مسلم روایت کرده است که خلق کرده است حقتعالی تربت را روز شنبه، واتفاق کرده‌اند برآنکه خلق روز شنبه واقع نشده .

ونیز مسلم حدیث سؤال ابوسفیان سه چیز را ازجناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم نقل کرده ودرآن اوهام عدیـده است ، وجوابـات مسؤلین لا طائل است، باعث برآن نیست مگر بعض تعصّب .

ونیز مسلم هرگاه کتاب خود تصنیف کرد وعرض کرد آنرا بر ابوزرعة رازی ، ابوزرعه برآن انکار کرد، وگفت کـه نام نهادی آنـرا صحیح ، پس

گردانیدی نردبانی برای اهل بدع وغیرایشان ، که هرگاه روایت کند برای ایشان مخالف حدیثی را خواهند گفت که این حدیث در صحیح مسلم نیست .

عبدالقادر میگوید که رحمت کند خدای تعالی ابوزرعه را، پس گویاشد اوبصواب، پس بتحقیق که واقع شد این معنی، یعنی اهل بدع وغیرایشان باین حیله در ردّ احادیث نبویّه متمسّك شدند، که این حدیث در صحیح مسلم نیست .

وفقیر میگویم: که تشبّث رازی واتباع اودرقدح حدیث غدیر نیز از این قبیل است که ابوزرعه رازی ازوقوع آن تخویف کرده، وبرمسلم بسبب آن انکار وطعن آغاز نهاده .

« ملاعلی قاری ازمحققین اهل سنت نیز در صحیحین قدح کرده »

وملاعلی قاری که ازاجلّهٔ محققین ، واکابر محدّثین، واعاظم متقدین سنّیه است نیز مثل عبدالقادر درقدح وجرح صحیحین ، خصوصاً صحیح مسلم مبالغه نموده است .

چنانکه درکتاب (الرّجال) علی مانقل صاحب النزهة طاب‌ثراه گفته :

وقد وقع منه أی من مسلم أشیاء لا تقوی عندالمعارضة، فقد وضع الحافظ الرشید العطار کتاباً علی الاحادیث المقطوعة وبینها الشیخ محی‌الدین النووی فی اول شرح مسلم ومایقوله الناس ان من روی له الشیخان فقد جاز القنطرة، هذا أیضاً من التجاهل والتساهل، فقد روی مسلم فی کتابه عن اللیث

عن ابی مسلم وغیره من الضعفاء، فیقولون انما روی عنهم فی کتابه للاعتبار، والشواهد، والمتابعات، وهذا لا یقوی لان الحفاظ قالوا: الاعتبار امور یتعرفون بها حال الاحادیث: وکتاب مسلم التزم فیه الصحة فکیف یتعرف حال الحدیث الذی فیه بطرق ضعیفة.

وقال الحافظ: ابوالزبیر محمد بن مسلم المکی یدلس فی حدیث جابر فما یصفه بالعنعنة لا یقبل.

وقد ذکر ابن حزم وعبدالحق عن اللیث بن سعد أنه قال لابی الزبیر: علم لی علی أحادیث سمعتها من جابر حتی أسمعها منك، فعلم لی علی أحادیث أظن أنها سبعة عشر حدیثاً فسمعتها منه.

قال الحافظ: فما کان من طریق اللیث عن ابی الزبیر عن جابر فصحیح، وفی مسلم عن غیر طریق اللیث، عن ابی الزبیر عن جابر بالعنعنة أحادیث، وقد روی أیضا فی کتابه عن جابر عن ابن عمر فی حجة الوداع: أن النبی صلی الله علیه وسلم توجه الی مکة یوم النحر، فطاف طواف الافاضة، ثم

صلى الظهر بمكة، ثم رجع الى منى .

وفي الرواية الاخرى أنه طاف طواف الافاضة، ثم رجع، فصلى الظهر بمنى .

فيوجهون، ويقولون أعادها لبيان الجواز، وغير ذلك من التأويلات، ولهذا قال ابن حزم في هاتين الروايتين: احديهما كذب بلاشك .

وروى مسلم أيضاً حديث الاسراء وفيه: وذلك قبل أن يوحى اليه، وقدتكلم الحفاظ في هذه اللفظة وبينوا ضعفها .

وقدروى مسلم أيضاً: خلق الله التربة يوم السبت، واتفق الناس على أن السبت لم يقع فيه خلق، وأن ابتداء الخلق يوم الاحد .

وقد روى مسلم عن أبي سفيان أنه قال للنبي صلى الله عليه وسلم لما أسلم: يارسول الله أعطني ثلاثا: تزوج ابنتي ام حبيبة، وابني معوية اجعله كاتبا، وأمرني أن اقاتل الكفار كما قاتلت المسلمين ، فأعطاه النبي صلى الله عليه وسلم ماسأله .

والحديث معروف مشهور وفي هذا من الوهم مالا يخفى: فأم حبيبة تزوجها النبى صلى‌الله عليه وسلم وهى بالحبشة، وأصدقها النجاشى اربعمأة دينار وحضر وخطب، وأطعم والقصة مشهورة، وأبوسفيان وابنه معوية انما أسلما عام‌الفتح سنة ثمان من الهجرة، وأما امارة أبى‌سفيان فقدقال‌الحفاظ: انهم لايعرفونها فيجيبون بأجوبةغيرطائلة: فيقولون فى‌نكاح ابنته: اعتقد أن نكاحها بغير اذنه لايجوز وهوحديث عهد بالكفر، فاراد النبى صلى الله عليه وسلم تجديد النكاح، ويذكرون عن الزبيربن‌بكار بأسانيد ضعيفة أن النبي صلى الله عليه وسلم أمره فى بعض الغزوات، وهذا لا يعرف الاثبات.

وقد قال الحافظ: ان مسلماً لماوضع كتابه الصحيح عرضه على أبى‌زرعة فانكرعليه وتغيظ وقال: سميته‌الصحيح وجعلته سلماً لاهل البدع وغيرهم(۱).

«ترجمهٔ ادفوی‌شافعی که از قادحین صحیحین است»

وعلامه ابوالفضل جعفربن‌ثعلب الادفوى الشافعى که ابن‌حجر عسقلانى بترجمهٔ اودر (دررکامنه) گفته:

جعفر بن ثعلب بن جعفر بن علی أبو الفضل الادفوی الادیب الفقیه الشافعی، ولد بعد سنة ثمانین وستمأة، وقرأت بخط الشیخ تقی الدین السبکی: انه کان یسمی وعد الله.

قال الصفدی: اشتغل فی بلاده، فمهر فی الفنون، ولازم ابن دقیق العید، وتأدب بجماعة منهم أبو حیان، وحمل عنه کثیراً، وکان یقیم فی بستان له ببلده، وصنف (الامتاع فی احکام السماع) و(الطالع السعید فی تاریخ الصعید)، و(البدر السافر فی تحفة المسافر) وکل مجامیعه جیدة، وله النظم والنثر الحسن.

الی أن قال ابن حجر بعد ذکر نبذ من أشعاره: ومن خط البدر النابلسی کان عالماً، فاضلا، متقللا من الدنیا، ومع ذلك فکان لا یخلو من المکان الطیبة، مات فی اوائل سنة ٧٤٨.

قرأت بخط السبکی قال: ورد الخبر بذلك فی ربیع الاول من السنة، وفی آخر ترجمة ابراهیم بن محمد بن عثمان من المعجم المختص للذهبی: مات فی صفر سنة ٧٤٨، ومات قبله بایام الادیب العالم کمال الدین جعفر بن ثعلب عن نیف و

ستين سنة بعدرجوعه من الحج (۱) .

وجمال الدين عبدالرحيم بن الحسن بن على الاسنوى در (طبقات) خود گفته :

كمال الدين أبوالفضل جعفر وعد الله(۲) ابن ثعلب بن جعفر الادفوى، وهذه الاربعة كانت أعلاماً عليه بوضع والده، وكان يعرف بكل منها، ولا يعرف أحد من المصريين وقع له مثل ذلك، وأدفو بلدة فى أواخر الاعمال القوصية، قريبة من اسوان .

كان المذكور فاضلا مشاركاً فى علوم متعددة، أديباً شاعراً، ذكياً، كريماً، طارحاً للتكلف، ذا مروئة كبيرة .

صنف فى أحكام السماع كتاباً نفيساً، سماه بالامتاع، أنبأ فيه عن اطلاع كثير، فانه كان يميل الى ذلك ميلا كبيراً ويحضره .

سمع، وحدث، ودرس قبل موته بأيام يسيرة بمدرس الحديث الذى أنشأه الامير جنكلى ابن البابا بمسجده، وأعاد

(۱) الدرر الكامنة ج ۱ ص ٥٣٥ .

(۲) وعبدالله: على مافى الطبقات المطبوعة فى بغداد ۱۳۹۰ ج ۱ ص ۱۷۰ .

بالمدرسة الصالحية من القاهرة، وكان مقيما بها، لم يتزوج ولم يتسر لفقدان داعية ذلك عنده، الا أنه عقد على امرأة لغرض آخر.

مات قبيل الطاعون الكبير الواقع فى سنة تسع وأربعين وسبعمأة وعمره مابين الستين والسبعين (١).

وأبوبكر اسدى در (طبقات فقهاء شافعيّه) مدح اوبابن عنوان نموده:

جعفر بن ثعلب بن جعفر بن على الامام، العلامة، الاديب البارع، ذوالفنون، كمال الدين أبوالفضل الادفوى.

ولد فى شعبان سنة خمس وثمانين، وقيل خمس وسبعين وستمأة، وسمع الحديث بقوص، والقاهرة، وأخذ المذهب والعلوم عن علماء ذلك العصر، منهم ابن دقيق العيد.

قال الاسنوى: كان مشاركا فى علوم متعددة أديبا شاعراً ذكيا، كريما، طارحا للتكلف، ذامروئة كثيرة، وصنف فى أحكام السماع كتابا نفيسا، سماه بالامتاع، أنبأ فيه عن اطلاع كثير، فانه كان يميل الى ذلك ميلا كثيراً ويحضره، سمع، وحدث، ودرس، وأفاد، ولم يتزوج، ولم يتسر لفقدان داعية

(١) طبقات الشافعيه اسنوى ج ١ ص ١٧٠ طبغداد ١٣٩٠هـ.

ذلك عنده .

وقال أبوالفضل العراقی: كان من فضلاء أهل العلم ، صنف تاريخا للصعيد، ومصنفا فی حل السماع ، والطالع السعيد في تاريخ الصعيد، والبدر السافر في تحفة المسافر فی التاريخ انتهى .

وقدكتب على مقدمة شرح المهذب أشياء حسنة، وزاد أشياء مهمة، وقفت له على مجموع فيه فوائد فقهية، اعتنى فيها بالنقل، وله فيها مباحث حسنة، وجمع لنفسه جزءاً سماه الغرر المأثورة .

قيل: انه توفي فی صفر سنة ثمان وأربعين وسبعماة، وقيل في السنة الاتية ، وقال الاسنوی: قبل الطاعون الواقع في سنة تسع وأربعين ، وعمره ما بين الستين والسبعين، ودفن بمقابر الصوفية الخ (۱) .

« قدح ادفوی شافعی درصحیحین »

درکتاب (الامتاع فی احكام السماع) درتبیین فضائح وقبائح صحیحین ،

---

(۱) طبقات ابن شهبه اسدی ص۸۹ مخطوط .

ونشر معائب ومثالب آن سعی وافر نموده، چنانکه درمقام ردّ مذهب ابن الصّلاح گفته :

ثم أقول ان الامة تلقت كل حديث صحيح وحسن بالقبول، وعملت به عند عدم المعارض، وحينئذ لا يختص بالصحيحين، وقد تلقت الامة الكتب الخمسة والستة بالقبول وأطلق عليها جماعة اسم صحيح، ورجح بعضهم بعضها على كتاب مسلم وغيره.

وقال أبوسليمان أحمد الخطابي: كتاب السنن لابي‌داود كتاب شريف، لم يصنف في حكم الدين كتاب مثله، وقد رزق من الناس القبول كافة، فصار حكماً بين فرق العلماء، وطبقات الفقهاء، على اختلاف مذاهبهم، وكتاب السنن أحسن وضعا وأكثر فقها من كتاب البخاري ومسلم.

وقال الحافظ أبوالفضل محمدبن طاهر المقدسي: سمعت الامام أباالفضل عبدالله‌بن محمد الانصاري بهراة يقول وقد جرى بين يديه ذكر أبي‌عيسى الترمذي وكتابه، فقال: عندي كتابه أنفع من كتاب البخاري ومسلم.

وقال الامام أبوالقاسم سعيدبن علي الزنجاني : ان لابي

عبدالرحمن النسائى شرطاً فى الرجال أشد من شرط البخارى ومسلم .

وقال أبوزرعة الرازى لماعرض عليه ابن ماجة السنن كتابه: أظن ان وقع هذا فى أيدى الناس تعطلت هذه الجوامع كلها، أوقال أكثرها .

ووراء هذا بحث آخر، وهو أن قول الشيخ أبى عمرو بن الصلاح ان الامة تلقت الكتابين بالقبول .

ان أراد كل الامة فلا يخفى فساد ذلك، اذ الكتابان انما صنفا فى المائة الثالثة، بعد عصر الصحابة، والتابعين، وتابعى التابعين، وأئمة المذاهب المتبعة، ورؤس حفاظ الاخبار ، ونقاد الاثار المتكلمين فى الطرق والرجال المميزين بين الصحيح والسقيم .

وان أراد بالامة الذين وجدوا بعد الكتابين، فهم بعض الامة، فلا يستقيم له دليله الذى قرره من تلقى الامة، وثبوت العصمة لهم، والظاهرية انما يعتنون باجماع الصحابة خاصة والشيعة لا تعتد بالكتابين، وطعنت فيهما، وقد اختلف فى اعتبار

قولهم فى الاجماع وانعقاده .

ثم ان أراد كل حديث فيهما تلقى بالقبول من الناس كافة فغير مستقيم، فقد تكلم جماعة من الحفاظ فى أحاديث فيهما :

فتكلم الدارقطنى فى أحاديث وعللها .

وتكلم ابن حزم فى أحاديث، كحديث شريك فى الاسراء قال: أنه خلط .

ووقع فى الصحيحين أحاديث متعارضة لا يمكن الجمع بينهما والقطع لا يقع التعارض فيه .

وقد اتفق البخارى ومسلم على اخراج حديث محمد بن بشار بندارا، وأكثرا من الاحتجاج بحديثه، وتكلم فيه غير واحد من الحفاظ، أئمة الجرح والتعديل، ونسب الى الكذب، وحلف عمرو بن على الفلاس شيخ البخارى: أن بندار يكذب فى حديثه عن يحيى: وتكلم فيه أبوموسى، وقال على بن المدينى فى الحديث الذى رواه فى السجود: هذا كذب، وكان يحيى لا يعبأ به، ويستضعفه، وكان القواريرى لا يرضاه .

وأكثر امن حديث عبدالرزاق، والاحتجاج به، وتكلم فيه ونسب الى الكذب.

وأخرج مسلم لاسباط بن نصر ، وتكلم فيه أبو زرعة وغيره .

وأخرج أيضاً عن سماك بن حرب، وأكثر عنه، وتكلم فيه غير واحد، وقال الامام أحمد بن حنبل: هو مضطرب الحديث وضعفه أمير المؤمنين في الحديث شعبة، وسفيان الثوري، وقال يعقوب بن شعبة: لم يكن من المتثبتين، وقال النسائي : في حديثه ضعف ، قال شعبة : كان سماك يقول في التفسير عكرمة ولو شئت لقلت له ابن عباس لقاله، وقال ابن المبارك سماك ضعيف في الحديث، وضعفه ابن حزم قال: وكان يلقن فيتلقن .

وكان أبوزرعة يذم وضع كتاب مسلم، ويقول: كيف تسميه الصحيح وفيه فلان وفلان، وذكر جماعة .

وأمثال ذلك يستغرق أوراقاً، فتلك الاحاديث عندهما ولم يتلقوها بالقبول .

وان أراد أن غالب مافيهما سالم من ذلك لم يبق له حجة (۱) .

ازملاحظهٔ این عبارت واضح است که این عالم نحریر، وفقیه کبیر ، اوّلا تفضیل وترجیح سنن ابی‌داود، وسنن ترمذی برصحیحین، وهمچنین ترجیح شرط نسائي برشرط شیخین ، وغایت مدح سنن ابن‌ماجه از ابوزرعه رازی نقل کرده، وبعداز آن افاده کرده آنچه حاصلش این‌است: که اگر مراد ابن صلاح ازتلقّی امّت کتابین را بقبول آن‌است که کلّ امّت تلقّی آن بقبول کرده‌اند .

پس این معنی ظاهر الفساداست، زیرا که این هردوکتاب در مائه ثالثه تصنیف شده، وبعداز انقراض عصر صحابه، وتابعین، وتبع تابعین، وائمّه مذاهب متّبعه، ورؤس حفّاظ اخبار، ونقّاد آثار، که تکلّم میکردند درطرق روایات ورجال آن ، وتمییز می‌نمودند درصحیح وسقیم مؤلّف شده، پس اجماع کلّ امّت برتلقّی صحیحین بقبول راست ودرست نباشد، واگر مراد ابن‌صلاح ازامّت کسانی هستند که بعداز تصنیف صحیحین بوجود آمدند ، پس‌ایشان بعض امّتند نه کلّ امّت .

پس دلیل ابن‌صلاح که تقریر آن نموده، وبنای آنرا برتلقّی‌امّت وثبوت عصمت برایشان گذاشته، مدخول وغیرمستقیم خواهد بود .

وچگونه این دلیل تمام شود وحال آنکه ظاهریّه اعتناء نمی‌کنند مگر باجماع صحابه خاصّه، وشیعه اعتداد باین هردوکتاب نمی‌کنند، بلکه طعن

(۱) الامتاع في احكام السماع ص۲۰۹ مخطوط ـ الفصل العاشرمن الباب الثاني في الكلام على الالات .

درآن می‌نمایند، واختلاف است دراعتبار قول شیعه دراجماع وانعقاد آن ، حاصل آنکه هرگاه دراعتبار قول شیعه دراجماع خلاف باشد، وعدم اعتبار قولشان اجماعی نباشد ، اجماع برقبول صحیحین باوصف مخالفت شیعه ، وعدم اعتدادشان باین هردو کتاب، وطعنشان درآنها ثابت نشود .

وبعدازاین همه افادات، فقیه مذکور غایت‌سعی دراستیصال دعوی‌اجماع نموده، طعن وقدح ائمّه واعاظم سنیّه درصحیحین ثابت کرده، وارشاد کرده آنچه حاصلش این‌است: که اگر اراده کرده است ابن‌صلاح: که هرحدیثی که درصحیحین است تلقّی کرده شده است بقبول ازکافّه مردم ، پس غیر مستقیم است .

زیرا که‌تکلّم کرده‌اند جماعتی ازحفّاظ دراحادیث‌عدیده که درصحیحین است، پس تکلّم کرده است دارقطنی دراحادیث عدیده وتعلیل کرده است آنرا، وتکلم کرده است ابن‌حزم دراحادیث عدیده ، مثل حدیث شریك در اسراء، وگفته است که این حدیث خلط است .

ونیز واقع شده است درصحیحین احادیث متعارضه که ممکن نیست جمع درمیان‌آن، ودرقطع تعارض واقع نمی‌شود .

ونیز اتفاق کرده‌اند بخاری ومسلم براخراج حدیث محمدبن‌بشاربندار، واکثار احتجاج بحدیث او کرده‌اند، وتکلم کرده‌اند حفّاظ که ائمّه جرح وتعدیلند در او، ومنسوب شده است محمد بن‌بشّار بکذب ، وقسم یاد کرده است عمروبن علی الفلاس شیخ بخاری براینکه بندار دروغ میگوید در حدیث‌خود ازیحیی، ونیز تکلم کرده است دراو ابوموسی، وعلی‌بن‌المدینی گفته است: درحدیثیکه روایت کرده است آنرا محمدبن‌بشّار درسجود که این دروغ‌است، ویحیی اعتناء باونمیکرد، واستضعاف‌اومی‌نمود، وقواریری

اورا نمی پسندید .

ونیز اکثار کرده‌اند ازحدیث عبدالرزاق واحتجاج باو، وحال‌آنکه تکلم کرده شده است دراو، ومنسوب شده است بکذب .

واخراج کرده است مسلم برای اسباط بن‌نصر، وتکلّم کرده است دراو ابوزرعه وغیراو .

ونیز اخراج کرده است مسلم ازسماك بن‌حرب، واکثارکرده است ازاو بااینکه تکلّم کرده دراو غیر واحد، وگفته است امام احمدبن‌حنبل: که او مضطرب الحدیث است، وتضعیف کرده است اورا شعبه که معاذ الله نزدابنها موسوم بامیرالمؤمنین فی الحدیث‌است، ونیز تضعیف کرده است اورا سفیان ثوری، ویعقوب بن‌شیبه، ونسائی، وابن‌المبارك هم دراو قدح کرده‌اند .

وابو زرعه ذمّ وضع کتاب مسلم می‌نمود ، ومیگفت: که چگونه نام میگذاری آنرا صحیح وحال آنکه در آنست فلان و فلان ، وذکر کرد جماعتی را .

فقیه ابوجعفر افاده‌میکند: که امثال این ذمّ ولوم، وجرح وقدح صحیحین استغراق اوراق میکند، یعنی آنچه آورده بطورانموذج اندکی بسیاراست .

« ابوزرعة رازی نیز صحیح مسلم را مذمت‌کرده »

وتناول ابوزرعه صحیح مسلم را بذمّ ، وعیب ، ولوم ، وطعن ، وثلب علاّمه ابو عبدالله محمد بن احمدبن‌عثمان الذهبی هم درمصنّفات خود نقل کرده چنانکه در (تذهیب التهذیب) بترجمهٔ احمدبن‌عیسی المصری گفته :

قال سعید البرذعی: شهدت أبازرعة ذکر صحیح مسلم

فقال: هؤلاء قوم أرادوا التقدم قبل أوانه، فعملوا شيئاً يتسوقون به، وأتاه رجل وأنا شاهد بكتاب مسلم، فجعل ينظر فيه ، فاذا حديث عن أسباط بن نصر، فقال: ما أبعد هذا عن الصحيح ثم رأى قطن بن نسير فقال لي: هذا أطم من الاول، قطن بن نسير يصل أحاديث عن ثابت جعلها عن أنس، ثم نظر فقال: يروى عن أحمد بن عيسى في الصحيح، ما رأيت أهل مصر يشكون في أنه، وأشار الى لسانه(۱).

ونیز ذهبی در (میزان الاعتدال فی نقد الرجال) بترجمهٔ احمد بن عیسی گفته :

قال سعيد البرذعي : شهدت أبا زرعة ذكر عنده صحيح مسلم، فقال: هؤلاء قوم أرادوا التقدم قبل أوانه فعملوا شيئاً يتسوقون به، وقال: يروى عن أحمد بن عيسى في صحيح : ما رأيت أهل مصر يشكون في أنه، وأشار الى لسانه(۲).

ونیز ذهبی در کتاب (سیر اعلام النبلاء) بترجمهٔ محمد بن یحیی ذهلی گفته :

قال أبو قريش الحافظ: كنت عند أبي زرعة فجاء مسلم

(۱) تذهيب التهذيب ج۱ ص۱٦ .
(۲) ميزان الاعتدال ج۱ ص۱۲٦ .

ابن الحجاج، فسلم عليه، وجلس ساعة وتذاكرا، فلما أن قام قلت له: هذا جمع أربعة آلاف حديث في الصحيح، قال: فلمن ترك الباقي، ثم قال: هذا ليس له عقل، لوداري محمد بن يحيى لصار رجلا(۱).

ازاين عبارت ظاهر است: که هرگاه ابوقریش نزد ابوزرعه بعداز رفتن مسلم ذکر کرد: که این کس جمع کرده چهار هزار احادیث درصحیح، ابو زرعه گفت: که پس برای که ترک کرده باقی را، واین اظهار تنغص وتکدّر صریح است ازتصنیف مسلم، وابوزرعه براین قدر اکتفاء نفرموده، همّت عالی را باخراج مسلم اززمرهٔ عقلاء گماشته، بتصریح صریح فرموده: که این کس نیست برای اوعقلی، وباز گفت: که اگر مدارات میکرد محمدبن‌یحیی را هرآینه میشد مردی، واین صریح است درآنکه مسلم نزد ابوزرعه بمرتبهٔ بی‌عقل واحمق بودکه اورا ازجملهٔ رجال خارج می‌دانست.

وچون محتمل است که بعداز اطلاع برنهایت توهین، وتهجین، وتقبیح وتفضیح ابوزرعه مسلم‌وصحیح اورا، ناواقفی درجلالت شأن ابوزرعه‌ارتیابی بهم رساند، لهذا بعض جلائل فضائل ابوزرعه، که قفل سکوت بر لب زند نقل میکنم:

« ابوزرعه وفضائل اودرکتب تراجم اهل سنت »

علاّمه شمس الدین ابو عبدالله محمد الذهبی در (سیر اعلام النبلاء) گفته:

---

(۱) سیر اعلام النبلاء ج۷ ص۳۸۱ مخطوط.

أبوزرعة الرازی الامام سید الحفاظ عبیدالله بن عبد الکریم بن یزید بن فروخ محدث الری، ودخول الزای فی نسبته غیر مقیس کالمروزی.

مولده بعد نیف ومأتین، وقد ذکر ابن أبی حاتم: أن أبا زرعة سمع من عبدالله بن صالح العجلی، والحسن بن عطیة بن نجیح، وهما ممن توفی سنة احدی عشرة ومأتین فیما بلغنی، فاما وقع غلط فی وفاتهما، واما فی مولده، واما فی لقیاه لهما وقد سمع من محمد بن سابق، وقرة بن حبیب، وأبی نعیم والقعنبی، وخلاد بن یحیی، وعمرو بن هاشم، وعیسی بن مینا قالون، واسحق بن محمد الفروی، وعبد العزیز بن عبدالله الاویسی، ویحیی بن بکیر، وعبد الحمید بن بکار، وصفوان بن صالح، وسلیمان بن بنت شرحبیل، وأحمد بن حنبل وطبقتهم

قال لنا أبوالحجاج فی تهذیبه: هو مولی عیاش بن مطرف ابن عبدالله بن عیاش بن أبی ربیعة المخزومی، ثم سرد شیوخه، ومنهم أحمد بن یونس الیربوعی، والحسن بن بشر البجلی، والحسن بن ربیع البورانی، وأبوعمر الحوضی، والربیع بن.

يحيى الاشناني، وسهل بن بكار الدارمي، وشاذ بن فياض، وقبيصة بن عقبة، ومحمد بن الصلت الاسدي، ومسلم بن ابراهيم وموسى بن اسماعيل، وأبو الوليد الطيالسي، وآخرون.

وذكر شيخنا أبو الحجاج فيهم: أبا عاصم النبيل، وهذا وهم، لم يدركه، ولا سمع منه، ولا دخل البصرة الا بعد موته بأعوام.

وطلب هذا الشأن وهو حدث، وارتحل الى الحجاز، والشام، ومصر، والعراق، والجزيرة، وخراسان، وكتب ما لا يوصف كثرة.

حدث عنه أبو حفص الفلاس، وحرملة بن يحيى، واسحق ابن موسى الحطمي، ومحمد بن حميد الرازي، ويونس بن عبد الاعلى، والربيع المرادي، وهم من شيوخه، وابن وارة، وأبو حاتم، ومسلم بن الحجاج، وخلق من اقرانه، وعبدالله بن أحمد وأبو بكر بن أبي داود، وأبو عوانة الاسفرايني، وأبو بكر بن زياد، وأحمد بن محمد بن أبي حمزة الذهبي، ومحمد بن حمدون النيسابوري، وعدي بن عبدالله والد الحافظ أبي أحمد، وموسى

ابن العباس الجوينى، ومحمد بن الحسين القطان، والحسن بن محمد الداركى، وخلق كثير، وابن سابق شيخه هو محمد بن سعيد بن سابق.

وذكر سعيد بن عمرو البرذعى: أن أبازرعة قال: لاأعلم صفالى رباط يوم قط، اماسرت (١) فأردت العباس بن الوليد ابن مزيد، وأماعسقلان فأردت محمد بن أبى السرى، وأما قزوين فمحمد بن سعيد بن سابق.

قال ابن أبى حاتم: فروخ جدأبى زرعة هو مولى عياش ابن مطرف القرشى.

قال أبوبكر الخطيب: سمع أبوزرعة من مسلم بن ابراهيم، وأبى نعيم، وقبيصة، وأبى الوليد، ويحيى بن بكير.

قال: وكان اماماً ربانياً، حافظاً، متقناً، مكثراً، جالس أحمد بن حنبل وذاكره.

وحدث عنه من أهل بغداد ابراهيم الحربى وعبدالله بن

---

(١) سرت بضم الاول وسكون الثانى مدينة على ساحل البحر الرومى ـ معجم البلدان ج٣ ص٢٠٦.

أحمد، وقاسم المطرز.

قال تمام الرازي: أنبأ جعفر بن محمد الكندي: ثنا أبو زرعة الدمشقي قال: قدم علينا جماعة من أهل الري دمشق قديماً منهم: أبو يحيى فرخويه، فلما انصرفوا فيما أخبرني غير واحد، منهم أبو حاتم الرازي رأوا هذا الفتى قد كاس (١)، يعني أبا زرعة الرازي، فقالوا له: نكنيك بكنية أبي زرعة الدمشقي ثم لقيني أبو زرعة الرازي بدمشق، وكان يذكر لي هذا الحديث ويقول: بكنيتك اكتنيت.

قال أبو عبدالله بن بطة: سمعت النجار، سمعت عبدالله بن أحمد يقول: لما ورد علينا أبو زرعة، نزل عندنا، فقال لي أبي: يا بني قد اعتضت بنوافلي مذاكرة هذا الشيخ.

وقال صالح بن محمد جزرة: سمعت ابا زرعة يقول: كتبت عن ابراهيم بن موسى الرازي مائة ألف حديث، وعن أبي بكر ابن أبي شيبة مأة الف، فقلت له: بلغني أنك تحفظ مأة الف حديث تقدر أن تملي على الف حديث من حفظ؟ قال: لا

---

(١) كاس: كان ظريفاً فطنا.

ولكن اذا القى على عرفت .

قال عبدالرحمن بن أبی حاتم قلت لابی زرعة تجوز ما كتبت عن ابراهيم بن موسى مأة الف؟ قال: مأة الف كثير ، قلت فخمسين الفاً؟ قال: نعم وستين وسبعين الفاً، حدثنی من عد كتاب الوضوء والصلوة فبلغ ثمانيةعشر الف حديث .

وقال أبوعبدالله بن مندة الحافظ: سمعت أباالعباس محمد ابن جعفر بن حمكويه بالری يقول: سئل ابوزرعة عن رجل حلف بالطلاق أن ابا زرعة يحفظ مأتی الف حديث هل حنث؟ فقال: لا، ثم قال ابوزرعة: أحفظ مأتی الف حديث كما يحفظ الانسان قل هوالله أحد، وفی المذاكرة ثلث مأة الف حديث، هذه حكاية مرسلة، وحكاية صالح جزرة أصح، روى الخطيب هذه من عبدالله بن احمد السوذرجانی ، أنه سمع ابن مندة يقول ذلك .

قال الحافظ ابوأحمد بن عدی: سمعت ابی يقول: كنت بالری وأنا غلام فی البزازين، فحلف رجل بالطلاق من امرأته ان ابازرعة يحفظ مأة الف حديث، فذهب قوم انا

فيهم الى ابى زرعة فسئلناه، فقال: ماحمله على الحلف بالطلاق؟ قيل قد جرى الان منه ذلك، فقال ابوزرعة: ليمسك امرأته فانها لم تطلق عليه.

وقال ابن عدى: سمعت الحسن بن عثمان التسترى، سمعت ابازرعة يقول: كل شيء قال الحسن قال رسول الله صلى الله عليه وسلم، وجدت له أصلا الا اربعة احاديث.

وقال ابن ابى حاتم: قال ابوزرعة: عجبت ممن يفتى في مسائل الطلاق يحفظ اقل من مأة الف حديث.

وقال ابن ابى شيبة: مارأيت احفظ من ابى زرعة.

وقال ابوعبدالله الحاكم: سمعت اباجعفر محمد بن احمد الرازى يقول: سمعت محمد بن مسلم بن وارة، قال: كنت عند اسحق بنيسابور، فقال رجل من العراق: سمعت احمد بن حنبل يقول: صح من الحديث سبعمأة ألف حديث وكسر وهذا الفتى يعنى أبازرعة قد حفظ ستمأة ألف حديث.

قلت: أبوجعفر ليس بثقة.

ابن عدى سمعت أحمد بن محمد بن سعيد، حدثنى

الحضرمی، سمعت أبابكر ابن أبی‌شيبة وقيل له من أحفظ من رأيت؟ قال: مارأيت أحفظ من أبی‌زرعة الرازی.

ابن المقری أنبأنا عبدالله بن محمد بن جعفر القزوينی، سمعت محمد بن اسحق الصاغانی، يقول: أبوزرعة يشبه بأحمد بن حنبل.

وقال علی بن الحسين بن الجنيد: مارأيت أحداً أعلم بحديث مالك من أبی‌زرعة، وكذلك سائرالعلوم.

قال ابن أبی‌حاتم: سئل أبی عن أبی‌زرعة؟ فقال: امام.

قال عمر بن محمد بن اسحاق القطان: سمعت عبدالله بن أحمد بن حنبل، سمعت أبی يقول: ماجاوز الجسر أحد أفقه من اسحق بن راهويه. ولا أحفظ من أبی‌زرعة.

ابن عدی سمعت أبا يعلی الموصلی يقول: ماسمعنا يذكر أحد في الحفظ الا كان اسمه اكبر من رؤيته الا أبوزرعة الرازی، فان مشاهدته كانت أعظم من اسمه، وكان قد جمع حفظ الابواب والشيوخ والتفسير، كتبنا باملائه بواسط ستة آلاف حديث.

وقال صالح جزرة: حدثنا سلمة بن شبيب، حدثني الحسن ابن محمد ابن امين، حدثنا زهير، حدثتنا ام عمرو بنت شمر، سمعت سويد ابن غفلة يقول: واعيس عين يريد حور عين قال صالح: فألقيت هذا على أبي زرعة فبقى متعجباً، فقال: أنا أحفظ في القرآت عشرة آلاف حديث، قلت : فتحفظ هذا؟ قال: لا .

ابن عدى، سمعت الحسن بن عثمان، سمعت ابن وارة، سمعت اسحق بن راهويه، يقول: كل حديث لا يعرفه أبو زرعة الرازي فليس له أصل.

وقال الحاكم: سمعت الفقيه أباحامد أحمد بن محمد، سمعت أباالعباس الثقفي يقول: لما انصرف قتيبة بن سعيد الى الري، سألوه أن يحدثهم، فقال: احدثكم بعد أن حضر مجلسي أحمد، وابن معين، وابن المديني، وأبو بكر بن أبي شيبة، قالوا له: فان عندنا غلاماً يسرد كل ماحدثت به مجلساً مجلسا قم ياأبازرعة، قال: فقام، فسرد كل ماحدث به قتيبة فحدثهم قتيبة.

قال سعيدبن عمروالحافظ: سمعت أبازرعة يقول: دخلت البصرة فحضرت سليمان الشاذكونى فى يوم الجمعـة ، فروى حديثاً فرددت عليه، ثم قال: حدثنا ابن أبى‌عتيبة، عن أبيه عن‌سعيد بن‌ابراهيم، عن نافع، عن ابن‌جبير، عن أبيه، قال: لا حلف فـى الاسلام .

فقلت: هذا وهم، انما هو سعد عن أبيه، عن جبير .

قال: من يقول هذا ؟

قلت: حدثنا ابراهيم‌بن‌موسى، أنبأ ابن‌أبى‌عتيبة .

فغضب ، ثـم قال‌لى: ما تقول فى من جعل الاذان مكان الاقامة ؟

قلت: يعيد .

قال: من قال هذا ؟

قلت: الشعبـى .

قال من عن الشعبى ؟

قلت: ثنا قبيصة، عن سفيان، عن جابر، عن الشعبى .

قال: ومن غيـر هذا ؟

قلت: ابراهيم، حدثنا أبونعيم، حدثنا منصور بن أبي الاسود، عن مغيرة، عنه .

قال: أخطأت .

قلت: حدثنا أبونعيم، حدثنا جعفر الاحمر، حدثنا مغيرة عنه .

قال: أخطأت .

قلت: أنا أبونعيم، حدثنا أبوكدينة، عن مغيرة .

قال:أصبت .

ثم قال أبوزرعة: اشتبه علي، وكتبت هذه الاحاديث الثلاثة عن أبي نعيم، فماطالعتها منذ كتبتها .

ثم قال: وايش غير هذا ؟

قلت: معاذ بن هشام، عن أشعث، عن الحسن .

قال: هذا سرقته، وصدق،كان ذاكرني به رجل ببغداد، فحفظته عنه .

قال أبوعلي جزرة : قال أبوزرعة: مر بنا الى سليمان الشاذكوني نذاكره، قال: فذهبنا، فمازال يذاكره، حتى عجز

الشاذكونى عن حفظـه ، فلما أعياه، القى حديثاً من حديث الرازيين فلم يعرفـه أبوزرعـة ، فقال سليمان: ياسبحان الله حديث بلدك هذا مخرجه من عندكـم، وأبوزرعـة ساكت ويرى من حضر انه قد عجز، فلما خرجنا رأيت أبازرعة قد اغتم ويقول: لاأدرى من اين جاء بهذا؟فقلت له: وضعه فى الوقت كى تعجز وتخجل، قال: هكذا؟ قلت: نعم، فسرى عنه.

ابن عدى سمعت مخلدبن ابراهيم المقرى، سمعت فضلك الصائغ يقول: دخلت المدينـة، فصرت الى باب أبىمصعب ، فخرج الى شيـخ مخضوب وكنت ناعساً، فحركنـى وقال: يا مردك من أنت اى شىء تنام؟ قلت: أصلحك الله أنا من الرى من بعض شاكردى أبىزرعة .

قال: ودخلت على الربيع بمصر، فقال: من اين؟ قلت : من الرى، قال: تركت أبازرعـة وجئت، ان أبازرعة آية ، وان الله تعالى اذا جعل انساناً آية أبانه من شكله حتى لا يكون له ثان .

قال ابن أبىحاتم: سمعت يونس ابن عبدالاعلى، يقول:

ما رأيت أكثر تواضعاً من أبي زرعة، هو وأبو حاتم اماما خراسان .

وقال يوسف المنايحي: سمعت عبدالله بن محمد القزويني القاضي، يقول: حدثنا يونس بن عبدالاعلى يوماً فقال: حدثني أبو زرعة، فقيل له: من هذا؟ فقال: ان أبا زرعة اشهر في الدنيا من الدنيا .

ابن أبي حاتم حدثنا الحسن بن احمد، سمعت احمد بن حنبل يدعو الله لابي زرعة، وسمعت عبدالواحد بن غياث يقول ما رأى ابو زرعة مثل نفسه.

سعيد بن عمرو البرزعي، سمعت محمد بن يحيى، يقول: لا يزال المسلمون بخير ما أبقى الله لهم مثل ابي زرعة يعلم(١) الناس، وما كان الله ليترك الارض الا وفيها مثل ابي زرعة يعلم الناس ما جهلوه .

علقها ابن أبي حاتم، عن سعيد بن عدي، حدثنا احمد بن محمد بن سليمان القطان، أنبأنا ابو حاتم الرازي، حدثني ابو

---

(١) يعلم بتشديد اللام من التعليم .

زرعة عبيدالله، وماخلف بعده مثله علماً وفهماً، ولاأعلم من المشرق والمغرب من كان يفهم هذا الشيطان مثله.

ابن عدی سمعت القاسم بن صفوان، سمعت اباحاتم، يقول أزهد من رأيت اربعة: آدم بن ابی یاس، وثابت بن محمد الزاهد، وابوزرعة الرازی، وذكر آخر.

قال النسائی: أبوزرعة الرازی ثقة.

وقال أبونعيم بن عدی: سمعت ابن خراش، يقول: كان بينی وبين ابی زرعة موعد أن ابكر عليه فاذاكره فبكرت عليه، فمررت بأبی حاتم وهو قاعد، فأجلسنی معه يذاكرنی حتی أضحی النهار، فقلت بينی وبين أبی زرعة موعد، فجئت الی ابی زرعة والناس منكبين عليه، فقال لی: تأخرت عن الموعد، قلت بكرت فمررت بهذا المسترشد، فدعانی فرحمته لوحدته وهو أعلى اسناداً منك، وصرت أنت بالدست.

أوكما قال أبوالعباس السراج: أنبأ محمد بن مسلم بن وادة، قال: رأيت ابازرعة فی المنام فقلت له ماحالك؟ قال: أحمد الله على الاحوال كلها، انی حضرت فوقفت بين يدی الله

فقال لي: ياعبيدالله لم تذرعت (١) في القول في عبادي؟ قلت يارب انهم حاولوا دينك، فقال: صدقت، ثم اتى بطاهر الخلقاني فاستعديت عليه، الى ربي فضرب الحد عليه مأة، ثم امر به الى الحبس، ثم قال: ألحقوا عبيدالله بأصحابه بأبي عبدالله، وأبي عبدالله، وأبي عبدالله: سفيان، ومالك، وأحمد بن حنبل.

رواها عن ابن وارة ايضاً ابن ابي حاتم، وأبو القاسم بن أخي أبي زرعة.

قال ابو جعفر محمد بن علي، وراق أبي زرعة: حضرنا أبا زرعة بما رستان، وهو في السوق(٢)، وعنده ابو حاتم، وابن وارة، والمنذر بن شاذان، وغيرهم، فذكروا حديث التلقين: (لقنوا موتاكم لااله الاالله) واستحيوا من ابي زرعة ان يلقنوه فقالوا تعالوا نذكر الحديث، فقال ابن وارة: حدثنا أبو عاصم حدثنا عبدالحميد بن جعفر، عن صالح، وجعل يقول ابن أبي

---

(١) التذرع: كثرة الكلام والافراط فيه.

(٢) ساق المريض نفسه عند الموت سوقاً: شرع في نزع الروح.

ولم‌يجاوزه، وقال ابوحاتم: حدثنا بندار، حدثنا ابوعاصم، عن عبدالحميد بن جعفر، ولم‌يجاوز، والباقون سكتوا، فقال ابوزرعة وهو في السوق: حدثنا بندار، أنبأ ابوعاصم، حدثنا عبدالحميد، عن صالح بن أبي‌عريب، عن كثير بن مرة، عن معاذبن جبل، قال: قال رسول الله صلى‌الله عليه وسلم: (من كان آخر كلامه لااله الاالله دخل الجنة) وتوفي رحمه الله تعالى.

رواها ابوعبدالله الحاكم، وغيره، عن أبي‌بكر محمد ابن‌عبدالله الوراق الرازي، عن ابي‌جعفر بهذا.

قال ابوالحسين بن المنادي، وأبوسعيدبن يونس: توفي ابو زرعة الرازي في آخر يوم من سنة اربع‌وستين‌ومأتين، ومولده كان في سنة مأتين.

وأماالحاكم فقال في ترجمة ابي‌الحسين محمدبن علي‌بن محمدبن مهدي الرازي المعمر: هذا الشيخ عندي صدوق فانه قال: رأيت اباززعة الرازي، فقلت له: كيف رأيته؟ فقال أسود اللحية نحيف اسمر، وهذه صفة ابي‌زرعة، فانه توفي

وهو ابن ست وخمسين سنة .

قلت : احسب اباعبدالله وهم في مقدار سن ابي زرعة ، فانه قد ارتحل بنفسه وسمع من قبيصة وأبي نعيم، والظاهر أنه ولد سنة مأتين، والله اعلم .

وقد ذكر الحاكم في كتاب الجامع لذكر أئمة الاعصار المزكين لرواة الاخبار: سمعت عبدالله بن محمد بن موسى، سمعت احمد بن محمد بن سليمان الرازي الحافظ يقول: ولد ابوزرعة سنة اربع وتسعين ومأة وارتحل من الري وهو ابن ثلث عشرة سنة، وأقام بالكوفة عشرة اشهر ثم رجع الى الري ثم خرج في رحلته الثانية، وغاب عن وطنه اربع عشرة سنة، وجلس للتحديث وهو ابن اثنتين وثلثين سنة، قال: وتوفي سنة ستين ومأتين وهو ابن اربع وستين سنة .

قلت: وهذا القول خطاء في وفاته والصحيح مامر .

وذكر ابراهيم حرب العسكري: انه رأى ابازرعة الرازي وهو يؤم الملئكة في السماء الرابعة، فقلت: بمانلت هذه المنزلة ؟ قال: برفع اليدين في الصلوة عند الركوع وعند

الرفع منه .

وقال اسحق بن ابراهيم بن عبدالحميد القرشي : سمعت عبدالله بن احمد يقول: ذاكرت ابي ليلة الحفاظ، فقال: يابني قد كان الحفظ عندنا، ثم تحول الى خراسان الى هؤلاء الشباب الاربعة، قلت: من هم؟ قال: ابوزرعة ذاك الرازى، ومحمد بن اسماعيل ذاك البخارى ، وعبدالله بن عبد الرحمن ذاك السمرقندي، والحسن بن شجاع ذاك البلخى، قلت: ياأبت فمن أحفظ هؤلاء؟ قال: أما أبوزرعة فأسردهم، وأما البخارى فأعرفهم، وأما عبدالله يعني الدارمي فأتقنهم، وأما ابن شجاع فأجمعهم للابواب .

قال الحاكم: أنبأ ابوحاتم الرازى، سمعت ابامحمد بن أبي حاتم، سمعت أبازرعة يقول: بينا اناقائم اصلى وأنااقرأ: (وذروا ما بقى من الربا ان كنتم مؤمنين). (فان لم تفعلوا فأذنوا بحرب) الاية (١)، فوقفت متعجباً من هذا الوعيد ساعة، ورجعت الى اول الاية ثلث مرات، فلما كانت المرة

---

(١) البقرة: ٢٧٨ – ٢٧٩ .

الثالثة وقعت هدة من الزلزلة، فبلغني أنهم عدوا بضعة عشر الف جنازة حملت من الغد بالري .

قال احمد بن محمد بن سليمان: سمعت ابا زرعة يقول: اذا مرضت شهراً أو شهرين تبين علي في حفظ القرآن، وأما الحديث فاذا تركت أياماً تبين علي، ثم قال ابو زرعة: يرى قوم من اصحابنا كتبوا الحديث تركوا المجالسة منذ عشرين سنة أو أقل، اذا جلسوا اليوم مع الاحداث كأنهم لا يعرفون، أو لا يحسنون الحديث، ثم قال: الحديث مثل الشمس اذا حبس عن الشرق خمسة ايام لا يعرف السفر، فهذا الشأن يحتاج أن نتعاهده أبداً .

قال ابن أبي حاتم: سمعت ابا زرعة يقول: اختيار احمد واسحق أحب الي من قول الشافعي، وما أعرف في أصحابنا أسود الرأس أفقه من احمد .

وسمعت ابا زرعة وسئل عن مرسلات الثوري ومرسلات شعبة ، فقال الثوري : يتساهل في الرجال ، وشعبة لا يدلس ولا يرسل ، قيل له : فمالك مرسلاته أثبت أم

الاوزاعی؟ قال: مالك لايكاد يرسل الا عن قوم ثقات، مالك متثبت فی اهل بلده جداً، فان تساهل فانما يتساهل فی قوم غرباء لايعرفهم.

قال الحاكم: سمعت اباحامد احمد بن محمد بن عبدالوهاب السيازی، سمعت محمد بن داود بن يزيد الرازی، سمعت ابا زرعة يقول: ارتحلت الی احمد بن صالح المصری، فدخلت عليه مع اصحاب الحديث، فتذاكرنا الی ان ضاق الوقت، ثم اخرجت من كمی أطرافاً فيها احاديث سألته عنها، فقال لی: تعود، فعدت من الغد ومعی اصحاب الحديث، فأخرجت الاطراف وسألته عنها، فقال: تعود، فقلت: أليس قلت لی بالامس تعود؟ ماعندك ممايكتب أورد علی مسنداً أومرسلا اوحرفاً مما استفيد، فان لم أروه لك عمن هوأوثق منك فلست بأبی زرعة، ثم قلت: من هيهنا ممن يكتب عنه؟ قالوا: يحيی ابن بكير بن حوصا.

سمعت ابابكر الجوزجانی يقول: كنا عند سليمان بن عبد الرحمن، فلم يأذن لنا اياماً ثم دخلنا عليه، فقال: بلغنی

وروى هذا الغلام يعنى ابازرعة فدرست للالتقاء به ثلثمائة الـف حديث .

وعن ابى حاتـم قال: كان ابو زرعـة لا يأكل الجبن ولا الخل.

وقال احمد بن محمد بن سليمان: سمعت ابازرعة يقول : لا تكتبوا عنى بالمذاكرة، فانـى اخاف أن تحملوا خطاءاً ، هذا ابن المبارك كره ان يحمل عنه بالمذاكرة .

وقال ابراهيم بن موسى : لا تحملـوا عنى بالمذاكرة شيئاً وسمعت ابازرعة يقول: اذا انفرد ابن اسحق بالحديث لا يكون حجة، ثم روى له حديث القرائة خلف الامام، وسمعته يقول: كان الحوضى وعلـى بن الجعد وقبيصـة يقدرون علـى الحفظ يجيئـون بالحديث بتمام، وذكر عن قبيصة كأنـه يقرء من كتاب .

قلت: يعجبنى كثيراً كلام أبى زرعة فى الجرح والتعديل يبين عليه الورع والخبرة بخلاف رفيقه ابى حاتم فانه جراح.

أخبرنا ابو علـى الحسن بن على، ومحمد بن الحسن الفقيه،

وابراهیم بن عبد الرحمن الشاهد، وست القضاة بنت یحیی قرائة، قالوا: انبأ كريمة بنت عبد الوهاب القرشية، حدثنا ابوالخیر محمد بن احمد بن محمد الباغبان فی کتابه، انبأ ابو عمرو عبدالوهاب بن أبی عبدالله بن منده، انبأ ابی، انبأ محمد ابن الحسین النیسابوری، حدثنا ابوزرعة الرازی، حدثنا یحیی ابن عبدالله بن بکیر، انبأ یعقوب بن عبدالرحمن، عن موسی ابن عقبة، عن عبدالله بن دینار، عن ابن عمر، قال: كان من دعاء النبی صلی الله علیه وسلم: (اللهم انی اعوذ بك من زوال نعمتك، وتحول عافيتك، وفجائة نقمتك وجمیع سخطك).

أخرجه مسلم عن ابی زرعة فوافقناه بعلو درجة، ورواه الطبرانی عن ابی الدنيا، عن ابی بكير، ورواه ابوداود عن محمد بن عوف عن عبدالغفار بن داود، عن یعقوب نحوه.

أخبرنا ابوزکریا یحیی بن أبی منصور فی کتابه، أنبأ عبدالقادر بن عبدالله الحافظ، أنبأ محمد بن الحسین القطان، حدثنا أبوزرعة عبیدالله بن عبدالکریم، أنبأ سعید بن محمد الجرمی، حدثنا أبوعبیدة عبدالواحد بن واصل، أنبأ محمد

ابن ثابت البناني، عن عبدالله بن عبيدالله بن الحرث بن نوفل، عن أبيه، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: للانبياء منابر من ذهب، يجلسون عليها، ويبقى منبري لااجلس عليه، (أوقال: لااقعد عليه) فيمابين يدي ربي عز وجل منتصباً، مخافة أن يذهب بي الى الجنة وتبقى امتي، فأقول: رب امتي امتي، فيقول الله تعالى: وما تريد أن أصنع بامتك؟ فأقول: يارب عجل حسابهم، فيدعى بهم فيحاسبون، فمنهم من يدخل الجنة برحمة الله تعالى، ومنهم من يدخل الجنة بشفاعتي، فما أزال أشفع حتى اعطى صكاً لرجال قد بعث بهم الى النار، حتى ان مالكاً يقول: يامحمد ماتركت النار ولغضب ربك في امتك من نسمة).

هذا حديث غريب منكر، تفرد به محمد بن ثابت أحد الضعفاء، قال البخاري: فيه نظر وقال يحيى بن معين: ليس بشيىء، روى له الترمذي وحده.

أخبرنا أبوالفضل احمد بن أبي الحسين، أنبأنا عبدالرحيم ابن أبي سعيد، أنبأ عبدالله بن محمد الصاعدي، أنبأ عثمان بن

محمد ح، وأنبأ ابوالفضل، عن القاسم بن أبی سعد، أنبأ هبة الرحمن بن عبدالواحد، حدثنا عبد الحمید بن عبد الرحمن، قالا: أنبأ ابونعیم عبد الملك بن الحسن، حدثنا یعقوب بن اسحق الحافظ، أنبأ ابوزرعة الحافظ الرازی، أنبأ عمر بن مرزوق، بالاسناد الی یعقوب قال: وأنبأ ابراهیم بن مرزوق، حدثنا عمر بن یونس، قالا: انبأ عكرمة بن عمار، انبأ شداد، قال: سمعت أباامامة رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: (یا بن آدم انك ان تبذل الفضل خیر لك، وان تمسكه شر لك ولا ملام علی كفاف، وابدأ بمن تعول، والید العلیا خیر من الید السفلی).

انبأنا احمد بن سلامة، عن یحیی بن یونس، انبأ ابوطالب ابن یوسف، انبأ ابواسحق البرمكی، انبأ علی بن عبدالعزیز، ثنا عبدالرحمن بن أبی حاتم، قال: سألت ابی وأبازرعة عن مذاهب أهل السنة فی اصول الدین، فقالا: أدركنا العلماء فی جمیع الاعصار، فكان من مذهبهم ان الله علی عرشه، بائن من خلقه، كما وصف نفسه بلا كیف أحاط بكل شیء

علماً .

قال ابوالحسن اللبنانـی : حدثنا محمدبن علی بن الهیثـم الفسوی، قال: لماقدم حمدون البرزعی علی أبی‌زرعة لکتابة الحدیث، دخل فرأی فی داره أوانی وفرشاً کثیرة کان لاخیه قال: فهم أن یرجع ولا یکتب، فلما کان من اللیل رأی کأنه علی شط برکة، ورأی ظل شخص فی الماء، فقال: انت الذی زهدت فی ابی‌زرعـة ؟ اما علمت أن احمدبن حنبـل کان من الابدال، فلما مات أبدل الله مکانه اباز رعة ؟

أخبرنا المسلم بن علان، ومؤمل بن محمد اجازة، انبأ ابو الیمن الکندی، انبأ ابومنصور القزاز، انبأ ابوبکر الخطیب، انبأ ابونعیم، انبأ ابراهیم بن عبدالله المعدل، حدثنا محمدبن اسحق السراج، سمعت محمد بن مسلم بن وارة، یقول: رأیت ابازرعة فی المنام، فقلت له: ماحالك یااباز رعة؟ قال: احمد الله علی احواله کلها، انی حضرت، فوقفت بین یدی الله تعالی فقال لی: یاعبیدالله لماذا تذرعت فی القول فی عبادی؟ قلت یا رب انهـم حاولـوا دینك، قال : صدقت ثم اتـی بطاهر

الخلقانی، فاستعدیت علیه الی ربی تعالی،فضربه الحد مائة ثم امر بـه الی الحبس، ثم قال: ألحقـوا عبیدالله بأصحابه ابی عبدالله، وأبی عبدالله، وأبی عبدالله: سفیان الثوری، ومالك بن أنس، وأحمدابن حنبل .

قلت: اسنادها كالشمس .

أخبرنا ابن الخلال، انبأ الهمدانی، انبـأ السلفی، انبأ ابن مالك، انبأ ابویعلـی الحافظ، سمعت محمد بن علی الفرضی، سمعت القاسـم بن محمد بن میمون، سمعـت عمر بن اسحـق الحافظ، سمعت ابن وارة، یقول: حضرت انـا وأبوحاتـم عند وفاة ابی زرعـة، فقلنا: كیف نلقن مثل ابی زرعـة؟ فقلت: انبأ ابوعاصم، انبأ عبدالحمید بن جعفر، وقال ابوحاتم: انبأ بندار حدثنا ابوعاصم، حدثنا عبدالحمید، ففتح عینیه وقال: حدثنا بندار، حدثنا عبدالحمید، حدثنا صالح بن أبی عریب، عن كثیر بن مـرة، عن معاذ، قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم :(من كان آخر كلامه لااله الاالله)وخرج روحه‌معه(١).

---

(١) سیر اعلام النبلاء ج٧ ص ٥٥٢ مخطوط فی مكتبة الناصریة بلكهنو .

« ترجمه ابوزرعه قادح مسلم درتهذيب التهذيب »

وابن‌حجر عسقلانی در (تهذيب التهذيب) گفته :

عبيدالله بن عبدالكريم بن يزيد بن فروخ المخزومی، مولی عياش بن مطرف، ابوزرعة الرازی، احد الائمة الحفاظ .

روى عن ابی عاصم، وأبی نعيم، وقبيصة بن عقبة، ومسلم ابن ابراهيم، وأبی الوليد الطيالسی، وأحمد بن يونس، وثابت بن محمد الزاهد، وخلاد بن يحيی، وعبدالله بن صالح العجلی، والقعنبی، ومحمد بن سعيد بن سابق، وأبی ثابت المدينی، وابن سلمة التبوذكی، وابراهيم بن شماس، والحسن بن بشر العجلی، والحسن بن الربيع البورانی، والحكم بن موسی، وصفوان بن صالح، وسعيد بن داود، وعبدالرحمن بن شيبة، وعلی بن عبد الحميد المعنی، ومحمد بن الصلت الاسدی، ويحيی بن عبدالله ابن بكير، ومحمد بن امية الساوی، ومنجاب بن الحارث، وعبد الرحيم بن مطرف السروجی، وهشام بن خالد الازرق، وخلق كثير، قدذكرنا فی تراجم كثير منهم روايته عنهم .

روى عنه مسلم، والترمذی، والنسائی، وابن ماجة، واسحق

ابن موسى الانصارى، وحرملة بن يحيى، والربيع بن سليمان، ومحمد بن حميد الرازى، وعمرو بن على، ويونس بن عبدالاعلى وهم من شيوخه.

وأبوحاتم، وأبوزرعة الدمشقى، وابراهيم الحربى، ومحمد بن عوف الطائى، وهم من اقرانه.

وسعيد بن عمر الاذرعى، وصالح بن محمد جزرة، وعبدالله ابن احمد، وعبدالرحمن بن أبى حاتم، وابن أخيه أبوالقاسم ابن محمد بن عبدالكريم، وأبوعوانة الاسفراينى، وموسى بن العباس الجوينى، وعمر بن عبدالعزيز بن مقلاص، وأبوبكر ابن أبى داود، وعبدالله بن محمد بن وهب الدينورى، وأبويعلى الموصلى، والقاسم بن زكريا المطرز، وعلى بن الحسين بن الجنيد، وأبوبكر بن زياد النيسابورى، ومحمد بن الحسين بن الحسن بن القطان وآخرون.

قال النسائى: ثقة.

وقال أبوحاتم: امام.

وقال الخطيب: كان اماماً، ربانياً، حافظاً، مكثراً، صادقاً.

قال عبدالله بن أحمد: لماقدم أبوزرعة نزل عند أبي، وكان كثير المذاكرة له، فسمعت أبي يقول: يوماً ماصليت غير الفرض، استأثرت بمذاكرة أبي زرعة.

وقال عبدالله بن احمد: قلت لابي: ياأبت من الحفاظ؟ قال: يابني شباب كانوا عندنا من أهل خراسان، قلت: من هم؟ قال: محمد بن اسماعيل، وعبيدالله بن عبدالكريم، وعبد الله بن عبدالرحمن، والحسن بن شجاع.

وقال عبدالله بن احمد: سمعت أبي يقول: ماجاوز الجسر أفقه من اسحق، ولاأحفظ من أبي زرعة.

وقال الحسن بن أحمد بن الليث: سمعت أحمد، يدعو الله لابي زرعة.

وقال فضلك الرازي: لقيت مالك بن أنس، وغيره فمارأت عيناي مثله.

عن أبي مصعب مارأيت مثله بعينه.

وقال فضلك الصائغ: أخبرنا الربيع أن أبازرعة آية.

وقال عبدالوهاب بن عتاب: مارأى أبوزرعة مثل نفسه.

وقال ابن وارة: سمعت اسحق بن راهويه، يقول: كل حديث لا يعرفه ابوزرعة ليس له أصل.

قال ابن أبي حاتم: قرأت في كتاب اسحق بخطه الى أبي زرعة: أني أزداد بك كل يوم سروراً.

وقال البرزعي: سمعت محمد بن يحيى، يقول لا يزال المسلمون بخير ما أبقى الله لهم مثل أبي زرعة.

وقال صالح بن محمد: عن أبي زرعة أنا احفظ عشرة آلاف حديث في القرآت.

وقال أيضاً: سمعت أبازرعة يقول: كتبت عن ابراهيم بن موسى الرازي مائة الف حديث، وعن أبي بكر بن أبي شيبة مائة الف حديث، قال: فقلت له: بلغني أنك تحفظ مائة الف حديث، تقدر أن تملي على ألف حديث من حفظك؟ قال: لا، ولكن اذا القي على عرفت.

وقال أبو يعلى الموصلي: ماسمعنا أحداً يذكر في الحفظ الاكان اسمه اكبر من رؤيته الا أبازرعة، قال: فمشاهدته كانت أعظم من اسمه.

وقال أبو جعفر التستري: سمعت ابا زرعة يقول: ما سمع اذني شيئاً من العلم الا وعاه قلبي، واني كنت لامشي في سوق بغداد فأسمع من الغرف صوت المغنيات فأضع اصبعي في اذني، مخافة أن يعيه قلبي.

وقال ابو حاتم: حدثني ابو زرعة، وما خلف بعده مثله علماً، وفقهاً، وفهماً، وصيانة وصدقاً، ولا أعلم من المشرق والمغرب من كان يفهم هذا الشأن مثله، قال: واذا رأيت الرازي ينتقص أبا زرعة فاعلم أنه مبتدع.

روى البيهقي عن ابن وارة، قال: كنا عند اسحق بنيسابور فقال رجل: سمعت أحمد يقول: صح من الحديث سبعمائة الف حديث وكسر، وهذا الفتى يعني أبا زرعة قد حفظ ستمائة الف حديث.

قال البيهقي: انما أراد ما صح من حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم وأقاويل الصحابة وفتاوى من أخذ عنهم من التابعين.

وقال محمد بن جعفر بن حكمويه: قال أبو زرعة: أحفظ

مائة ألف حديث كما يحفظ الانسان قل هوالله أحد .

وقال أبوجعفر التستري: سمعت أبازرعة يقول: ان في بيتي ما كتبته منذ خمسين سنة ولم اطالعه منذ كتبته، واني أعلم في أي كتاب هو، في أي ورقة هو، في أي صفح هو، في أي سطر هو .

وقال عبدالرحمن بن أبي حاتم: حضر عند أبي زرعة محمد بن مسلم يعني ابن وارة، والفضل ابن العباس المعروف بفضلك، فجرى بينهم مذاكرة، فذكر محمد بن مسلم حديثاً فأنكر فضلك الصائغ فقال يا أباعبد الله ليس هو هكذا، فقال كيف هو؟ فذكر رواية اخرى، فقال محمد بن مسلم: بل الصحيح ما قلت، قال: فأبوزرعة الحاكم بيننا، قال ابن مسلم لابي زرعة: أيش تقول؟ فسكت فألح عليه، فقال: هاتوا أباالقاسم ابن أخي، فدعى به، فقال: اذهب فادخل بيت الكتب فدع القمطر الاول والثاني والثالث، وعد ستة عشر جزءاً، وايتني بالجزء السابع عشر، فجاء بالدفتر فتصفح أبوزرعة وأخرج الحديث فدفعه الى محمد بن مسلم، فقرئه، فقال: نعم غلطنا .

قال ابوسعيدبن يونس: مات بالرى آخر يوم من ذى الحجة سنة ۲۶۴ .

وقال ابن المنادى: كان مولده سنة مأتين(۱).

قلت: وقال ابن حبان فى الثقات: كان أحد أئمة الدنيا فى الحديث مع الدين والورع والمواظبة على الحفظ والمذاكرة وترك الدنيا ومافيه الناس توفى سنة ۲۶۸ كذا قال .

« ترجمة ابوزرعه رازى در عبر ذهبى »

ونيز ذهبى در (عبر فى خبر من غبر) در سنه اربع وستين ومأتين گفته :

وفيها ابوزرعة عبيدالله بن عبدالكريم القرشى مولاهم الرازى، الحافظ أحد الائمة الاعلام فى آخر يوم من السنة رحل وسمع من أبى نعيم، والقعنبى، وطبقتهما .

قال ابوحاتم: لم يخلف مثله علماً، وصيانة، وصدقاً وهذا مالايرتاب فيه، ولاأعلم فى المشرق والمغرب من كان يفهم هذا الشأن مثله .

وقال اسحق بن راهويه: كل حديث لايعرفه أبوزرعة

(۱) تهذيب التهذيب ج٦ ص٣٠ رقم ٦٢ .

ليس له اصل (۱).

« ترجمة ابوزرعه رازی درکاشف ذهبی »

ونیز ذهبی در (کاشف) گفته :

عبيدالله بن عبد الكريم أبوزرعة الرازى الحافظ أحد الاعلام، عن أبى نعيم، والقعنبى، وقبيصة، وطبقتهم فى الافاق عنه م ت س ق وأبوعوانة، ومحمد بن الحسين، والقطان، وامم.

قال ابن راهويه: كل حديث لا يعرفه ابوزرعة فليس له اصل، مناقبه تطول (۲).

وابن حجر عسقلانی در (تقريب) گفته :

عبيدالله بن عبدالكريم بن يزيد بن فروخ أبوزرعة الرازى امام، حافظ، ثقة، مشهور من الحادية عشر (۳).

« ترجمة ابوزرعه درکتاب مرآة الجنان »

وابومحمد عبدالله بن اسعد بن علي اليمنى المعروف باليافعى در (مرآة الجنان) دروقايع سنه اربع وستين ومأتين گفته :

---

(۱) العبر فی خبر من غبر ج۲ ص۲۸.

(۲) الكاشف ص۱۰۸.

(۳) تقريب التهذيب ج۱ ص۵۳٦ رقم ۱۴۷۹.

وفيها ابوزرعة عبيدالله بن عبد الكريم القرشى مولاهم الرازى الحافظ، أحد الائمة الاعلام، فى آخر يوم من السنة.

سمع من أبى نعيم والقعنبى وطبقتهما .

قال أبوحاتم: لم يخلف بعده مثله علماً، وفقهاً، وصيانة، وصدقاً، وهذا مما لا يرتاب فيه، ولا أعلم من المشرق والمغرب من يفهم هذا الشأن مثله .

قال اسحق بن راهويه: كل حديث لا يحفظه أبوزرعة ليس له أصل (١) .

وابوعلى يحيى بن عيسى بن جزلة الحكيم البغدادى در (مختار مختصر تاريخ بغداد) خطيب گفته:

عبيدالله ابوزرعة كان حافظاً، مكثراً، صادقاً، فسئل عن رجل حلف بالطلاق أن ابازرعة يحفظ مأتى ألف حديث هل حنث ؟ قال: لا، وقال: أحفظ مأتى ألف حديث كما يحفظ الانسان قل هوالله أحد، وفى المذاكرة ثلاثمأة الف حديث .

(١) مرآة الجنان ج٢ ص ١٧٦ ط دائرة المعارف النظامية بمدينة حيدرآباد الدكن سنة ١٣٣٨ .

« ترجمة ابو زرعه درکتاب انساب سمعانی »

وابوسعد عبدالکریم بن ابی‌بکر محمد بن المظفربن‌منصور السمعانی در (انساب) گفته :

أبوزرعة عبيدالله بن عبدالكريم بن يزيد بن فروخ الرازى مولى عياش بن مطرف القرشى من أهل الرى .

سمع خلاد بن يحيى ، وأبا نعيم ، وقبيصة بن عقبة ، ومسلم ابن ابراهيم ، وأبا الوليد الطيالسى ، وأبا سلمة التبوذكى ، و القعنبى ، وأبا عمر الحوضى ، وابراهيم بن موسى الفراء ، ويحيى ابن بكير المصرى .

وكان اماماً ، ربانياً ، متقناً ، حافظاً ، مكثراً ، صادقاً .

وقدم بغداد غير مرة ، وجالس أحمد بن حنبل ، وذاكره وكثرت الفوائد فى مجلسهما .

روى عنه مسلم بن الحجاج ، وابراهيم بن اسحق الحربى ، وعبدالله بن أحمد بن حنبل ، وقاسم بن زكريا المطرز ، وأبو بكر محمد بن الحسين القطان ، وابن اخته أبومحمد عبد الرحمن بن أبى حاتم الرازى .

وحكى عبدالله بن أحمد بن حنبل ، قال : لما قدم أبوزرعة

نزل عند أبي، وكان كثير المذاكرة له، فسمعت أبي يقول: ما صليت غير الفرض استأثرت بمذاكرة أبي زرعة على نوافلي.

وذكر عبدالله بن أحمد قال: قلت لابي: ياأبت من الحفاظ؟ قال يابني شباب كانوا عندنا من أهل خراسان وقد تفرقوا، قلت: من هم؟ ياأبت، قال: محمد بن اسماعيل ذاك البخاري وعبيدالله بن عبدالكريم ذاك الرازي، وعبدالله بن عبدالرحمن ذاك السمرقندي، والحسن بن شجاع ذاك البلخي.

وحكي عن أبي زرعة الرازي أنه قال: كتبت عن رجلين مائتي ألف حديث، كتبت عن ابراهيم الفراء مائة ألف حديث وعن أبي شيبة مائة ألف حديث.

ذكر أبوعبدالله محمد بن مسلم بن وارة يقول: كنت عند اسحق بن ابراهيم بنيسابور، فقال رجل من أهل العراق: سمعت أحمد بن حنبل يقول: صح من الحديث سبعمائة ألف حديث وكسر، وهذا الفتى يعني أبازرعة قد حفظ ستمائة ألف حديث.

وكان اسحق بن راهويه يقول: كل حديث لا يعرفه ابوزرعة ليس له أصل.

وكانت ولادته سنة مأتين وتوفي سلخ ذي الحجة سنة أربع وستين ومأتين بالري، وزرت قبره (۱).

« ترجمه ابوزرعه در طبقات الحفاظ سيوطى »

وجلال‌الدين سيوطى در (طبقات الحفاظ) گفته:

أبوزرعة الرازي عبيدالله بن عبدالكريم بن يزيد بن فروخ القرشي المخزومي أحد الأئمة الأعلام وحفاظ الاسلام.

روى عن أبي نعيم، وقبيصة، وخلاد بن يحيى، ومسلم بن ابراهيم، والقعنبي، والطبقة.

وعنه مسلم، والترمذي، والنسائي، وابن ماجة، وأبوعوانة وخلق.

قال أحمد: ماجاوز الجسر أفقه من اسحق بن راهويه، ولا أحفظ من أبي زرعة.

وقال اسحق بن راهويه: كل حديث لا يعرفه أبوزرعة

(۱) الانساب للسمعاني ج۶ ص۳۷ ط حيدرآباد الدكن.

الرازی لیس له أصل .

مات بالری آخر یوم من ذی‌الحجة سنة۲۶۴ (۱) .

وحافظ عبدالغنی بن عبدالواحد المقدسی الحنبلی که ابوعبدالله محمدبن احمد الذهبی در (عبر) دروقایع سنه ستمأة بترجمة او گفته :

الحافظ عبدالغنی بن عبدالواحد بن علی بن سرور الامام تقی‌الدین أبومحمد المقدسی الجماعیلی الحنبلی .

ولد سنة احدی وأربعین وخمسمأة ، وهاجر صغیراً الی دمشق بعد الخمسین، فسمع أباالمکارم بن هلال، وببغداد، أبا الفتح بن البطی، وبالاسکندریة، من السلفی وطبقتهم، ورحل الی اصبهان فأکثر بها سنة نیف وسبعین .

وصنف التصانیف، ولم‌یزل یسمع ویکتب، الی أن مات ، والیه انتهی حفظ الحدیث متناً، واسناداً، ومعرفة بفنونه، مع الورع والعبادة، والتمسك بالاثر، والامر بالمعروف، والنهی عن المنکر .

وسیرته فی جزئین ألفها الحافظ الضیاء (۲) .

---

(۱) طبقات الحفاظ ص۲٤۹ .

(۲) العبر فی خبر من غبر ج٤ ص۳۱۳ .

وابومحمد عبدالله بن اسعد المعروف باليافعي در (مرآة الجنان) دروقايع سنة ستمائه گفته :

وفي السنة المذكورة توفى الحافظ عبدالغنى بن عبدالواحد المقدسي الحنبلي .

سمع فى دمشق والاسكندرية، وبغداد، واصبهان وصنف التصانيف، ولم‌يزل يسمع ويكتب، واليه انتهى حفظ الحديث متناً، واسناداً ومعرفة، مع الورع، والعبادة، والتمسك بالاثر والامر بالمعروف، والنهى عن المنكر .

وسيرته فى جزئين تأليف الحافظ الملقب بالضياء(١) .

« ترجمه ابوزرعه در كتاب الكمال تأليف مقدسى حنبلى »

در كتاب (كمال فى اسماء الرجال) كه مأخذ تهذيب الكمال مزى است، نيز ترجمه ابوزرعه را بيسط واردكرده، لكن چون نسخهٔ كمال كه بدست اين منكسر البال افتاد، كرم خورده است وجابجا سطور عديده ازصفحات آن ضايع شده، لهذا نقل ترجمه بالتمام ممكن نشد ، قدريكه خوانده شد ملتقطاً نقل مى‌شود :

قال فى الكمال: عبيدالله بن عبدالكريم بن يزيد بن فروخ أبوزرعة الرازى، الامام أحد حفاظ الاسلام القرشي المخزومى

(١) مرآت الجنان ج۳ ص۵۰۰ .

مولى ابن عياش بن مطرف بن عبدالله بن عياش بن أبي ربيعة .

سمع أبا الوليد الطيالسي، ومسلم بن ابراهيم، وأبا نعيم الفضل بن دكين، وقبيصة بن عقبة، وأبا سلمة موسى بن اسماعيل وعبدالله بن مسلمة القعنبي، وأبا عمر الحوضي، وابراهيم بن موسى الرازي، ويحيى بن عبدالله بن بكير المصري، وعمرو بن هاشم البيروتي، واسحق بن محمد الفروي، وعبدالعزيز بن عبدالله الاويسي، وخلاد بن يحيى، والمعافى بن سليمان، و صفوان بن صالح، وأبا نعيم ضرار بن صرد الطحان، وعبدالله ابن أحمد بن بشير بن ذكوان، وعمران بن يزيد بن أبي جميل ، والعباس بن الوليد بن مزيد البيروتي، وسعيد بن محمد الجرمي، وعيسى بن ميناقالون، وسهل بن تمام بن بزيع، ومحمد بن سعيد ابن سابق، وقرة بن حبيب الغنوي، وعبدالرحمن بن عبدالملك ابن شيبة الحزامي .

وجالس أحمد بن حنبل وذاكره .

روى عنه مسلم، والترمذي، والنسائي، وابن ماجة، و ابراهيم بن اسحق الحربي، وعبدالله بن أحمد بن حنبل، وقاسم

ابن زکریا المطرز الخ .

ونیــز در (کمال) از محمدبن‌عوف منقول است که او گفته :

قدم علینا أبوزرعة فماندری مانتعجب منه؟ مماوهب الله له من الصیانة، والحرفة، مع الفهم الواسع .

ونیز در (کمال) مذکور است :

أخبرنــا أبوعبدالله محمــد بن‌حمزة بن‌محمد القرشــی بدمشق، أخبرنا أبومحمد هبة‌الله بن‌أحمدبن‌محمد الانصاری أخبرنــا أحمدبن‌علی‌بن‌ثابت، أخبرنــا أبوسعید المالینی ، أخبرنا عبدالله‌بن‌عدی الحافظ، قال: سمعت أبا یعلی‌الموصلی یقول: ماسمعنا یذکر أحد فی الحفظ، الا کان اسمــه أکبر من رؤیته، الا أبوزرعة الرازی، فان مشاهدته کان أعظم من اسمه، وکان قد جمع حفظ الابواب، والشیوخ والتفسیر وغیر ذلك، وکتبنا بانتخابه بواسط ستة آلاف .

أخبرنا أبوموسی، قال: قرء علی الشریف أبی‌محمد حمزة ابن‌العباس العلوی، وأنــاأسمع قیل له: أخبرکــم أحمدبن الفضل الشیخ الصالــح ، حدثنــا ابوعمرو عبدالوهاب، حدثنا أبوالحسن البنانــی، حدثنا أبوبکــر محمدبن‌علی بن‌الهیثم

النسوی، قال: لما أن قـدم حمدون البرذعـی علی ابی‌زرعـة لکتابـة الحدیث، دخل علیه فرأی فی بیتـه أوانـی وفرشاً کثیرة، قال: وکان ذلك لاخیه، فهم أن یرجع ولا یکتب، فلما کان من اللیل رأی کأنه علی شط برکة، ورأی ظل شخص فی الماء، فقال: أنت الذی زهـدت فی ابی‌زرعـة؟ أما علمت أن احمد بن حنبل رحمـه الله کان من الابدال، فلما مات أبدل الله مکانه ابازرعة؟.

ونیز در (کمال) از احمد بن محمد بن العباس المرادی منقول است او گفته:

رأیت ابازرعة فی المنام فقلت: یا ابازرعة مافعل الله بك قال: لقیت ربی عزوجل فقال: یا أبازرعة: انی أوتی بالطفل فآمر به الی الجنـة، فکیف بمن حفظ السنن علی عبادی، تبوء من الجنة حیث شئت.

قال: ورأیت ابازرعـة مرة اخری فی المنام کأنـه یصلی فی السماء الرابعة بالملائکة، فقلت یا ابازرعـة: بما نلت أن تصلی بالملائکة؟ قال: برفع الیدین.

ونیز در (کمال) مسطور است:

أخبرنا ابوطاهر السلفی، اخبرنا ابوالعباس احمدبن عبد الغفار بن أشته الکاتب، اخبرنا ابوسعید محمدبن علی بن عمرو النقاش الحافظ، قال: سمعت اباسعید محمدبن بشر المصری، قال: سمعت ابامحمد عبدالرحمن بن محمد بن ادریس الرازی، قال سمعت ابی یقول: رأیت ابازرعة رحمه الله فی النوم، فقلت: مافعل بك؟ قال: وقفت بین یدی الله عزوجل، فقال لی: یاعبیدالله تورعت(١) عن الکلام، فقلت: یارب العزة انهم حاولوا دینك، قال: ألحقوه بأبی عبدالله، وأبی عبدالله، وأبی عبدالله، وأبی عبدالله، قلت: من أبوعبدالله؟ قال: ابوعبدالله مالك، وأبوعبدالله سفیان، وأبوعبدالله الشافعی، وأبوعبدالله احمدبن حنبل.

وقال محمدبن اسحق الصنعانی: ابوزرعة جمع الحفظ مع التقوی والورع، وهو یشبه بأبی عبدالله احمدبن حنبل.

« فضیلت ابوزرعه درتهذیب الاسماء نووی »

وعلامه محیی‌الدین یحیی‌بن‌الشرف النووی در (کتاب تهذیب الاسماء

---

(١) کذا فی أصل الکمال، وفی سیر النبلاء تدرعت فی الکلام فی عبادی وکذا فی حلیة الاولیاء فی ترجمة احمدبن‌حنبل، وهو صحیح.

واللغات) بترجمة محمدبن اسماعيل بخاری گفته :

وروينا عن الامام احمد بن حنبل ، قال : ماأخرجت خراسان مثل محمدبن اسماعيل البخاری .

وعنه قال: انتهى الحفظ الى اربعة من اهل خراسان: ابو زرعة الرازي، ومحمدبن اسماعيل البخاری، وعبدالله بن عبد الرحمن السمرقندی یعنی الدارمی، والحسین بن شجاع البلخی.

وعن الحافظ ابی علی صالح بن محمد بن جزرة، قال: ما رأیت خراسانیاً أفهم من البخاری .

وعنه قال: أعلمهم بالحدیث البخاری، وأحفظهم ابوزرعة وهو اکثرهم حدیثاً .

وعن محمد بن بشار شیخ البخاری ومسلم قال: حفاظ الدنیا اربعة: ابوزرعة بالری، ومسلم بن الحجاج بنیسابور ، وعبدالله بن عبد الرحمن الدارمی بسمرقند ، ومحمد بن اسماعیل ببخارا (۱).

وحافظ ابوبکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد بن مهدی بن ثابت البغدادی

(۱) تهذیب الاسماء واللغات ج۱ ص٦٨ .

المعروف بالخطیب در (تاریخ بغداد) در ترجمهٔ محمد بن مسلم بن عثمان ابن عبدالله المعروف بابن واره گفته :

کتب الیّ ابونصر عبدالوهاب ابن‌عبدالله بن عمر المزّی من دمشق، قال: حدثنا القاضي یوسف ابن قاسم المیانجي، قال: سمعت أباجعفر الطحاوی یقول : ثلثة من علماء الزمان بالحدیث اتفقوا بالری ، لم یکن فی الارض فی وقتهم امثالهم، فذکر ابازرعة، ومحمد بن مسلم‌بن واره، واباحاتم الرازي[1].

وخود مخاطب‌نحریر هم در (بستان المحدثین) تصریح کرده است بآنکه ابوزرعه رئیس محدثین است ، چنانکه درذکر (موطأ) گفته :

ابوزرعه رازی که رئیس محدثین است گفته است که: اگر شخصی بطلاق‌زن‌خودسوگند خوردکه آنچه در (موطّأ) است بلاشك وشبهه صحیح‌است‌حانث نشود ، واین وثوق واعتماد برکتابی‌دیگرنیست[2].

وعجب آنستکه شاهصاحب باوصف‌آنکه ابوزرعه‌را رئیس محدثین گفته‌اند ، وباین مدح وتبجیل اثبات متانت ستایش‌او موطأرا خواسته درباب مطاعن‌این‌کتاب اعنی (تحفه) (صحیح مسلم) را اصح الکتب نزد اهل‌سنت وانموده‌اند، وبروایات‌آن‌برتحریم متعه استدلال بمقابلهٔ اهل حق نموده ، ونداتسنه که این‌بالاخوانی‌بعد ادراك تفضیح وتقبیح ابوزرعه صحیح‌مسلم‌را وخودمسلم‌را ، مبدل‌بکمال‌حیرانی وپریشانی خواهد شد ؛ لکن‌جنابشان‌را بالحاظ جوانب واطراف وتتبع‌وتفحص افادات‌اسلاف چه کار بود ،که از این مجازفت باز می‌ماندند ؛ وطی

(۱) تاریخ بغداد ج۳ ص۲۵٦

(۲) بستان المحدثین ص۹

کشح ازاین وادی می نمودند .

وعلاّمه ذهبی ذمّ واوم ابوزرعه مسلم‌را ، ونفی عقل ازاو، واخراج او ازجمله رجال، وسرزنش او بعدم مدارات‌ذهلی، درکتاب (تذهیب التهذیب) هم‌بترجمهٔ محمد بن یحیی ذهلی واردکرده است ، واثبات فضل ذهلی بآن خواسته ، چنانکه گفته :

قال ابوقریش الحافظ : کنت عند ابی‌زرعة ، فجاء مسلم ، فجلس ساعة وتذاکرا ، فلما ان قام قلت : هذا جمع اربعة آلاف حدیث فی الصحیح ، قال: فلم ترك الباقی ؟ ، ثم قال : هذا لیس له عقل ، لو داری محمد بن یحیی لصار رجلا [۱].

(ابوزرعه بخاری را نیز قدح کرده)

وچنانکه ابوزرعه درتفضیح مسلم سعی بلیغ نموده، هم چنان بقدح وجرح بخاری هم پرداخته، واورا بمتروکین ومجروحین ومقدوحین نواخته، وتخم تضلیل وتبدیع او درقلوب معتقدین خودکاشته، وبزمرهٔ هالکین ومطعونین وملومین‌انداخته .

علاّمه ابوعبدالله محمد بن احمد ذهبی در (میزان الاعتدال فی‌نقد الرجال) که بعنایت رب متعال چهار نسخه آن پیش این متشتت البال حاضراست گفته :

علی‌بن عبدالدین جعفر بن‌الحسن الحافظ، احد الاعلام الاثبات، وحافظ

(۱) تذهیب التهذیب ج۳ ص۸۸ مخطوط

العصر ، ذكره العقيلي في كتاب الضعفاء ، فبئس ماصنع فقال : جنح الى ابن ابي‌داود والجهمية وحديثه مستقيم انشاء الله .

قال لي عبدالله بن احمد : كان ابي حدّثنا عنه ، ثم امسك عن اسمه وكان يقول: حدثنا رجل ، ثم ترك حديثه بعد ذلك .

قلت: بل حديثه عنه في مسنده ، وقد تركه ابراهيم الحربي، وذلك لميله الى احمد بن ابي‌دؤاد، فقد كان محسناً اليه ، وكذا امتنع مسلم من الروايةعنه في صحيحه لهذا المعنى، كما امتنع ابوزرعة وابوحاتم من الرواية عن تلميذه محمد لاجل مسألة اللفظ .

وقال عبدالرحمن بن ابي‌حاتم : كان ابوزرعة ترك الرواية عنه ، من اجل ماكان منه في المحنة الخ [1].

ازملاحظهٔ اين عبارت ظاهر است كه ابوزرعة، وابوحاتم هردوترك كرده‌اند روايت‌را ازمحمد تلميذ على بن المديني، بسبب مسئلهٔ لفظ، ومراد از محمد ابن اسماعيل بخارى ، صاحب صحيح است .

واز طرائف آنستكه مسلم بن الحجاج كه تلميذ بخاري‌است، امتناع كرده ازروايت كردن از على‌بن المديني كه استاد استاد اواست، باين سبب كه ابن المديني ميل داشت باحمد بن ابي‌دؤاد، وبهمين سبب ابراهيم حربى اورا ترك كرده .

ونيزازاين عبارت ظاهراست كه‌ابوزرعه ترك روايت على بن‌المديني كرده ، پس ابوزرعه استاد وشاگرد هردورا دريك رسن بسته ، بدار البوار فرستاده .

(۱) ميزان الاعتدال ج۲ ص۲۲۹

ونیز ازاین عبارت ظاهر است که حسب افاده عبدالله ، امام احمد بن حنبل اولا از علی بن المدینی تحدیث کرد ، بعد از آن از ذکر اسم اواستحیاءمیکرد ، واورابلفظ رجل تعبیرمیکرد، تا برمردم روایت کردن احمد ازاو ثابت نشود .

وعلامه نحریر ، ومحقق معدوم النظیر ، عقیلی هم تصریح بمیل علی بن المدینی بسوی ابن ابی‌دؤاد وجهمیه کرده ، وبهمین سبب اورا در ضعفاء ومقدوحین داخل ساخته .

پس هرگاه قدح وجرح ابوزرعه درمسلم، وقدح ابوزرعه وابوحاتم دربخاری، وقدح استادبخاری ثابت‌شد ، تشبث باعراض بخاری ومسلم ازذکرحدیث غدیرخیلی بی ربط است ، چه اگر این قدح وجرح را مقبول دارند ، پس ظاهر است که اعراض مقدوح وتلمیذ مقدوح اصلا لائق اعتناء نیست ، واگر این قدح وجرح را برخلاف صواب دانند، پس بازهم‌این‌اعراض قابل اعتناء نیست ، چه هرگاه ترك کردن اکابر ائمه سنیه روایات‌بخاری را ، وقدح وجرح او ، وقدح وجرح استاد وتلمیذ او، قابل اعتمادنباشد اعراض بخاری ومسلم‌یادیگری از ذکر حدیث غدیر چگونه قابل التفات خواهد بود ، وعجب که خود مسلم هم امتناع از روایت از علی بن المدینی استاد استاد خودکرده است ، وبازآن را نافی ومنافی‌جلالت وعظمت او ندانند ، واعراض مسلم را ازذکر حدیث غدیر مطمح نظر گردانند .

ونیز ذهبی در (مغنی) گفته :

محمد بن اسماعیل ابوعبدالله البخاری قدم بغداد طالب حدیث علی‌رأس

الخمس مأة وكتب عن الموجودين ، قال ابن الجوزي وغيره : كان كذاباً .
فأما محمد ابن اسماعيل مولى الجعفيّين فحجة امام ، ولاعبرة بترك ابی‌زرعة وابی‌حاتم له من اجل اللفظ [1].

از این عبارت هم واضح است که ابوزرعة وابوحاتم محمد بن اسماعیل جعفی را که مراد از آن همین بخاری است، بسبب مسئلهٔ لفظ ترك کرده‌اند ، یعنی چون اوقائل بود بآنکه الفاظ قرآن ، که ملفوظ مخلوقین باشد مخلوق است ، باین سبب ابوزرعه وابوحاتم اورا مقدوح ومجروح دانسته، وترك اوكردند ، مگر ذهبی این ترك وقدح وجرح را لائق اعتبار نمی‌داند ، ولکن دانستی که این قدح وجرح وترك علی کلا التقديرين برای ما نافع است (وليس لما أراد الله دافع .)

واز افادات دیگر حضرات سنّیه نیز ترك ابوزرعه وابوحاتم بخاری را ، وكمال استعظام واستشناع این ترك ظاهر میشود :

عبدالوهاب بن‌علی بن عبدالكافی بن‌علی بن‌تمام السبکی ابونصر تاج الدين بن تقی‌الدين در (طبقات کبری) گفته :

ومما ينبغي أن يتفقد عند الجرح حال العقائد واختلافها بالنسبة الى الجارح والمجروح ، فربما خالف الجارح المجروح في العقيدة ، فجرحه بذلك ، واليه أشار الرافعي بقوله: وينبغي أن‌يكون المزكّون براءاً من الشحناء والعصبية في المذهب، خوفاً من أن يحملهم ذلك على جرح عدل او تزكية فاسق ، وقد وقع هذا لكثير من الائمة ، جرحوا بناءاً على معتقدهم ، وهم

(۱) مغنی فی رجال الحديث ص۱۱۲ مخطوط

المخطئون والمجروح مصيب ، وقد أشار شيخ الاسلام سيد المتأخرين تقي الدين بن دقيق العيد في كتابه (الاقتراح) الى هذا وقال : أعراض المسلمين حفرة من حفر النار ، وقف على شفيرها طائفتان من الناس : المحدّثون و الحكّام .

قلت : ومن أمثلته قول بعضهم في البخاري تركه أبوزرعة وأبوحاتم من أجل مسئلة اللفظ، فيالله وللمسلمين أيجوز لاحد أن يقول: البخاريّ متروك ، وهو حامل لواء الصناعة، ومقدّم أهل السنة والجماعة؟ يالله وللمسلمين، أيجعل ممادحه مذاماً؟ فان الحق في مسئلةاللفظ معه، اذ لايستريب عاقل من المخلوقين في أنّ تلفّظه من الافعال الحادثة التي هي مخلوقة لله تعالى ، وانّما أنكرها الامام أحمد رح لبشاعة لفظها (۱) .

از ملاحظهٔ اين عبارت واضح است كـه سبكي أولا از تقي الدين ابن‌دقيق العيد نقل كرده: كه اعراض مسلمين حفرة از حفر ناراست كه برشفيرآن دوگروه ازمردم ايستاده‌اند: يكي محدّثين وديگر حكام وبعدازآن ارشادكرده كه ازامثلـهٔ اين حكم‌است قول بعض‌ايشان در بخاري، كه ترك كرده‌است اورا ابوزرعه وابوحاتم بسبب مسئله لفظ، وبعداز ذكر اين قول بنياد فريادوفغان آغاز نهاده ، وكمال شناعـت وفظاعت آن ظاهر كرده .

وظاهراً مراد ازاين بعض علاّمه ذهبي‌است كه استاد وشيخ سبكي است، لكن ستراً لحقيقة الحال،كار باجمال وابهام ساخته .

---

(۱) طبقات سبكي ج۱ ص۱۹۰ درذيل ترجمه احمد بن‌صالح مصري

وعبد الرؤف بن تاج العارفين بن علي بن زين العابدين الملقب بزين الدين الحدادی ثم المناوی القاهری الشافعی هم، مثل سبکی بر ذکر ترك ابوزرعه وابوحاتم بخاری را نهایت پیچ وتاب خورده ، وکمال تنغص وتألم ازآن ظاهر کرده است، چنانکه در (فیض القدير شرح جامع صغير) بترجمهٔ بخاری گفته :

زين الامة ، افتخار الائمة، صاحب أصحّ الكتب بعد القرآن، صاحب ذيل الفضل على ممرّ الزمان، الذي قال فيه امام الائمة ابن خزيمة : ماتحت أديم السماء أعلم بالحديث منه ، وقال بعضهم : انه آية من آيات الله يمشي على وجه الأرض .

قال الذهبي: كان من أفراد العالم مع الدين والورع والمتانة هذا كلامه في الكاشف ، ومع ذلك غلب عليه الغضّ من أهل السنّة ، فقال في كتاب (الضعفاء والمتروكين): ماسلم من الكلام لاجل مسئلة اللفظ ، تركه لاجلها الرازيان هذه عبارته، وأستغفر الله تعالى نسأل الله تعالى السلامة ونعوذ به من الخذلان انتهى[1] .

ازاین عبارت واضح است که عبد الرؤف مناوی بعداز نقل مدح بخاری ازکاشف ذهبی میگوید: آنچه حاصلش این‌است که باوصف این مدح وثناء ، غالب آمد برذهبی تحقیر وازراء اهل سنّت، پس گفت درکتاب ضعفاء ومتروکین: که سالم نمانده است بخاری از کلام یعنی جرح وقدح بسبب مسئلهٔ لفظ ، که ترك کرده‌اند بخاری را بسبب این مسئله رازیان یعنی ابوزرعه وابوحاتم .

(۱) فيض القدير ج۱ ص۱۰ في مقدمة الكتاب .

ومناوی بعداز نقل عبارت ذهبی استغفار ازخدای تعالی میکند ، وسئوال سلامت ازاو تعالی می‌نماید ، وپناه می‌برد باو تعالی شأنه از خذلان. حاصل آنکه این کلام دربارهٔ بخاری عین معصیت وآفت ، وخلاف طاعت وسلامت، وصریح خسران وخذلان، ومحض مجازفت وعدوان است .

پس ازاین اضطراب والتهاب سبکی ومناوی ظاهراست که ابوزرعه وابوحاتم حضرت بخاری را کماینبغی خدمت گذاری کرده‌اند .

« محمد بن یحیی ذهلی نیز ازقادحین بخاری است »

وباید دانست که ذهبی در (میزان) و (مغنی) اگرچه برمحض ذکر ترك ابوزرعه وابوحاتم بخاری را اکتفاء کرده‌است ، لکن در دیگر افادات خود پردهٔ ناموس را زیادتر دریده‌است، وقدح محمد بن یحیی ذهلی، وابوبکر اعین ، وغیرایشان هم دربخاری ذکر کرده ، وظاهراً سبکی ومناوی بر آن مطّلع نشده‌اند، ورنه زیاده ترمی‌نالیدند وزاری وبیقراری را باقصی الغایات می‌رسانیدند .

« ذهبی نیز بخاری را قدح کرده »

علاّمه ذهبی در کتاب (سیر اعلام النبلاء) بترجمه بخاری گفته :

قال عبدالرحمن بن أبي‌حاتم في (الجرح والتعديل) : قدم محمد بن اسماعيل بالري سنة خمسين ومأتين، وسمع منه أبي، وأبوزرعة، وتركا حديثه عندماكتب اليهما محمد بن يحيى أنه أظهر عندهم بنيسابور أنّ لفظه بالقرآن

مخلوق .

قلت: ان تركا حديثه أو لم‌يتركاه ، البخاريّ ثقـة مأمون محتجّ بـه في العالم [۱] .

ازاین عبارت واضح است که عبد الرحمن بن ابی‌حاتـم درکتاب (جرح وتعديـل) ارشادکرده است: که قدوم کرد محمد بن‌اسماعیل درری در سنة خمسين ومأتين ، وشنیدنـد ازاو پدر من وابوزرعه ، وترك‌کردند این هردو حدیث بخاری‌را هرگاه نوشـت بسوی ایشان محمد بن یحیی: بدرستیکه بخاری اظهار کرده‌است نزدایشان‌بنیسابور بدرستیکه لفظ او بقرآن مخلوق‌است .

پس واضح شدکه ابوزرعه وابوحاتم (من عند انفسهما) ترك‌حدیث بخاری نکرده‌اند، بلکه چون محمد بن یحیی ذهلی‌بمزید اهتمام درهتك ستر بخاری بسوی‌ایشان حال اونوشت، ایشان بسمع‌واطاعت قول او ترك حدیث بخاری کردند ، واورا بزمرهٔ مبتدعین ومتروکین انداختند .

ونیز ثابت شد که عبدالرحمن بن ابی حاتم نیز بخاری را مقدوح ومجروح میدانست ، که درکتاب (جرح وتعدیل) ترك پدر خود ابو حاتم وابوزرعة حدیث بخاریرا ذکر کرده قدح وجرح اوثابت ساخته .

ـ ترجمه عبدالرحمن بن ابی حاتم ـ

وعبدالرحمن بن ابی حاتم ازاجلهٔ اعلام وائمه فخام ومنقدین عظام است .

---

(۱) سیر اعلام النبلاء ج۷ ص۲۵۱ مخطوط .

خود علاّمه ذهبی درهمین کتاب (سیر اعلام النبلاء) گفته :

عبدالرحمن العلامة الحافظ يكنى ابامحمد ، ولد سنة اربعين ومأتين ، أو احدى وأربعين .

قال ابوالحسن على بن ابراهيم الرازى الخطيب فى ترجمة عملها لابن ابى‌حاتم : كان رحمه الله قد كساه الله نوراً وبهاءاً ، يسر من نظر اليه ، سمعته يقول : رحل بى ابى سنة خمس وخمسين ومائتين وماحتلمت بعد ، فلما بلغنا ذاالحليفة احتلمت ، فسر ابى حيث ادركت حجة الاسلام ، فسمعت فى هـذه السنة من محمد بن ابى عبدالرحمن المقرى .

قلت : وسمـع من ابـي سعيد الاشجّ ، والحسن بن عرفة و الزعفرانى ، ويونس بن عبدالاعلى ، وعلى بن المنذر الطريقى، واحمد بن سنان ، ومحمد ابن اسماعيل الاحمسي ، وحجاج بن الشاعر ، ومحمد بـن حسان الازرق ، ومحمد بن عبدالملك بن زنجويه ، وأبي‌ابراهيم المزنى، والربيع بن‌سليمان المؤذن، وبحر بن نصروسعدان بن نصر، والرمادي، وابي‌زرعة، وابن وارة ، وخلائق‌من‌طبقتهم، وممن‌بعدهم، بالحجاز، والعراق،والعجم، ومصر، والشام، والجزيرةوالجبال ، وكان بحراً لاتكدّره الدلاء.

روى عنه ابن‌عديّ، وحسين بن‌علي التميمي، والقاضي يوسف الميانجى وأبو الشيخ ابن‌حيان، وأبو أحمد الحاكم ، وعلـي بن عبدالعزيز بن مردك ، وأحمد بن‌محمد البصير الرازي، وعبدالله بن‌محمد بن‌يزداد ، وأخوه أحمد ، وابراهيم بن‌محمد النصرآبادي، وأبوسعيد بن عبدالوهاب الرازي، وعلي بن محمد القصار، وخلق سواهم .

قال أبويعلى‌الخليلي : أخذ أبومحمد علم أبيه وأبي زرعة،وكان بحراً في

العلوم ومعرفة الرجال، صنّف في الفقه، وفي اختلاف الصحابة ، والتابعين ، وعلماء الامصار، قال: وكان زاهداً يعدّ من الابدال .

قلت: له كتاب نفيس في (الجرح والتعديل) أربع مجلّدات ، وكتاب (الردّ على الجهمية) مجلد ضخم انتخبت منه ، وله (تفسير كبير) في عدّة مجلّدات عامته آثار بأسانيده، من أحسن التفاسير .

قال الحافظ يحيى بن‌منده: صنف ابن أبي‌حاتم (المسند) في ألف جزء وكتاب (الزهد)، وكتاب (الكنى)، وكتاب (الفوائد الكبير) ، و (فوائد أهل الري)، وكتاب (مقدمة الجرح والتعديل) .

قلت: وله كتاب (العلل) مجلد كبير .

وقال الرازي المذكور في ترجمة عبد الرحمن : سمعت علي بن محمد المصري، ونحن في جنازة ابن أبي‌حاتم يقول: قلنسوة عبدالرحمن من السماء وما هو بعجب ، رجل منذ ثمانين سنة على وتيرة واحدة لم ينحرف عن الطريق .

وسمعت علي‌بن أحمد الفرضي يقول: ما رأيت أحداً ممن عرف عبدالرحمن ذكر عنه جهالة قط .

وسمعت عباس بن‌احمد يقول: بلغني أن أباحاتم قال : ومن يقوى على عبادة عبدالرحمن، لاأعرف لعبد الرحمن ذنباً .

وسمعت عبدالرحمن يقول: لم يدعني أبي أشتغل في الحديث، حتى‌قرأت القرآن على الفضل بن‌شاذان الرازي، ثم كتبت الحديث .

قال الخليل : يقال ان السنّة بالري ختمت بابن أبي حاتم ، وأمر بدفن الاصول‌من كتب‌أبيه وأبي‌زرعة،ووقف‌تصانيفه، وأوصى‌الى‌الدرستيني‌القاضي .

وسمعت أحمد بن محمد بن الحسين الحافظ، يحكي عن علي بن الحسين الدرستيني : أن أباحاتم كان يعرف الاسم الاعظم ، فمرض ابنه فاجتهد أن لا يدعو به فانه لاينال به الدنيا ، فلمّا اشتدّت العلّة حزن ودعا به فعوفي، فرای أبوحاتم في نومه : استجيب لك ولكن لايعقب ابنك، فكان عبد الرحمن مع زوجته سبعين سنة فلم يرزق ولداً وقيل: انه مامسّها .

وقال الرازي : وسمعت علي بن أحمد الخوارزمي يقول: سمعت عبد الرحمن ابن أبي حاتم يقول: كنا بمصر سبعة أشهر لم نأكل فيها مرقة، كلّ نهارنا مقسّم لمجالس الشيوخ، وبالليل النسخ والمقابلة، قال: فأتينا يوماً أنا ورفيق لي شيخاً، فقالوا هو عليل، فرأينا في طريقنا سمكة أعجبتنا فاشتريناه، فلماصرنا الى البيت حضر وقت مجلس، فلم يمكنّا اصلاحه، ومضينا الى المجلس ، فلم يزل حتى أتى عليه ثلثة ايام، وكاد أن يتغير، فأكلناه نيّاً[1] لم يكن لنا فراغ أن نعطيه من يشويه، ثم قال: لايستطاع العلم براحة الجسد .

قال الخطيب الرازي: كان لعبدالرحمن ثلاث رحلات: الاولى مع أبيه سنة خمس وخمسين، ثم حج وسمع محمد بن حماد في سنة ستين، ثم رحل بنفسه الى السواحل والشام ومصر سنة اثنتين وستين ومأتين ، ثم دخل الى اصبهان في سنة أربع وستين، فلقي يونس بن حبيب .

سمعت الواعظ أباعبدالله القزويني يقول: اذا صلّيت مع عبد الرحمن فسلّم اليه نفسك يعمل بها ماشاء، دخلنا يوماً بغلس على عبدالرحمن في مرض موته، فكان على الفراش قائماً يصلي ويركع فأطال الركوع .

---

(١) النيء والني بكسر النون وآخره الهمزة، او آخره الياء المدغمة : اللحم الذى لم تمسه النار .

« مراتب جرح وتعدیل نزد ابن ابی‌حاتم »

ومن کلامه قال: وجدت ألفاظ التعدیل والجرح مراتب :

فاذا قیل: ثقة أومتقن احتج به .

وان قیل: صدوق، أومحله الصدق، أو لابأس به، فهو ممن یکتب حدیثه وینظر فیه .

واذا قیل: شیخ فیکتب حدیثه، وهو دون ذلك یکتب للاعتبار .

واذا قیل: لیّن فدون ذلك .

واذا قالوا: ضعیف الحدیث فلایطرح حدیثه بل‌یعتبر به .

فاذا قالوا: متروك الحدیث اوذاهب الحدیث أوکذّاب فلایکتب حدیثه.

« ابن ابی‌حاتم قصری دربهشت برای دوستش خرید »

قال عمربن‌ابراهیم الهروی الزاهد: أباالحسین بن‌أحمد الصفار، سمعت عبدالرحمن ابن أبي‌حاتم یقول : وقع عندنا الغلاء ، فأنفذ بعض أصدقائي حبوباً من اصبهان، فبعثه بعشرین ألفاً وسألني أن أشتري له داراً عندنا فاذا جاء ینزل فیها ، فأنفقتها في الفقراء، وکتبت الیه: اشتریت لك بها قصراً في الجنة، فبعث یقول: رضیت، فاکتب علی نفسك صکاً، ففعلت فأریت‌في‌المنام: قد وفینا بماضمنت ولاتعد لمثل هذا .

قال الامام أبوالولید الباجي: عبدالرحمن بن أبي‌حاتم ثقة حافظ .

وقال ابوالربیع محمد بن‌الفضل البلخي: سمعت آبابکر محمد بن‌مهرویه الرازي، سمعت علي بن‌الحسین بن‌الجنید، سمعت یحیی بن معین یقول: انّا لنطعن علی أقوام لعلهم قد حطّوا رحالهم في الجنة من اکثر مأتي سنة ،

قلت: لعلّها من مأة سنة، فان ذلك لايبلغ في ايام يحيى هذا القدر، قال ابن مهرويه: فدخلت على عبدالرحمن بن أبي‌حاتم وهو يقرء على الناس كتاب (الجرح والتعديل) فحدثته بهذا فبكى، وارتعدت يداه حتى سقط الكتاب، وجعل يبكي ويستعيد في الحكاية.

قلت: أصابه على طريق‌الوجل، وخوف العاقبة، والا فكلام الناقد الورع في الضعفاء من النصح لدين الله تعالى، والذب عن السنة، وقد كتب الي عبدالرحمن بن‌محمد وجماعة سمعوا عمر بن‌محمد يقول: أنبأ هبةالله بن‌محمد أنبأ محمد بن‌محمد بن‌غيلان، أنبأ أبواسحق المزكي، أنبأ عبدالرحمن بن محمد الحنظلي، حدثنا هارون ابن حميد، حدثنا الفضل بن‌عنبسة، أنبأ شعبة عن الحكم‌عن‌عمرو بن‌شعيب، عن ابيه، عن جده، قال النبي صلى الله عليه وسلم (الجار أحق بسقب داره أوأرضه).

أخرجه النسائي عن زكريا خياط السنة، عن هرون هذا، فوقع لنا بدلا عاليا بدرجتين.

توفي ابن أبي‌حاتم في‌المحرم سنة سبع‌وعشرين وثلثمأة بالري وله‌بضع وثمانون سنة [1].

« ترجمه ابن ابی‌حاتم درفوات الوفیات »

وصلاح الدين محمد بن‌شاكر بن‌احمد الخازن در كتاب (فوات الوفيات) كه ذيل تاريخ ابن‌خلكان است گفته:

عبدالرحمن بن‌محمد بن ادريس بن المنذر بن‌داود بن‌مهران، أبومحمد

(۱) سير اعلام النبلاء ج۷ ص۶۲۳ مخطوط.

ابن أبي‌حاتم التميمي الحنظلي الامام ابن الإمام ، الحافظ ابن الحافظ، سمع أباه وغيره .

قال ابن منذر : صنّف ابن ابي‌حاتم (المسند) في ألف جزء ، وكتاب (الزهد)، وكتاب (الكنى)، و (الفوائد الكبير)، و (فوائد الرازيين)، و (مقدمة الجرح والتعديل)، وصنف في الفقه ، واختلاف الصحابة، والتابعين، وعلماء الامصار ، وله (الجرح والتعديل) في عدّة مجلدات ، تدل على سعة حفظه وامامته، وكتاب (الرد على الجهمية) في مجلد كبير وله (تفسير كبير) سائره آثار مسندة في أربع مجلدات .

قال أبوعلي الخليلي: كان يعد من الابدال وقد أثنى عليه جماعة بالزهد والورع التام والعلم والعمل .

وتوفي في المحرم سنة سبع وعشرين وثلثمأة رحمه الله تعالى [1] .

« ترجمه ابن ابی‌حاتم در (عبر) ذهبی »

ونیز علاّمهٔ ذهبی درکتاب (عبر بخبر من غبر) دروقایع سنة سبع وعشرين وثلثمأة گفته :

وفيها توفّي عبد الرحمن بن أبي حاتم محمد بن ادريس بن المنذر الحافظ الجامع التميميّ الرازيّ بالريّ ، وقد قارب التسعين ، رحل به أبوه في سنة خمس وخمسين ومأتين ، فسمع أباسعيد الاشجّ، والحسن بن عرفة وطبقتهما .

قال أبويعلى الخليلي اخذعن ابيه وابي‌زرعة ،كان بحراً في العلوم‌ومعرفه

(۱) فوات الوفيات ج۱ص۲۶۰

الرجال ، صنف في الفقه واختلاف الصحابة والتابعين وعلماء الامصار ، ثم قال : وكان زاهداً بعد من الابدال [۱].

وابو محمد عبد الله بن سعد بن علي اليمني المعروف باليافعي در (مرآة الجنان) در وقايع سنة سبع وعشرين وثلثمائة گفته :

فيها توفي الحافظ العالم عبد الرحمن ابن الحافظ الجامع محمد بن ادريس بن المنذر التميمي الرازي بالراء ، قالوا : وقد قارب التسعين .

وقال ابو يعلى الخليلي : اخذ علم ابيه ، وابي زرعة ، وكان بحراً في العلوم ومعرفة الرجال ، صنف في الفقه واختلاف الصحابة والتابعين وعلماء الامصار ، قال : وكان زاهداً يعد من الابدال [۲] .

ـ قدح ذهلی در بخاری از غیر ابن ابی حاتم نیز نقل شده ـ

ومحتجب نماندکه قدح محمد بن یحیی ذهلي در بخاری ازدیگر عبارات وافادات این حضرات هم ظاهراست :

علامة ذهبي درکتاب (سير اعلام النبلاء) قبل از عبارت سابقه که در آن قدح بخاري ازکتاب عبد الرحمن بن ابي حاتم نقل کرده گفته :

قال ابوحامد بن الشرقي :سمعت محمد بن يحيى الذهلي يقول :القرآن كلام الله غير مخلوق من جميع جهاته وحيث يصرف ، فمن لزم هذااستغنى عن اللفظ وعما سواه من الكلام في القرآن ، ومن زعم ان القرآن مخلوق فقد

(۱) السير ج ۲ ص ۲۰۸ .

(۲) مرآت الجنان ج ۲ص ۲۸۹ط دائرة المعارف النظامية في حيدرآبادالدكن سنة ۱۳۳۸ .

کفر، وخرج عن الایمان ، وبانت منه امرأته ، يستتاب ، فان تاب، والاضربت عنقه ، وجعل ماله فيئاً بين المسلمين ، ولم يدفن في مقابرهم ، ومن وقف فقال: لاأقول مخلوق ولاغير مخلوق فقد ضاهي الكفر، ومن زعم ان لفظي بالقرآن مخلوق فهذا مبتدع لايجالس ولايكلم ، ومن ذهب بعد هذا الى محمد ابن اسماعيل البخاري فاتهموه ، فانه لايحضر مجلسه الامن كان على مثل مذهبه[1].

[ازاین عبارت ظاهراست که محمد بن یحیی ذهلی ارشادکرده که هر کسیکه بگوید :که لفظ من به قرآن مخلوق است پس این کس مبتدع است ، مجالست اونبایدکرد ، ونه باوکلام باید نمود .

ونیز فرموده که هر کسیکه خواهد رفت بعد ازین بسوي محمد بن اسماعیل بخاري پس اورامتهم سازید ، بدرستیکه حاضر نمی شود مجلس بخاری رامگر کسیکه برمثل مذهب اوباشد .

وعلامه شهاب الدین بن حجر عسقلانی در(هدی ساری) مقدمة(فتح الباري)نیز این ارشاد ذهلی نقل کرده چنانکه گفته:]

قال ابوحامد بن الشرقي : سمعت محمد بن يحيى الذهلي يقول :القرآن كلام الله تعالى غير مخلوق ، ومن زعم لفظي بالقرآن مخلوق فهو مبتدع لايجالس ولايكلم ، ومن ذهب بعد هذاالى محمد بن اسماعيل فاتهموه ، فانه لايحضر مجلسه الامن كان على مذهبه [2] .

[ونیز ذهبی در (سیر اعلام النبلاء)گفته :]

قال الحاكم : انبأ أبو عبد الله محمد ابن يعقوب الاخرم ، سمعت ابن

---

(۱) سیر اعلام النبلاء ج ۷ ص ٤٥٢ مخطوط .

(۲) هدی الساری مقدمة فتح الباری ص ٤٩٢ ط بیروت .

عليٍّ المخلديّ ، سمعت محمد بن يحيى يقول : قد اظهر هذا البخاريّ قول اللفظية ، واللفظية عندي شر من الجهمية [١] .

[ازاين عبارت واضح است كه محمدبن يحيى ذهلي ارشادكرده كه بدرستيكه اظهاركرده است اين بخاري قول لفظيّه راولفظيّه نزدمن بدترند ازجهميه .

پس ثابت ومحقق شدكه بخاري نزد ذهلي بدترازفرقهٔ ضاله هالكه جهميه بوده ، وفضايح وقبايح جهميّه بالاتر از آن است كه استيعاب آن توان كرد ، وزياده ازاين چه خواهد بودكه حضرات سنيه تكفير جهميه ميكنند .]

« اهل سنت جهميه راكافر ميدانند »

[ذهبي در (سير اعلام النبلاء) بترجمة علي بن المديني گفته] :

قال ابن عمار الموصلي في تاريخه : قال لي علي بن المديني : مايمنعك ان تكفر الجهمية وكنت انا اولا لااكفرهم ؟ فلمااجاب علي الى المحنة كتبت اليه اذكره ماقال لي واذكره الله فاخبرني رجل عنه انه بكى حين قرأكتابي ، ثم رأيته بعد فقال لي : مافي قلبي مما قلت واجبت من شيء ، ولكن خفت ان اقتل وتعلم ضعفي اني لوضربت سوطاً واحداً لمت أونحو هذا [٢] .

[ونيز ذهبي در ميزان الاعتدال گفته :]

(١) سير اعلام النبلاء ج ٧ ص ٤٥٣ ـ مخطوط ـ .
(٢) سير اعلام النبلاء ج ٧ ص ٢٥ ـ مخطوط .

جهم بن صفوان أبو محرز السمر قندي الضال المبتدع رأس الجهمية هالك في زمان صغار التابعين ، وماعلمته روى شيئاً لكنه زرع شراً عظيماً [1].

[ونيز ذهبي در (سير اعلام النبلاء) گفته :]

قال يعني الحاكم: وسمعت محمد بن يعقوب الحافظ يقول : لما استوطن البخاري نيسابور اكثر مسلم بن الحجاج الاختلاف اليه ، فلما وقع بين الذهلي وبين البخاري ماوقع في مسئلة اللفظ ونادى عليه ومنع الناس عنه ، انقطع عنه اكثر الناس غير مسلم ، فقال الذهلي يوماً : الامن قال باللفظ فلا يحل له ان يحضر مجلسنا ، فاخذ مسلم رداءه فوق عمامته وقام على رؤس الناس وبعث الى الذهلي ماكتب عنه على ظهر حمال ، وكان مسلم يظهر القول باللفظ ولايكتمه .

قال: وسمعت محمد بن يوسف المؤذن، سمعت اباحامد بن الشرقي يقول: حضرت مجلس محمد بن يحيى ، فقال : ألا من قال لفظي بالقرآن مخلوق فلايحضر مجلسنا ، فقام مسلم بن الحجاج من المجلس .

رواها أحمد بن منصور الشيرازي ، سمعت محمد بن يعقوب الاخرم ، سمعت أصحابنا يقولون: لما قام مسلم وأحمد بن سلمة من مجلس الذهلي قال الذهلي : لايساكنني هذا الرجل في البلد فخشي البخاري وسافر .

[ازاين عبارت ظاهر است كه محمد بن يحيى ارشاد كرد كه هر كسي كه بگويد: كه لفظ من بقرآن مخلوق است پس حاضر مجلس مانشود، پس مسلم بن الحجاج برخواست ، واحمد بن سلمه هم متابعت او درقيام از مجلس نمود ، وآنگاه كه مسلم واحمد بن سلمة از مجلس

(١) ميزان الاعتدال ج ١ ص ٤٢٦ .

ذهلي برخواستند، ذهلي ارشاد كرد كه اقامت بامن نكند اين مرد يعني بخاري دراين بلد ، پس بخاری نرسيد وسفر اختيار كرد .]

[وابن حجر عسقلاني در (هدی ساری) مقدمه (فتح البخاری) گفته:]
وقال الحاكم أيضاً عن الحافظ أبي عبدالله بن الأخرم: قال: لما قام مسلم ابن الحجاج وأحمد بن سلمة من مجلس محمد بن يحيى بسبب البخاري ، قال الذهلي : لايساكنني هذا الرجل في البلد فخشي البخاري وسافر [1].

ـ ترجمه ذهلی قادح بخاری ـ

[وآنگاه كه تشميرذيل ذهلي درقدح وجرح وتضليل وتبديع بخاری، وايلام واهانت واخراج او ازبلد، واخراج او ازاهل دين وايمان دريافتي، پس حالا نبذی ازمناقب جميله وفضائل جليله ذهلی هم بايد شنيد :

پس بايد دانست كه حافظ ابوبكر احمد بن علی بن ثابت بن احمد ابن مهدی ابن ثابت البغدادی المعروف بالخطيب كه جلائل فضائل وعوالی مناقب او از (انساب سمعانی) [2] و (سير النبلاء) [3] ذهبی و (تاريخ ابن خلكان) [4] ، و (مرآة الجنان) [5] يافعی ، و (طبقات اسنوی) [6] ، و (طبقات ابوبكر اسدی) ، و (فيض القدير) مناوی ،

(۱) هدی الساری مقدمة فتح الباری ص ٤٩٢
(۲) الانساب ص ۲۰۰
(۳) سير النبلاء ج۱۱ ص۲۰۸ مخطوط
(٤) وفيات الاعيان ج۱ ص۳۲
(٥) مرآة الجنان ج۳ ص۸۷
(٦) طبقات الاسنوی ج۱ ص۲۰۱

و (مدينةالعلم) ، و (مفتاح كنز درايةالمجموع) ، و (بستانالمحدثين) وغير آنظاهر است .]

ـ ترجمه ذهلی درتاریخ بغداد ـ

[در تاریخ بغدادکه پارهٔ ازآن بخط عرب نزد اضعف العباد حاضر است میگوید:]

محمدبن يحيى بن عبدالله بن خالد بن فارس بن ذويب أبوعبدالله النيسابوري الذهلي مولاهم .

سمع عبدالرحمن بن مهدي ، ومحمد بن بكر البرساني ، وعبيدالله ابن موسى ، ويعلى ، ومحمد ابني عبيد ، وروح بن عبادة ، وأباالنصر هاشم بن القاسم، وأسودبن عامر، وسليمان بن داود الهاشمي، ومحمد بن عمر الواقدي، وعفان بن مسلم ، وعبدالرزاق بن همام ، وسالم بن قتيبة ، ويزيد بن هرون ، وغيرهم من أهل العراق ، والحجاز ، والشام ، ومصر ، والجزيرة .

وكان أحد الائمة العارفين ، والحفاظ المتقين ، والثقات المأمونين .

صنّف حديث الزهري وجوّده، وقدم بغداد وجالس شيوخها وحدّث بها، وكان الامام احمد بن حنبل يثني عليه ، وينشر فضله .

وقد حدّث عنه جماعة من الكبراء : سعيد ابن ابي مريم المصري، وأبو صالح كاتب الليث بن سعد ، وعبدالله بن محمد النفيلي ، وسعيد بن منصور ، ومحمود بن غيلان ، ومحمد بن المثنى، ومحمد بن اسماعيل البخاري، وأبو زرعة، وأبوحاتم الرازيان، ومحمدبن سهل بن عقيل، ومحمدبن اسحق الصاغاني، ويعقوب بن شيبة الدوسي، وعباس ابن محمد الدوري، وأبوداود السجستاني،

ونفر بعدهم .

أخبرنا أبومنصور علي بن محمد بن الحسين الدقاق ، أخبرنا محمد بن عبدالرحمن ابن العباس ، قال : حدثنا أبو نصر عبدالله بن محمد بن زياد النيسابوري قال : حدثنا محمد بن يحيى ، حدثنا ابن قتيبة ، عن عبدالله بن المثنى ، عن ثمامة ابن عبد الله ، عن أنس ، قال : (كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعيد الكلمة ثلثة لتعقل عنه) .

قال ابوبكر : حدثنا العباس بن محمد ، حدثنا يحيى ، فذكر هذا الحديث .

اخبرنا القاضي ابوبكر احمد بن الحسن الحريثي ، قال : اخبرنا ابومحمد حاجب بن احمد الطوسي ، قال : حدثنا محمد بن يحيى الذهلي ، قال : حدثنا على بن عبدالله ، قال : حدثنا سفيان ، حدثنا يحيى بن سعيد ، عن ابي بكر بن محمد بن عمر بن عبدالعزيز ، عن النزيل بن عبدالرحمن عن ابي هريرة ، قال : (سجدنا مع رسول الله ﷺ في اذا السماء انشقت) .

قال ابوعبدالله محمد بن يحيى : لا اعلم روي هذا الحديث عن يحيى بن سعيد غير ابن عيينة .

وهو عندي وهم انما رواه الناس عن يحيى ، وهذا اسناد حديث الافلاس .

اخبرنا ابونعيم الحافظ ، اخبرني محمد بن عبدالله الضبي في كتابه ، قال : سمعت يحيى بن منصور القاضي يقول : سمعت خالي عبدالله بن علي بن الجارود يقول : سمعت محمد بن سهل بن عسكر يقول : كنا عند الامام احمد بن حنبل ، فدخل محمد بن يحيى يعني الذهلي ، فقام اليه احمد وتعجب منه الناس ، ثم قال لبنيه واصحابه : اذهبوا الى ابى عبدالله فاكتبوا عنه .

اخبرنا محمد بن احمد بن رزق ، اخبرنا دعلج بن احمد ، حدثنا ابومحمد

بن الجارود ، حدثني ابوعامر النسائي الحافظ ، قال : سمعت محمد بن داود المصيصي يقول : كنا عند الأمام احمد بن حنبل وهم يذكرون الحديث،فذكر محمد بن يحيى النيسابوري حديثاً فيه ضعف ، فقال له احمد بن حنبل لاتذكر مثل هذا الحديث ، فكان محمد بن يحيى دخله خجلة، فقال له احمد : انما قلت هذا اجلالاً لك ياابا عبدالله .

واخبرنا ابن رزق،اخبرنا دعلج بن احمد،حدثنا ابومحمد بن الجارود ، قال : سمعت ابا عبدالرحيم محمد بن احمد بن الجراح الجوزجاني يقول : دخلت على الامام احمد بن حنبل ، فقال لي : تريد البصرة؟ قلت : نعم ، قال : فاذا اتيتها فالزم محمد بن يحيى ، وليكن سماعك منه فاني مارأيت خراسانياً اوقال : مارايت احداً اعلم بحديث الزهري منه ولااصح كتاباً منه .

اخبرني حمزة بن محمد بن طاهر الدقاق ، واحمد بن عبدالواحد الوكيل قال حمزة : اخبرنا وقال احمد : حدثنا علي بن عمر الحافظ،قال سمعت ابابكر النيسابوري ، يقول : سمعت ابراهيم بن هارون ، يقول : سمعت الامام احمد بن حنبل ، يقول : وذكرحديثاً من حديث الزهري ، فقال : ماقدم علينا رجل اعلم بحديث الزهري من محمد بن يحيى ، زاد احمد قال : قال لنا علي بن عمر ، قال لنا ابوبكر النيسابوري وهوعندي امام في الحديث .

اخبرني حمزة بن محمد بن طاهر، اخبرنا علي بن عمر الحافظ، قال : سمعت ابابكر النيسابوري يقول : سمعت محمد بن يحيى يقول : قال لي علي بن المديني : انت وارث الزهري .

اخبرنا محمد بن علي المقري،قال قرأنا على الحسين بن هارون الضبي، عن ابي العباس بن سعيد ، قال : حدثني احمد بن محمود بن مقاتل الهروي،

ابو الحسين ، قال : سمعت رجلا قال لمحمد بن يحيى : جودت في الزهري ، قال:في اي شيء لم اجود ؟ .

حدثت عن ابراهيم بن محمد بن يحيى المزني . قال : سمعت ابا العباس الدغولي يقول : سمعت صالحاً جزرة يقول : لماخرجت من الري قلت لفضلك عمن اكتب بنيسابور؟ قال : اذا قدمت نيسابور انظر الى شيخ بهي حسن الوجه، حسن الثياب ، راكباً حماراً ، وهو محمد بن يحيى فاكتب عنه فانه من قرنه الى قدمه فائدة ، قال : فلما قدمت نيسابور استقبلني محمد بن يحيى فعرفته بهذه الصفة فذهبت معه،وانتخبت عليه مجلساً وقرأته عليه فلما فرغت قلت له : افادني الفضل بن العباس الرازي حديثاً عنك عند الوداع لاسمعه من الشيخ ، فقال : هات،فقلت حدثكم سعيد بن عامر، قال : حدثنا شعبة ، عن عبدالله بن صبيح، عن محمد بن سيرين ، عن انس ان النبي ﷺ قال : (هذا خالي فليبين امره خاله) فقال محمد بن يحيى من ينتخب مثل هذا الانتخاب،ويقرء مثل هذه القرائة يعلم ان سعيد بن عامر لايحدث بمثل هذا الحديث ، فقال صالح : نعم حدثكم سعيد بن واصل .

قال الشيخ ابوبكر: قصد صالح امتحان محمد بن يحيى في هذا الحديث ، لينظر ايقبل التلقين ام لا؟ فوجده ضابطاً لرواياته حافظاً لاحاديثه ، محترزاً من الوهم ، بصيراً بالعلم .

اخبرنا محمد بن علي الصوري ، اخبرنا احمد بن الحسين الرازي ، قال : سمعت عبدالله بن عدي ، يقول سمعت الحسين بن الحسن بن سليمان القاضي البخاري ، يقول : سمعت عبدالله بن عبدالوهاب الخوارزمي ، يقول : سألت الامام احمد بن حنبل ، عن محمد بن يحيى ، ومحمد بن رافع ، فقال :

محمد بن يحيى احفظ ، ومحمد بن رافع اورع .

اخبرني محمد بن احمد بن يعقوب ، اخبرنا محمد بن نعيم الضبي، قال : سمعت اباعلي الحسين بن علي الحافظ ، وسأله ابوعمر الاصبهاني عن محمد بن يحيى ، وعباس بن عبدالعظيم العنبري ايهما احفظ ؟ فقال ابوعلي : عباس ابن عبدالعظيم حافظ، الا ان محمد بن يحيى اجل.

حدثوني عن فضلك الرازي انه قال : حدثني من لم يخطيء في حديث قط محمد بن يحيى الذهلي النيسابوري .

وقال علي بن المديني: كفانا محمد بن يحيى جميع حديث الزهري .

أخبرنا هبة الله بن الحسن الطبري، قال: سمعت العلاء بن محمد الروياني ومحمد بن الحسين الرازي، يقولان: سمعنا عبدالرحمن بن أبي حاتم، يقول : سمعت أبي يقول: محمد بن يحيى الذهلي امام أهل زمانه .

أخبرني محمد بن أبي الحسن ، أخبرنا عبدالله بن القاسم الهمداني باطرابلس، أخبرنا أبوعيسى عبدالرحمن بن اسماعيل المروضي بمصر، حدثنا أبوعبدالرحمن أحمد بن شعيب النسائي املاءاً، قال: محمد بن يحيى بن عبدالله النيسابوري ثقة ومأمون .

أخبرنا محمد بن علي المقرى، قال: قرأنا على الحسين بن هارون، عن ابن سعيد، قال: سمعت عبدالرحمن بن يوسف يعني ابن خراش يقول: كان محمد بن يحيى من أئمة أهل العلم .

اخبرني الحسن بن محمد الخلال، حدثنا عمر بن أحمد الواعظ، حدثنا عبدالله بن سليمان، حدثنا محمد بن يحيى النيسابوري وكان أمير المؤمنين في الحديث .

اخبرنا محمد بن احمد بن رزق، اخبرنا دعلج بن احمد، قال: سمعت احمد ابن محمد بن الازهر يقول: لمحمد بن يحيى ثمانية عشر رحلة الى البصرة، وله رحلتان الى اليمن .

وحدّثنا هنّاد بن ابراهيم النسفي ، أخبرنا محمد بن احمد بن محمد بن سليمان الحافظ ببخاري، قال: اخبرنا محمد بن عبدالله بن يوسف الشافعي، قال سمعت الحسين بن الحسن بن سفيان يعني النسري ، يقول : سمعت محمد بن يحيى الذهلي يقول : لولم أبدأ بالبصرة لم يفتني حسين الجعفي وأبو اسامة وشبابه، ولمّا دخلت البصرة استقبلني جنازة يحيى بن سعيد القطّان على باب البصرة .

أخبرني محمد بن احمد بن يعقوب . أخبرنا محمد بن نعيم، قال: سمعت أباعلي محمد بن احمد بن زيد المعدل، يقول: سمعت أبازكريا يحيى بن محمد ابن يحيى بن يحيى، يقول: دخلت على أبي في الصيف الصائف وقت القائلة وهو في بيت كتبه ، وبين يديه السراج وهو يصنّف، فقلت: يا أبت هذا وقت الصلوة ودخان هذا السراج بالنّهار، فلو نفّست على نفسك، فقال لي: يابنيّ تقول لي هذا ؟ وأنا مع رسول الله ﷺ وأصحابه والتابعين .

وقال ابونعيم : أخبرني ابومحمد بن زياد المعدل . حدّثنا أبو العباس الازهري قال : سمعت خادمة محمد بن يحيى ومحمد بن يحيى يغسل على السرير فتقول: خدمت اباعبدالله ثلثين سنة وكنت أضع له الماء فمارأيت ساقه وأنا ملك له .

اخبرنا هبة الله بن الحسن الطبري، اخبرنا عبدالله بن محمد بن علي بن زياد النيسابوري ، قال : أخبرنا ابوحامد احمد بن محمد بن الحسين الشرقي

الحافظ، قال: سمعت اباعمرو الخفاف غيرمرة يقول: رأيـت محمد بن يحيى الذهلي في النوم فقلت: ياأباعبدالله مافعل بك ربك؟ قال: غفرلي، قلت: فمافعل علمك؟ قال: كتب بماء الذهب ورفع في عليين.

أخبرنا السمسار، اخبرنا الصفار، حدّثنا ابن قانـع أنّ محمد بن يحيى النيسابوري مات في سنة اثنتيـن وخمسين ومأتيـن، قال ابن قانع: وقيل سنة ست وخمسين.

أخبرني الحسين بن علي الطناجيرى، حدّثنا عمر بن أحمد الواعظ، قال: سمعت عبدالله بن محمد بن زياد النيسابوري يقول: مات محمد بن يحيى النيسابوري سنة سبع وخمسين ومأتين.

وهذه الاقوال وهم، والصواب ماأخبرنا هبة الله بن الحسن الطبري عن محمد بن نعيم، قال: سمعت عبدالله بن محمد النيسابوري يقول: سمعت اباحامد الشرقي يقول: مات محمد بن يحيى الذهلي سنة ثمان وخمسين ومأتين.

قال الشيخ أبوبكر: وبلغني أنّ وفاته كانت في احد الربيعين من السنة وقد بلغ ستاً وثمانين سنة [1].

[ترجمه ذهلى درتهذيب ذهبى]

[وابوعبدالله شمس الدين محمد بن احمد ذهبى در كتاب (تذهيب التهذيب) گفته :]

محمد بن يحيى بن عبدالله بن خالد بن فارس بن ذويب الذهلي ابوعبدالله النيسابوري الحافظ أحد الاعلام.

(۱) تاريخ بغداد ج۳ ص۴۱۵ .

عن عبدالرحمن بن‌مهدي، وعلي بن‌عاصم، ويزيد بن‌هارون وأبي داود ، وعبدالرزاق، والفريابي ، وهاشم بن‌قاسم ، ويعقوب بن‌ابراهيم بن‌سعد، وبشر ابن عمر الزهراني، وأبي‌جعفر بن‌عون، ومسلم بن‌قتيبة ، وعبدالصمد بن عبد الوارث وخلائق .

وله رحلة واسعة .

وعنه البخاري والاربعة وسعيد بن أبي‌مريم، وسعيد بن‌منصور وأبوجعفر النفيلي، وهم من شيوخه، وأحمد بن‌سلمة ، وصالح جزرة، وأبوحاتم، وابن خزيمة، وأبوعوانة، ومحمد بن‌عبدالرحمن‌الدغولي، وابنه يحيى‌الشهيد، وأبو علي الميداني، وابوبكر بن‌زياد النيسابوري، وحاجب بن‌احمدالطوسي، وأمم سواهم .

وقد روى عنه البخاري في الصحيح أحاديث عدة لكنه يدّلسه ، فتارة يقول: حدّثنا محمد، وتارة يقول: حدّثنا محمدبن‌عبدالله، وتارة يقول: حدثنا محمد بن‌خالد .

قال محمد بن‌سهل: كنا عند احمد بن حنبل فدخل محمد ابن يحيى فقام اليه احمد وتعجّب منه الناس، ثم قال لبنيه وأصحابه: اذهبوا الى أبي عبدالله واكتبوا عنه .

وعن احمد بن‌حنبل قال: مارأيت خراسانياً أعلم بحديث الزهري منه ، ولاأصحّ كتاباً منه .

وقال محمد بن‌داود المصيصي: كنا عند احمد بن‌حنبل وهم يتذاكرون ، فذكر محمد بن‌يحيى النيسابوري حديثاً فيه ضعف، فقال له احمد بن‌حنبل : لاتذكر مثل هذا فكأن محمداً دخله خجلة، فقال احمد: انما قلت هذا اجلالا

لك ياباعبدالله .

وقال ابراهيم بن‌هاني عن احمد: ماقدم علينا رجل أعلم بحديث الزهري من محمد بن‌يحيى .

وقال أبوعمرو احمد بن‌المبارك المستملي: أتيت احمد بن‌حنبل، فقال‌لي من اين؟ قلت: من نيسابور، قال: محمد بن‌يحيى له مجلس؟ قلت: نعم، قال: لوأن محمد بن يحيى عندنا لجعلناه اماماً في الحديث، سمعها زنجويه اللباد ابن أبي‌عمر المستملي، وزاد قال المستملي: سمعت محمد بن‌يحيى يقول: قد جعلت احمد فيمابيني وبين ربي عزوجل .

وقال سعيد بن‌منصور لابن‌معين: لم لم‌تجمع حديث الزهري ؟ قال: قد كفانا محمد بن‌يحيى وجمع حديث الزهري .

وقال ابوقريش الحافظ: كنت عند أبي زرعة فجاء مسلم فجلس ساعة وتذاكرا فلما ان قام قلت: هذا جمع أربعة آلاف حديث في الصحيح، قال: فلم ترك الباقي ، ثم قال : ليس لهذا عقل ، لو دارى محمد بن يحيى لصار رجلا .

وقال يحيى بن‌محمد: سمعت أبي يقول: اذا روى عن المحدث رجلان ارتفع عنه اسم الجهالة ودخلت على أبي وقت القائلة في الصيف وهو في بيت كتبه وبين يديه السراج وهويصنّف، فقلت: ياأبت في هذا الوقت ودخان هذا السراج فلو نفّست عن نفسك، فقال: يابني تقول لي هذا؟ وأنا مع رسول الله ﷺ وأصحابه والتابعين .

قال ابوحاتم الرازي: محمدبن‌يحيى امام أهل زمانه ثقة .

وقال النسائي: ثقة، مأمون .

وقال ابوبكر بن أبي داود: حدّثنا محمد بن يحيى النيسابوري وكان امير المؤمنين في الحديث .

وقال محمد بن الأزهر : لمحمد بن يحيى ثمانية عشر رحلة الى البصرة ورحلتان الى اليمن .

وعن الذهلي قال: لما دخلت البصرة استقبلني جنازة يحيى بن سعيد القطان على باب البصرة .

وقالت امة لمحمد بن يحيى : خدمته ثلاثين سنة فما رأيت ساقه قط .

وقال أبوحامد بن الشرقي: سمعت أباعمرو الخفّاف يقول: رأيت محمد ابن يحيى الذهلي في النوم ، فقلت : مافعل الله بك ؟ قال: غفر لي ، قلت: فما فعل علمك ؟ قال :كتب بماء الذهب ورفع في عليين .

قال ابن الشرقي ، وجماعة : مات سنة ثمان وخمسين ومائتين وبلغ ستّاً وثمانين سنة .

قلت : قال أبوبكر الجارودي : بلغني أن محمد بن يحيى كان في مجلس يحيى ابن يحيى ، فنظر علي بن مسلمة اللبقي الى حسن خطه وتقييده، فقال: يابني ألا أنصحك ؟ ان أبازكريا يحدثك عن سفيان بن عيينة وهو حي بمكة، وعن وكيع وهو حي بالكوفة، وعن يحيى بن سعيد القطان وهو حي بالبصرة، فاخرج في طلب العلم فعمل فيه قوله وتأهّب للخروج فقدم اصبهان ، فأقام بها أياماً وسمع من عبدالرحمن بن مهدي ، والحسين بن حفص ، ثم خرج الى البصرة، وقدمات يحيى بن سعيد فأكثر المقام بها وكتب عن أبي داود الطيالسي.

وقال الحسين بن الحسن : سمعت محمد بن يحيى يقول : رحلت ثلاث رحلات ، وأنفقت على العلم مأة وخمسين ألفاً .

وقال ابن خزيمة : حدثنا محمد بن يحيى الذهلي امام أهل عصره أسكنه الله جنته مع حبيبه .

وقال السلمي عن الدارقطني قال: من أحب أن يعرف قصور علمه عن علم السلف فلينظر في علم حديث الزهري لمحمد بن يحيى .

وقال ابن خزيمة: سمعت الذهلي يقول: لم يرو أحد عن الزهري الا أخطأ في حديثه غير مالك .

وقال أبوعبدالله الحاكم في تاريخه : أنبأنا أبوالحسين محمد بن يعقوب، حدثنا الحسين بن حسن القاضي بأنطاكية، حدثنا محمد بن عبدالله بن عبدالحكم، حدّثنا سعيد بن مريم ، أخبرني محمد بن يحيى، عن عبدالرزاق، عن معمّر عن الزهري، عن عروة، عن عائشة: أن فاطمة والعباس أتيا أبابكر يطلبان أرض النبي صلى الله عليه وسلم من فدك وسهمه من خيبر ، فقال أبوبكر : سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول : لانورّث ، ماتركنا صدقة .

قال يعقوب بن محمد الصيدلاني : مات الذهلي يوم الاثنين لاربع بقين من ربيع الاول .

قلت: مسند الزهري لمحمد بن يحيى في مجلّدين، قال محمد ابن يحيى: قال لي علي بن المديني : أنت ولدت للزهري [1].

ـ ترجمه ذهلي در سير النبلاء ـ

[ونيز علاّمه ذهبي در كتاب (سير النبلاء) گفته :]

(۱) تذهيب التهذيب ج۳ ص۸۸ ـ مخطوط ـ

محمد بن يحيى بن عبدالله ابن خالد بن فارس بن ذويب الامام العلاّمة الحافظ البارع شيخ الاسلام وعالم أهل المشرق، وامام أهل الحديث بخراسان أبوعبدالله الذهلي مولاهم النيسابوري .

مولده سنة بضع وسبعين ومأة، وسمع من الحفصين : حفص ابن عبدالله وحفص بن عبدالرحمن ، والحسين بن الوليد ، وعلي بن ابراهيم البناني ، ومكي بن ابراهيم ، وعلي بن الحسين بن شقيق بنيسابور ، وارتحل في سنة سبع وتسعين سنة موت وكيع، فكتب بالري عن يحيى بن الضريس، وطبقته وكتب باصبهان عن عبدالرحمن بن مهدي كذا قال الحاكم، وأحسبه لقيه بالبصرة فانه يقول : قدمت البصرة فاستقبلني جنازة يحيى بن سعيد القطان، وكانت في صفر من سنة ثمان ، وعاش بعده عبدالرحمن خمسة أشهر فأكثر عنه وهو أقدم شيخ له وأجلّهم .

وسمع بها من محمد بن بكر البرساني ، وأبي داود الطيالسي ، ووهب بن جرير، وأبي علي الحنفي ، وأبي عامر العقدي ، وسعيد بن عامر، وصفوان بن عيسى ، وابي عاصم ، وحبان بن هلال ، وطبقتهم .

وبالكوفة من اسباط بن محمد، وعمرو بن محمد بن العنقزي، ويعلى بن عبيد، ومحمد اخيه، وجعفر بن عون ، ومحاضر بن المورع ، وعبيدالله بن موسى ، وأبي بدر السكوني ، وعدة .

وبواسط من مؤيد ابن هارون ، وعلي بن عاصم ، وعدة .

وببغداد من أبي النصر ، والاسود ابن عامر ، ويعقوب بن ابراهيم ، والوقدي ، وخلق .

وبمكة من أبي عبد الرحمن المقري ، وطبقته .

وبالمدينة من عبد الملك بن الماجشون ، وعبد الله بن نافع ، وعدة .

وباليمن من عبد الرزاق فأكثر ، وابراهيم ابن حكم بن ابان ، وعبد الله بن الوليد ، ويزيد بن أبي حكيم ، واسماعيل ابن عبد الكريم .

وبمصر من عمروبن أبي سلمة ، ويحيى بن حسان ، وسعيد بن أبي‌مريم، وأبي صالح .

وبالشام من الفريابي ، والهيثم بن جميل ، وأبي مسهر ، وأبي اليمان ، وعلي بن عياش .

وبالجزيرة من عمرو بن خالد ، والنفيلي ، وخلق كثير من هذا الجيل .

وكتب العالي والنازل ، وكان بحراً لايكدره الدلاء جمع علم الزهري . وصنفه ، وجوده ، من اجل ذلك يقال له الزهري ، ويقال له الذهلي ، وأنتهت اليه رياسة العلم والعظمة والسودد ببلده ، كانت له جلالة عجيبة بنيسابور من نوع جلالة الامام احمد ببغداد، ومالك بالمدينة .

روى عنه خلائق : منهم الائمة سعيد ابن أبي مريم ، وابو جعفر النفيلي ، وعبدالله بن صالح ، وعمروبن خالد، وهؤلاء من شيوخه ، ومحمود بن غيلان، ومحمدبن سهل بن عسكر، ومحمدبن اسماعيل البخاري ، ويدلسه كثيراً لايقول: محمد بن يحيى ، بل يقول : محمد فقط ، أومحمد بن خالد، أومحمد بن عبد الله ، ينسبه الى الجد ويعمي أسمه لمكان الواقع بينهما غفر الله لهما .

وممن روى عنه سعيد بن منصور صاحب السنن وهو اكبر منه ، ومحمد بن اسحاق الصاغاني ، وابوزرعة ، وابو حاتم ، ومحمد ابن عوف الطائي ، وأبو عيسى الترمذي ، وابن ماجة ، والنسائي في سننهم ، وامام الائمة ابن خزيمة ، وأبو العبّاس السراج ، وأبو حامد بن الشرقي ، ومكّي بن عبدان ،

وأبوحامد بن بلال، ومحمد بن الحسين القطان ، وحاجب بن احمد الطوسي أحد الضعفاء ، ومحمّد بن عبد الرحمن الدغولي ، وأبو عوانة ، وأبو عليّ الميداني ، وأبو بكر بن زياد النيسابوري ، وخلق كثير ، وأكثرعنه مسلم ، ثم فسد مابينهما ، فامتنع من الرواية عنه ، فماضره ذلك عند الله .

قال ابن أبي حاتم كتب عنه أبي بالري وقال : ثقة ، ثمّ قال عبد الرحمن هو امام من أئمة المسلمين .

وقال أبو نصر الكلاباذي روى عنه البخاري فقال مرّة : نامحمد ، وقال مرّة : نامحمّد بن عبد الله نسبه الى جدّه ، وقال مرّة : انبأنا محمد بن خالد ولم يصرح به .

وقال الخطيب :كان أحد الأئمة العارفين والحفاظ المتقين ، صنف حديث الزهري وجوده وكان أحمد بن حنبل يثني عليه وينشر فضله .

قال الحاكم : سمعت ابا عبد الله محمد بن يعقوب يقول : رأيت جنازة محمد بن يحيى والناس يعدون بين يديها وخلفها ولي ثمان سنين .

وقال محمد بن صالح بن هاني : سمعت محمد بن النصر الجارودي يقول : بلغني انّ محمّد بن يحيى كان يكتب في مجلس يحيى بن يحيى ، فنظر علي بن مسلمة اللبقي الى حسن خطه وتقييده ، فقال له : يابني الانصحك؟ ان ابازكريا يحدثك عن سفيان بن عيينة وهوحي بمكة ، وعن وكيع وهوحي بالكوفة ، وعن يحيى بن سعيد وجماعة احياء بالبصرة ، وعن عبد الرحمن بن مهدي وهوحي باصبهان،فاخرج في طلب العلم ولاتضع ايامك، فعمل فيه قوله، فخرج الى اصبهان ، فسمع من عبد الرحمن بن مهدي ، والحسين بن حفص، ثم دخل البصرة ، وقد مات يحيى ، فكتب عن ابي داود واقرانه ، واكثربها

المقام حتى مات سفيان بن عيينة ، قلت : ماكان يمكنه لقائه فان سفيان مات في وسط السنة ، ولاكان يمكنه المسير الى مكة الامع الوفد ، واما وكيع فمات قبل ان يتحرك الذهلي من بلده ، قال : فخرج الى اليمن واكثر عن عبدالرزاق واقرانه ، ثم رجع وحج وذهب الى مصر ثم الشام ، وبارك الله له في علمه ، حتى صار امام عصره .

قال ابوالعباس الدغولي : سمعت صالح بن محمد الحافظ يقول :دخلت الري وكان فضلك يذاكرني حديث شعبة ، فألقى علي لشعبة، عن عبد الله بن صبيح ، عن ابن سيرين ، عن انس ، قال :قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (هذا خالي فليرى امرؤ خاله) فلم احفظ ، فقال فضلك : انـا افيدك اذا دخلت نيسابور ترى شيخاً حسن الشيب، حسن الوجه ، راكب حمار مصري،حسن اللباس،فاذا رأيته فاعلم انه محمد بن يحيى فسئله عن هذا،فهو عنده عن سعيد ابن واصل،عن شعبة ، فلما دخلت نيسابور استقبلني شيخ بهذاالوصف ، فقلت يشبه ان يكون فسألت عنه فقالوا: هومحمد بن يحيى فتبعته الى ان نزل فسلمت عليه واخبرته بقصدي اياه فنزلت في مسجده وكتبت مجلساً من اصوله فلما خرج وصلى قرأته عليه ثم قلت: حدثكم سعيد بن عامر عن شعبة فذكر الحديث، فقال لي : يافتى من ينتخب هذا الانتخاب ، ويقرأ هذه القراءة يعلم ان سعيد ابن عامر لايحدث عن شعبة مثل هذا الحديث فقلت : نعم ايها الشيخ حدثكم سعيد ابن واصل ؟ فقال : نعم .

قال ابو عمرو احمد بن نصر الخفاف : رأيت محمد بن يحيى بعد وفاته فقلت : مافعل الله بك ؟ قال : غفرلي ، قلت : فما فعل بحديثك ؟ قال : كتبت بماء الذهب ، ورفعت في عليين .

قال ابو حامد بن الشرقي : سمعت اباعمرو المستملي يقول : دفنت من كتب محمد بن يحيى بعد وفاته الفي جزء [1] .

وايضاً في سير النبلاء بعد بيان حال جده فارس .

الدغولي[2]، سمعت محمد بن يحيى قال : لما رحلت بابني الى العراق صحبني جماعة من العرب ، فسألوني اي حديث عند احمد بن حنبل اغرب؟ فكنت اقول : اذا دخلنا عليه سألته عن حديث تستفيدونه ، فلما دخلنا سألته عن حديث يحيى بن سعيد،عن عثمان ابن غياث ، عن ابن بريدة ، عن يحيى بن يعمر ، عن ابن عمر ، عن عمر ، حديث الايمان فقال : ياابا عبد الله ليس هو عندي عن يحيى بن سعيد ، فخجلت وقمنا ، فاخذت اصحابنا يقولون : انـه ذكر الحديث غير مرة ثم لم يعرفه احمد ، وانا ساكت لااجيبهم قال : ثـم قدمنا بغداد ، فدخلنا على احمد ، فرحب بناوسأل عنا ، ثم قال : اخبرني ياابا عبد الله أي حديث استفدت عن مسدد عن يحيى بن سعيد ؟ ثم اخرج كتابه واملى علينا ، فسكت محمد بن يحيى ولم يقل سألناك عنه،وتعجب اصحابهمن صبره ، قال فاخبر احمد بأنه كان سأله عن الحديث قبل خروجه الى البصرة ، فكان ابو عبد الله اذا ذكره يقول : محمد بن يحيى العاقل .

قال أبو العباس الازهري: سمعت خادمة محمد بن يحيى وهوعلىالسرير يغسل ، تقول : خدمته ثلثين سنة وكنت أضع له الماء فما رأيت ساقه قط وأنا ملك له .

قال الحاكم : سمعت أبا علي محمد بن أحمد بن زيد المعدل ، يقول :

---

(١) سير النبلاء ج ٧ ص٣٧٧ ـ مخطوط ـ

(٢) الدغولي هومحمدبن عبد الرحمن السرخسي ، ابوالعباس الحافظالمتوفى٣٢٥

سمعت يحيى بن الذهلي ، يقول : دخلت على أبي في الصيف الصائف وقت القائلة وهو في بيت كتبه وبين يديه السراج وهو يصنف ، فقلت : ياأبت هذا وقت الصلوة،ودخان هذا السراج بالنهار، فلو نفّست عن نفسك قال : يـا بني تقول لي : هذا ؟ وأنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وأصحابهوالتابعين .

وسمعت يحيى بن منصور القاضي، سمعت خاليعبدالله بن علويه،سمعت محمد بن سهل بن عسكر، يقول :كنا عند أحمد بن حنبل اذ دخل عليهمحمد ابن يحيى ، فقام اليه وقرب مجلسه ، وأمر بنيه وأصحابه أن يكتبوا عنه .

زنجوية بن محمد ، سمعت أبـا عمرو المستملي يقول : أتيت أحمد بـن حنبل ، فقال : من أين أتيت ؟ قلت : من نيسابور ، قال : أبوعبدالله محمد بن يحيى له مجلس ؟ قلت : نعم ، قال : لو انه عندنا لجعلناه اماماً في الحديث، ثم ذكرت محمد بن رافع فقال : من محمد بن رافع ؟ ثم سكت ساعة ، ثم قال : لعل الذي كان معنا عند عبدالرزاق ؟ قلت : نعم .

قال محمد بن سعيد بن منصور: أنبأ أبي قلت ليحيى بن معين:لم لانجمع حديث الزهري ؟ فقال :كفانا محمد بن يحيى ذلك .

قال زنجوية بن محمد :كنت أسمع مشايخنا يقولون : الحديث الذي لا يعرفه محمد بن يحيى لايعبأ به .

وقال أبو القريش الحافظ :كنت عند أبي زرعـة فجاء مسلم بن الحجاج فسلّم عليه وجلس ساعة وتذاكرا فلما أن قام قلت له : هذا جمع أربعة آلاف حديث في الصحيح ، قال : فلمن ترك الباقي ؟ ثم قال : هذا ليس له عقل ، لو داری محمد بن يحيى لصار رجلا .

الحاكم أنبأنا أبوعلي الحافظ ، أنبأ محمد بن اسحق ، أنبأ أبوعبدالرحيم

الجوزجاني ، قال: قلت لاحمد بن حنبل: اني اريد البصرة وقد عرفت أصحاب الحديث ومابينهم ، فقال : اذا قدمت فسل عن محمد بن يحيى النيسابوري ، فاذا رأيته فألزمه ، ثم قال : ماقدم علينا أحد أعلم بحديث الزهري منه .

قال ابن أبي حاتم : كتب أبي عن محمد بن يحيى بالري وهو ثقة، صدوق امام أئمة المسلمين، وثقه أبي وسمعته يقول: هو امام أهل زمانه . وقال النسائي: ثقة مأمون .

وقال ابن أبي داود : أنبأ محمد بن يحيى و كان أمير المؤمنين في الحديث[1].

وأيضاً في سير النبلاء : أبو بكر النيسابوري ، سمعت محمد بن يحيى يقول : قال لي علي بن المديني أنت وارث الزهري .

قال السلمي : سألت الدارقطني من يقدم من محمد بن يحيى وعبدالله بن عبدالرحمن السمرقندي ؟ فقال : محمد بن يحيى، ومن أحب أن ينظر ويعرف قصور علمه عن علم السلف فلينظر في علل حديث الزهري لمحمد بن يحيى.

وقال النسائي : ثقة ، مأمون .

وقال امام الائمة ابن خزيمة: أنبأ محمد بن يحيى الذهلي امام عصره أسكنه الله جنته مع حبيبه .

وقد سئل صالح جزرة عن محمد بن يحيى الذهلي ؟ فقال : مافي الدنيا أحمق ممن يسأل عن محمد بن يحيى :

قال ابن الشرقي : ماأخرجت خراسان مثل محمد بن يحيى، ثم قال: مات

---

(١) سير النبلاء ج٧ ـ مخطوط .

في سنة ثمان وخمسين ومأتين ، زادغيره: في ربيع الأول ، وبخط أبي عمرو والمستملي عاش ستاً وثمانين سنة .

وقال أبوأحمد علي بن محمد المروزي: سمعت محمد بن موسى الباشاني يقول: مات الذهلي يوم الثلاثاء لثلاث بقين من ربيع الآخر سنة ثمان وخمسين.

وقال يعقوب بن محمد الصيدلاني : يـوم الاثنين لاربع بقين من ربيع الاول[1].

« ترجمه ذهلى در عبر وكاشف ذهبى »

[ونيز ابوعبدالله محمدبن احمد الذهبى در (عبر في خبرمن غبر)در وقايع سنة ثمان وخمسين ومأتين گفته:]

وفيها محمد بن يحيى بن عبدالله بن خـالد بن فارس أبـوعبدالله الذهلي النيسابوري أحد الائمة الاعلام ، سمع عبد الرحمن ابن مهدي وطبقته ، قـال أبوحاتم : كان امام أهل زمانه ، قال أبو بكر بن أبي داود : هو أمير المؤمنين في الحديث[2].

[ونيز ذهبى در (كاشف گفته) :]

محمد بن يحيى بن عبدالله بن خالد بن فارس الذهلي أبوعبدالله النيسابوري الحافظ ، عن ابن مهدي، وعبدالرزاق ، وعنه البخاري، والاربعة، وابن خزيمة وأبوعوانة ، وأبوعلي الميداني ، ولايكاد البخاري يفصح باسمه (الذهلي) لما وقـع بينهما .

(۱) سير النبلاء ج۷ ـ مخطوط .

(۲) عبر في خبرمن غبرص۱۰۱ ـ مخطوط .

قال ابن داود : حدثنا محمد بن يحيى، وكان أمير المؤمنين في الحديث.
وقال أبوحاتم : هو امام أهل زمانه .
توفي سنة ٢٥٨ وله ست وثمانون سنة[١].

« ترجمه ذهلي در انساب سمعاني »

[وابوسعد عبدالكريم بن محمد المروزي الشافعي در (انساب) در نسبت زهري گفته:]

وأما الامام أبوعبدالله محمد بن يحيى بن خالد الذهلي امام أهل نيسابور في عصره ، ورئيس العلماء ومقدمهم ، لقب بالزهري لجمعه الزهريات وهي أحاديث محمد بن مسلم بن شهاب الزهري[٢].

« ترجمه ذهلي در تراجم الحفاظ بدخشاني »

[وميرزا محمد بن معتمد خان بدخشاني در (تراجم الحفاظ) كه از (انساب سمعاني) مستخرج نموده گفته :]

محمد بن يحيى بن عبدالله بن خالد الذهلي النيسابوري أحد الائمة . ذكره في نسبة الزهري وقد مرتحقيقها في ترجمة الامام أبي بكرمحمدبن‌مسلم ابن عبيدالله بن شهاب ، فقال :

وأما الامام أبوعبدالله محمد بن يحيى بن عبدالله بن خالد الذهلي امام أهل نيسابور في عصره ، ورئيس العلماء ومقدمهم ، لقب بالزهري لجمعه

(١) كاشف ذهبي ص١٦٠ ـ مخطوط .
(٢) الانساب ج٦ ص٣٥١ ط‌حيدر آباد‌الدكن .

الزهريات ، وهي أحاديث محمد بن مسلم بن شهاب الزهري انتهى، ولم يزد على هذا ، ولم يؤرخ وفاته .

قلت : كانت وفاته في سنة ثمان وخمسين ومأتين ، أرخها غير واحد،وكان له يوم مات ست وثمانون سنة ، وهو من كبار الحفاظ الثقات الاثبات، وأجلة شيوخ البخاري ، وأبي داود ، والترمذي ، والنسائي ، وابن ماجة ، وقد لقى عبدالرحمن بن مهدي ، وأبا داود الطيالسي ، وعبدالرزاق،وعفان ، ومن بعدهم فسمع منهم .

وانما اقتصر أبوسعد من ترجمته على هذا القدر لشهرتها، وقدذكره الذهبي وابن ناصر الدين في طبقات الحفاظ[1] .

« ترجمة ذهلى در مرآة الجنان يافعى »

[وابومحمد عبدالله بن اسعدبن على اليمنى المعروف باليافعى در (مرآة الجنان) در وقايع سنة ثمان وخمسين ومأتين گفته:]

وفيها الامام الحافظ أحد الاعلام محمد بن يحيى الذهلي النيسابوري . سمع عبدالرحمن بن مهدي وطبقته وأكثر الترحال ، وصنف التصانيف وكان الامام أحمد يجله ويعظمه ، وقال أبوحاتم : كان امام أهل زمانه[2].

« ترجمة ذهلى از سيوطى »

[وجلال الدين سيوطى در (طبقات الحفاظ) مختصر تذكرة الحفاظ

(۱) تراجم الحفاظ ص۱۷۰ ـ مخطوط .

(۲) مرآة الجنان ج۲ ص۱۶۹ طدائرة المعارف النظامية في حيدر آباد الدكن سنة۱۳۳۸ .

ذهبى گفته:]

محمد بن يحيى بن عبدالله الذهلي النيسابوري الحافظ روى عن أحمد ، واسحاق ، وابن المديني ، وعفان ، وخلق ، وعنه البخاري والاربعة، وخلق.

قال أبو بكر بن أبي داود : كان أمير المؤمنين في الحديث .

وقال الخطيب كان أحد الأئمة العارفين ، والحفاظ المتقنين ، والثقات المأمونين ، صنف حديث الزهري وجوده ، وكان أحمد بن حنبل يثني عليه ويشكر فعله ، مات سنة ثمان وخمسين ومأتين، وقيل سنة اثنتين وخمسين[1].

« حافظ ابو بكر اعين نيز بخارىرا قدح كرده »

[وحافظ ابو بكر اعين هم بخارىرا بسبب مسئلهٔ لفظ مقدوح ومجروح مى‌دانست ، واز اعتماد ووثوق بكنار مى‌انداخت.]

[ذهبى‌در (سير النبلاء) بترجمهٔ على بن حجر گفته :]

قال الحافظ أبو بكر الاعين : مشايخ خراسان ثلثة: قتيبة ، وعلي بن حجر ومحمد بن مهران الرازي ، ورجالها أربعة: عبدالله بن عبدالرحمن السمرقندي ومحمد بن اسماعيل البخاري قبل أن يظهر منه ماظهر، ومحمد بن يحيى، وأبو زرعة[2].

[از اين عبارت واضح است كه حافظ ابو بكر اعين گفته است كه مشايخ خراسان سه كس‌اند : قتيبة ، وعلى بن حجر،ومحمد بن مهران رازى، ورجال خراسان‌چهار كس‌اند: عبدالله بن‌عبدالرحمن‌سمرقندى

(۱) طبقات الحفاظ سيوطي ص۲۳٤ .

(۲) سير النبلاء ج۷ ص۲۵۲ ـ مخطوط .

ومحمد بن اسماعیل بخاری قبل از اینکه ظاهرشود از او آنچه ظاهر
ومحمد بن یحیی ، وابو زرعه .

پس بنهایت ظهور ثابت میشودکه نزد ابو بکر اعین بخاری بعد
از آنکه ظاهرشد از او آنچه ظاهر شد از مدح وقبول ومعدود شدن
از رجال فحول برکنار افتاد.]

« بخاری از جهت مسئله لفظ نزد ابن حنبل نیز مقدوح است »

[وذهبی در (سیر النبلاء)بعد نقل این‌عبارت از ابو بکر اعین گفته:]
قلت : هذه دقة من الاعين ، والذي ظهرمن محمد أمرخفيف من المسائل
التي اختلف فيها الائمة في القول في القرآن وتسمى مسئلة أفعال التالين .
فجمهور الائمة والسلف والخلف على ان القرآن كلام الله منزل غير
مخلوق ، وبهذا ندين الله تعالى ، ونبدع من خالف ذلك .
وذهبت الجهمية ، والمعتزلة ، والمأمون ، وأحمد بن أبي دؤاد القاضي،
وخلق‌من المتكلمين، والرافضة الى‌ان القرآن‌كلام الله المنزل مخلوق،وقالوا:
الله خالق‌كل شيء ، والقرآن شيء ، وقالوا : الله تعالى يوصف بأنه متكلم .
وجرت محنة القرآن ، وعظم البلاء ، وضرب أحمد بن حنبل بالسياط
ليقول ذلك ، تسأل الله تعالى السلامة في الدين .
ثم نشأت طائفة فقالوا: كلام الله تعالى منزل غيرمخلوق ، ولكن ألفاظنا به
مخلوقة يعنون لفظهم وأصواتهم به وكتابتهم له ونحو ذلك ، وهم حسين
الكرابيسي ومن تبعه ، فأنكر ذلك الامام أحمد وأئمة الحديث ، وبالغ الامام
أحمد في الحط عليهم ، وثبت عنه انه قال : اللفظية جهمية ، وقال : من قال

لفظي بالقرآن مخلوق فهوجهمي ، وقال : من قال لفظي بالقرآن غير مخلوق فهومبتدع،وسد باب الخوض فيهذا، وقال أيضاً: من قال لفظي بالقرآنمخلوق يريد به القرآن فهوجهمي .

وقالت طائفة : القرآن محدث ،كداود الظاهري ومن تبعه ، فبدعهم الامام أحمد وأنكر ذلك،وثبت على الجزم بأن القرآن كلام الله تعالى غير مخلوق، وانه من علم الله تعالى ، وكفر من قال بخلقه ، وبدعّ من قال بحدوثه ، وبدع من قال لفظي بالقرآن قديم ، ولم يأت عنه ولا عن السلف القول بأن القرآن قديم ،ما تفوه أحد منهم بهذا ، فقولنا قديم من العبارات المحدثة المبتدعة ،كما ان قولنا محدث بدعة .

وأما البخاري فكان من كبار الائمة الاذكياء فقال : ماقلت : ألفاظنا بالقرآن مخلوقة وانما حركاتهم وأصواتهم وافعالهم مخلوقة، والقرآن المسموع المتلو الملفوظ المكتوب في المصاحف كلام الله تعالى غير مخلوق،وصنف في ذلك كتاب (أفعال العباد) مجلد فأنكر عليه طائفة مافهموا مرامه ، كالذهلي وأبي زرعة وأبي حاتم ، وأبي بكر الاعين وغيرهم .

ثم ظهر بعد ذلك مقالة الكلامية والاشعرية ، وقالوا : القرآن معنى قائم بالنفس ، وانما هذا المنزل حكايته وعبادته ودال عليه ، وقالوا : هذا المتلو معدود متعاقب ، وكلام الله تعالى لايجوز عليه التعاقب ولا التعدد بل هو شيء واحد قائم بالذات المقدسة واتسع المقال في ذلك ولزم منه امور وألوان تركها والله من حسن الايمان وبالله تعالى نتأيد[1].

---

(١) سير النبلاء ج٧ ص٢٥٣ .

[از صدر این عبارت ظاهر است که ذهبی این تقیید ابو بکر اعین را محض دقت وتشدید وامی نماید ، وارشاد می فرماید که آنچه ظاهر شد از محمد بن اسماعیل بخاری امری خفیف بود از جمله مسائلی که اختلاف کرده اند در آن ائمه ، واین استخفاف واستضعاف حسب افادات اسلاف سنیه محض اعتساف است ، زیرا که سابقاً دانستی که ذهلی مذهب بخاری را نهایت شنیع وفظیع دانسته که لفظیّه را بدتر از جهمیه قرار داده .

واز عبارت خود ذهبی أعني قوله : (فأنكر ذلك الامام أحمد وأئمة الحديث الخ) ظاهر است که مذهب این طائفه که میگفتند : کلام الله منزل غیرمخلوق است، لکن الفاظ بالقرآن مخلوق است، ومرادشان از این لفظشان واصواتشان بقرآن وکتابتشان برای قرآن بود ، واین طائفهٔ حسین کرابیسی واتباعشان بودند، منکر وباطل بود که امام احمد ابن حنبل ودیگر ائمه حدیث انکار آن کردند ، وامام احمد بن حنبل مبالغه در عیب وذمشان فرموده ، وثابت شده است که احمد بن حنبل فرموده است : که لفظیه جهمیه‌اند، ونیز فرموده است: که کسیکه گفت لفظ من بقرآن مخلوق است پس او جهمی است ، وچون مذهب بخاری ومذهب حسین کرابیسی یکی است ، یعنی بخاری هم قائل است بآنکه لفظ بقرآن مخلوق است کماسبق التصريح به ونقله الذهبي بنفسه في سير النبلاء عن الذهلي .

پس بخاری هم نزد امام احمد بن حنبل مورد این تشنیعات وتغلیظات باشد ومبالغه احمد بن حنبل در عیب وارزاء قائل این قول بربخاری

هم منطبق باشد .

وحسب افاده آن امام نحریر بخاری جهمی باشد وجهمیه کافرند کما سبق .]

[ونیز ذهبی در (میزان الاعتدال) گفته:]

الحسين بن علي الكرابيسي الفقيه، سمع اسحق الازرق ، ومعن بن عيسى وشبابة،وطبقتهم ، وعنه عبيد بن محمد البزار ، ومحمد بن علي ، وله تصانيف قال الازدي : ساقط لايرجع الى قوله .

وقال الخطيب : حديثه يعزّ جداً لان احمد بن حنبل كان يتكلم فيه بسبب مسئلة اللفظ ، وهو أيضاً كان يتكلم في أحمد فتجنب الناس الاخذ عنه ، ولما بلغ يحيى بن معين انه يتكلم في أحمد بن حنبل لعنه ، وقال ما احوجه أن يضرب وقد سمع الكرابيسي من معن بن عيسى والطبقة [1].

[از این عبارت ظاهر است که أحمد بن حنبل در حسین کرابیسي بسبب مسئله لفظ قدح وجرح نموده ، وأوهم در امام احمد بن حنبل تکلم کرده ، وباین‌سبب‌مردم از أخذ حدیث‌أو احتراز کردند ، وچون یحیی بن معین‌شنید که کرابیسي تکلم میکند در أحمد بن حنبل بمزید تدین وحمایت وسوزش قلب کرابیسي را بلعن نواخت واو راحسب افادۀ حضرات در بارۀ لعن بزمرۀ کفار وملاحدۀ اشرار انداخت ـ ونیز او را لائق ضرب وایجاع واهانت وایلام دانست ، واز جملۀ اعلام أهل اسلام که تعظیمشان لازم است خارج ساخت .

پس بخاري هم نزد احمد بن حنبل واتباع او مقدوح ومجروح

(1) میزان الاعتدال ج1 ص544 .

وملوم ومذموم باشد .]

[ونیز ذهبي در(سير النبلاء) گفته :]

الكرابيسي العلامة فقيه بغداد ، أبو علي الحسين بن علي بن يزيد البغدادي صاحب التصانيف .

سمع اسحق الازرق ، ومعن بن عيسى ، ويزيد بن هارون ، ويعقوب بن ابراهيم ، وتفقه بالشافعي روى عنه عبيد بن محمد البزار ، ومحمد بن علي فستقه .

وكان من بحور العلم ، ذكياً فطناً ، فصيحاً ، لسناً ، تصانيفه في الفروع والاصول تدل على تبحره ، الا انه وقع بينه ، وبين الامام أحمد فهجر لذلك.

وهو أول من فتق مسئلة اللفظ، ولما بلغ يحيى بن معين انه يتكلم في أحمد قال : ما أحوجه الى ان يضرب، وشتمه .

قال حسين في القرآن : لفظي به مخلوق ، فبلغ قوله أحمد فانكره وقال هذه بدعة فاوضح حسين المسئلة ، وقال : تلفظك بالقرآن يعني غير الملفوظ .

وقال في أحمد: أي شيء نعمل بهذا الصبي ؟ ان قلنا مخلوق قال : بدعة وان قلنا غير مخلوق قال : بدعة ، فغضب لاحمد اصحابه ، ونالوا من حسين .

وقال احمد : انما بلاؤهم من هذه الكتب التي وضعوها وتركوا الآثار .

قال ابن أحمد : سمعت محمد بن عبدالله الصيرفي الشافعي يقول لتلامذته: اعتبروا بالكرابيسي ، وبابي ثور ، فالحسين في علمه وحفظه لايعشره أبو ثور فتكلم فيه أحمد بن حنبل في باب مسئلة اللفظ فسقط . واثنى على أبي ثور فارتفع للزومه للسنة .

مات الكرابيسي سنة ثمان واربعين، وقيل سنة خمس وأربعين ومأتين[1].

[از این عبارت واضح است که حسین کرابیسي بسبب مخالفت أحمد بن حنبل مهجور ومتروك گردید ، واو اول کسي است که فتق کرد مسئله لفظ را .

ونیز از آن واضح است که هرگاه احمد بن حنبل را خبر رسید که کرابیسي تکلم میکند در احمد بن حنبل او را بشتم وسب نواخت وسزاواري او براي زد وکوب ظاهر ساخت .

ونیز از آن ظاهر است کـه حسین کرابیسي گفت : لفظ من بقرآن مخلوق است وچون این قول باحمد بن حنبل رسید انکار آن کرد و گفت: که این بدعت است وهنگامیکه حسین کرابیسي ایضاح مسئله کرد وبیان گرداند که مراد از لفظ تلفظ است وغیر ملفوظ، وبمزید جسارت احمد بن حنبل راصبي قـرار داد ، واز دست تطاول وتصـاول آن امام قمقام فریاد بر آورد .

واتباع واشیاع آن امام همام براي استیفاي انتقام از آن خفیف الهام برخـواستند ، وغیظ وغضب آغاز ساختند ، وبسبب وشتم کرابیسی پرداختند ، واو را از کریاس[2] جلالت بدیماس[3] اهانت انداختند. وخود آن امام همام هم ضلال وابتداع حسین کـرابیسی واتباعش ظاهر کـرد ، واعتذار وایضاح او را بسمع اصغا نشنید ، یعني ارشاد

(۱) سیر النبلاء ج٦ ص۲۰۲ ــ مخطوط .

(۲) کریاس بکسر کاف : در گاه .

(۳) دیماس : بفتح دال : گودال ــ قبر .

فرمود که بلاء ایشان یعني کرابیسي واتباعش نیست مگر از این کتب که وضع آن کرده‌اند ، وترك کرده‌اند آثار را .

واز ارشاد محمد بـن عبد الله صیرفي شافعي هم واضح است کـه کرابیسي باوصف کمال جلالت وعظمت در علم وحفظ ، بسبب آنکه احمد بن حنبل در اوقدح کرد بسبب مسئلهٔ لفظ ساقط الاعتبار وپست منزله گردید.

[وچون مذهب بخاري ومذهب کرابیسی متحد است ، پس این همه تشنیعات ومطاعن وفضایح ببخاري هم متوجه خواهد شد ، وبدعت وضلال ورسوائی وخواري بخاري نزد امام احمد بن حنبل بکمال وضوح ظاهر خواهد شد .]

« تشنیع ابن حنبل برقائلین بخلق قرآن »

[ونیز علامه ذهبي در ترجمهٔ احمد بن حنبل از(سیر النبلاء)تصریحات عدیده از احمد بن حنبل بذم ولوم وتضلیل وتبدیع قائلین مسئلهٔ لفظ ذکر کرده] .

قال اسماعیل بـن الحسن السرّاج : سألت أحمد عمّن یقول : القرآن مخلوق؟ قال :کافر، وعمن یقول : لفظي بالقرآن مخلوق ؟ قال فهوجهمی[1].

[از این عبارت ظاهر است که احمد بن حنبل درحق کسیکه بگوید: لفظ من بقرآن مخلوق است ارشاد کرده که اوجهمی است ، پس در جهمیت حضرت بخاري حسب افادهٔ امام احمد بن حنبل کـدام مقام ارتیاب است] .

(۱) سیر النبلاء ج۷ ص۱۳۹ مخطوط در مکتبه مؤلف در لکهنو .

فلابدّ لهم من الاعتراف بجهميّة البخاريّ وان تجهمّوا وتعبسّوا ، ولامحيص لهم من الاذعان بضلاله وان تغيروا وتربدوا .

[ونيز در (سير النبلاء) مسطور است] .

قال احمد بن زنجوية : سمعت احمد يقول : اللفظيّة شر من الجهميّة . وقال صالح : سمعت ابي يقول : الجهميّة ثلث فرق : فرقة قالت : القرآن مخلوق ، وفرقة قالوا : كلام الله وسكتوا ، وفرقة قالوا : لفظنا به مخلوق ، ثم قال أبي : لاتصل خلف واقفي ولالفظي [1] .

[اين عبارت دلالت دارد برآنكه احمد بن حنبل ارشاد فرموده‌است كه فرقهٔ لفظيّه يعني كسانيكه قائلند بآنكه لفظ مردم بقرآن مخلوق است بدترند از جهميه [2] .

[ونيز ازآن واضح است كه‌حضرت صالح ازپدر بزرگوار خودامام حنبل نقل كرده است ، كه اوارشاد كرده كه جهميه سه فرقه اند : فرقه ايست كه گفتند : قرآن مخلوق‌است، وفرقه‌ايست كه گفتند: قرآن كلام خدا است وسكوت كردند ، وفرقه ايست كه گفتند : لفظ ما بقرآن مخلوق است] .

[وامام احمد بعد از اين تفصيل وتوضيح فرموده :كه نماز مخوان درپس واقفي ونه لفظي ، يعني كسيكه توقف ميكند درقرآن ،وكسيكه قائل است بآنكه لفظ انسان بقرآن مخلوق است او از اهل بدعت

(۱) سير النبلاء ج۷ ص۱۳۹ مخطوط

(۲) الجهمية: منسوبة الى جهم بن صفوان السمرقندي،كان قاضياً في عسكر الحارث ابن سريج الخارج على امراء خراسان فقبض عليه نصر بن سيار وقتله سنة ۱۲۸ .

والحاد ، وغیر لائق اقتداي اهل اسلام وانقیاد است] .

پس بخاري حسب افادة امام احمد بن حنبل مرة بدتر ازفرقةجهمیه است بسبب مزید تخدیع لفظیه، واخری ثالث فرقة ثلثة جهمیه باشد که اقتداء بایشان ممنوع ومحظور ، وموالاتشان متروك ومهجور] .

[ونیز در (سیر النبلاء) مذکور است] :

وقال المروزي : أخبرت أباعبد الله أن اباشعیب السوسي الرقي فرق بین بنته وزوجهالما توقف في القرآن فقال : احسن ، عافاه الله ، وجعل یدعوله .

قال المروزي : لما اظهر یعقوب بن شیبة الوقف . حذر عنه أبو عبد الله وأمربهجرانه ، ولابيعبد الله في مسئلة اللفظ تقول عدة ، فاول من اظهرمسئلة اللفظ الحسین [1] بن علي الکرابیسي ، وکان من أوعیة العلم ووضع کتاباً في المدلسین یحط علی جماعة ، فیه ان ابن الزبیر من الخوارج ، وفیه احادیث تقوی به الرافضة فاعلم احمد فحذر منه فبلغ الکرابیسي فتنمروقال :لاقولن مقالة حتی یقول ابن حنبل بخلافها فیکفر، فقال : لفظي بالقرآن مخلوق ،فقال المروزي في کتاب (القصص) : فذکرت ذلكلابي عبد الله ان الکرابیسيقال: لفظي بالقرآنمخلوق، وانه قال: انالقرآن کلاماللهغیرمخلوق من کل الجهات الا ان لفظي به مخلوق ، ومن لم یقل لفظي بالقرآن مخلوق فهوکافر ، فقال ابو عبد الله : بل هو الکافر قاتله الله تعالی ، واي شيء قالت الجهمیة الاهذا ؟ ومااینفعه وقد نقض کلامه الاخیر کلامه الاول ثم قال : ایش خبر ابي ثور ،

---

(۱) الحسین بن علی بن یزید الکرابیسی البغدادی الشافعی ،کان محدثاً ، فقیهاً ، اصولیاً متکلماً، وکان من کبار اصحاب الشافعي ، توفي سنة ۲٤٥ .

أوافقه على هذا ؟ قلت : قدهجره قال : احسن ، لن يفلح اصحاب الكلام[1].

ازاین عبارت ظاهر است که حسین کرابیسي که باعتراف ذهبي از اوعیهٔ علم است ،کتابي در ذکـر مدلسین تصنیف کرد ، ودر آن ذمّ وعیب‌جماعتي آغاز نهاد ، وذکر کرد در آن که ابن زبیر از خوارج است ، ونیز درآن احادیثي ذکر کرد که موجب قوت روافض بود ، هنگامیکه ایـن خبر بامام احمد بن حنبل رسید ، آن امـام قمقام [2] تحذیرانام ازکرابیسي والامقام کرد ،که مبادا مردم باعتقاد خروج‌ابن زبیر ،گوامر واقعي باشد ، خروج از عندیاّت سنیّه وخرافات این فـرقهٔ سنیّه اختیار سازند ، ومیلاني بمذهب حق اهل حـق ، بسبب احادیثي که کرابیسي در کتاب خودوارد کرده ، وموجب تقویت‌مذهب حـق است بهم رسانند ، هـرگاه تحذیر آن امام نحریر قارع صماخ کرابیسي معدوم النظیر گردیـد ،کرابیسي تصلـّب وتنمـّر وجسارت وتهوراختیار کرد ، وبملاحظهٔ حال امام‌احمد بن حنبل که درمخالفت امـور حقه، والتزام عقائد باطله چندان سر گرم است کـه امور قطعیه جلیه راهم درتأیید باطل انکار میفرماید ، برزبان‌آورد که مقالهٔ خواهم گفت تاابن حنبل بخلاف آن‌گوید وکافر شود ، پس کرابیسي گفت: لفظ من بقران مخلوق است .

مروزي [3] درکتاب (القصص) آورده آنچه حاصلش این است :

(۱) سیر النبلاء ج۷ ص۱۳۹ فی ترجمة احمد بن حنبل .

(۲) القمقام بفتح القاف وضمها : السید الکثیر العطاء ـ البحر .

(۳) المروزی أبوبکر أحمد بن علی بن سعید، کان قاضی دمشق ، وکان من‌الحفاظ توفی ۲۹۲ .

كه مقاله كرابيسي رابراي احمد بن حنبل ذكر نمودم وبيان كردم كه كرابيسي گفته است : لفظ مـن بقرآن مخلوق است ، ونيز كرابيسي گفته است : بدرستيكه قرآن كلام خدا وغير مخلوق است از جميع جهات مگر اينكه لفظ مـن بقرآن مخلوق است ، وكسيكه نگويد : لفظ من بقران مخلوق است پس او كافر است ، پس امام احمد بـن حنبل ارشاد كرد : بلكه اويعني كرابيسي كافر است ، حق تعالى اورا بكشد ، وچه چيزجهميه جزاين گفته اند؟ وچه چيزنفع ميدهد كرابيسي را بدرستيكه كلام اخير اوكلام اولش رانقض كرده .

[وامام احمد ابن حنبل بعد از اين تضليل وتكفير وازراء وتحقير ، وتبديع ، وتعيير ، وتوهين ، وتنفير ، وتفضيح ، وتحذير بمزيد درد دين حال ابوثور[1] راكه رفيق كرابيسي بود استفسار كرد ، وپرسيد كه آيا ابوثور موافقت كرد كرابيسي را بر اين كلام ؟ مروزي بعرض رسانيد كه ابوثور هجر كرده كرابيسي‌را ، پس آن امام عاليمقام فرحان وشادان شد ، وارشاد كرد كه ابوثور خوب كرد وهرگز اصحاب كلام مفلح نخواهندشد .]

[پس حسب افادۀ پراجادۀ امام احمد بن حنبل در كفر حضرت بخاري كه هم‌صفيروهم داستان كرابيسي‌در بارۀ قرآن است كدام مقام ارتياب واختلاج است ؟]

[ونيز در (سير النبلاء) مسطور است :

(١) ابوثور ابراهيم بن خالد بن ابي اليمان البغدادي كان من فقهاء بغداد توفى سنه ٢٤٠ .

الحكم بن معبد ، حدثني احمد الدورقي قلت لاحمد بن حنبل : ماتقول في هؤلاء الذين يقولـون : لفظي بالقرآن مخلوق، فرأيته استوى واجتمع ، وقال : هذاشرمن قول الجهمية،من زعم هذا فقد زعم ان جبريل تكلم بمخلوق وجاء الى النبي صلى الله عليه وسلم مخلوق[1].

[از این عبارت لائح است که هنگامیکه احمد[2] دورقی باحمدبن حنبل گفت : چه میگوئی در باب اینها که میگویند : لفظ من بقران مخلوق است؟ امام احمد بن حنبل بشنیدن این سئوال مزعج مستوی ومجتمع گردید ، وارشاد فرمود : که این قول بدتر است از قول جهمیه، وکسی که گمان کرد این معنی را،یعنی اینکه لفظ من بقرآن مخلوق است ، پس او گمان کرد که جبرئیل علیه السلام تکلم کرد بمخلوق ، وآمـد بسوی حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کلام مخلوق .]

[ونیز ذهبی در(سیر النبلاء) در ترجمهٔ هشام[3] بن عمار گفته :

وقال ابوبكر المروزي في كتاب(القصص): ورد علينا كتاب من دمشق سل لنا ابا عبدالله فان هشاماً قال : لفظ جبريل عليه السلام ومحمد صلى الله عليه وسلم بالقرآن مخلوق ، فسألت ابا عبدالله ، فقال : اعرفه طياشاً[4] ، لم يجترء الكرابيسي ان يذكر جبرئيل ولامحمداً هذا فوبخهم في كلام غير هذا .[5]

(۱) سير النبلاء ج۷ ص۱٤۰ مخطوط

(۲) احمد بن ابراهيم بن كثير الدورقي البغدادي كان من المحدثين الحفاظ توفى سنـة ۲٤٦ .

(۳) هشام بن عمار الدمشقي الخطيب كان محدثاً حافظاً ،توفى سنة ۲٤٥ .

(٤) الطياش : من لايقصد وجهاً واحداً لخفة عقله .

(٥)سير النبلاء ج۷ ص۲۱٦ مخطـوط .

[واحمد بن صالح‌مصری که ابوعبدالله الذهبی‌در(سیرالنبلاء) بمدح
او گفته :]

احمد[1] بن‌صالح‌الامام‌الکبیر حافظ زمانه‌بالدیار المصریةابوجعفر المصري
المعروف بابن الطبري کان ابوه جندیاً من اهل‌طبرستان ، وکان ابوجعفر رأساً
في هذا الشأن قل ان تری العیون مثله مع الثقة والبراعة الخ[2].

[تکفیر کسی که بگوید لفظ من بقرآن مخلوق است می کرد .]
چنانکه ذهبي‌در (سیر النبلاء) بترجمۀاحمد بن صالح گفته :]

قال محمد بن موسی المصري : سألت احمد بن صالح فقلت : ان قوماً
یقولون : ان لفظنا بالقرآن غیر الملفوظ ، فقال : لفظنا بالقرآن هـو الملفوظ
والحکایة هي المحکي وهو کلام الله غیر مخلوق ، ومن قال لفظي به مخلوق
فهو کافـر .[3]

[وعلامۀ ذهبی را بملاحظه افادات احمد بن حنبل واحمد بن صالح
وذهلی، وتخیل توجه این‌تشنیعات باکابر ائمه واساطین خودش، عجب
اضطراب واختلاف وتهافت وتلون روی‌داده ، که‌گاهی تأیید وتصویب
افادۀ امام احمد بن حنبل میفرماید ، وتخلیص گلوی کرابیسی بتوجیه
افاده‌اش میخواهد،واز لزوم تخطئه امام احمد درتوجیه تشنیع وتغلیظ
بلکه تکفیر صراحة بکرابیسی مبالاتی برنمی دارد . وگاهی برعکس
این تخییل خیال تحقیق وتحصیل در سرآورده ،کلام کـرابیسی را بر

(۱) احمد بن صالح المعروف بابن الطبری کان من کبار الحفاظ المبرزین توفی سنـة ۲٤۸ .

(۲) سیر النبلاء ج۷ ص۳۳۳ مخطوط .

(۳) سیر النبلاء ج۷ ص ۳٤۰ .

معناى واقعى حمل كرده ، كلام امام احمد بن حنبل را مأول كردن ميخواهد،واز مخالفت صراحت ومعاندت بداهت باكى برنمى دارد]

[در (سير النبلاء) در ترجمهٔ حسين كرابيسى بعد از عبارتى كه گذشته گفته :]

ولاريب ان ما ابتدعه الكرابيسي وحرره في مسئلةالتلفظوانه مخلوق هو حق ، لكن اباه الامام احمد لئلايتذرع به الي القول بخلق القرآنفسد الباب ، لانك لاتقدر ان تفرز التلفظ من الملفوظ الذيهو كلامالله تعاليالافيذهنك[1].

[از اين عبارت ظاهر است كه ذهبى مذهب حسين كرابيسى را با وصف اطلاق ابتداع بر آن عين حق وصواب ميداند، وچون بنابراين لازم مى‌آمد كه امام احمد در طعن وتشنيع بر كرابيسى‌مبطل ومخالف حق باشد ، دفع آن باين تسويل خواسته، كه اباى امام احمد را از اين ابتداع معلل‌ساخته بخيال سد باب ، واين محض وهم وسراب ونقش برآب است، زيرا اگرغرض‌امام احمد بن حنبل محض‌سد باب، وباز داشتن مردم از جسارت برقول بخلق‌قرآن بود،نه تخطئه اعتقادمخلوق بودن الفاظ مردم بقران ، تسفيه ، وتجهيل ، وتحميق ، وتضليل خود امام احمد بن حنبل لازم مى‌آيد ، زيرا كه جناب اوقائلين اين قول ومعتقدين اين اعتقاد را بصراحت تمام بدتر ازجهميه گفته ، واز اقتداء بصاحب اين‌مذهب منع كرده،پس اگر اين مذهب نزد امام احمد حق بود ، اين مبالغه واغراق محض‌تهور وجسارت وتحرض خواهد بود ، وعجيب‌تر آنست كه امام احمدبصراحت تمام بسبب همين‌مذهب تكفير

(١) سير النبلاء ج٧ ص٣٠٣ .

حسين كرابيسى كرده چنانكه مروزى در كتاب (القصص) آورده على ما ذكره الذهبي في سير النبلاء وقد سبق نقله آنفاً [1]].

[پس اگرمذهب حسين كرابيسي حق وصواب بود، چرا امام احمد بلا تأمل وتوقف ، وبلا تلبّث وتحرّج ، اقدام وجسارت بـر تضليل بلكه تكفير چنين امام نحرير كرد .

ونيز از عبارت ذهبي در (سير النبلاء) بترجمهٔ حسين كرابيسي كه قبل از اين منقول شد [2] ظاهر است كـه باآنكه حسين كرابيسي ايضاح مسئله كرد ، وبيان نمود كه مراد او از لفظ تلفّظ است يعنى غير ملفوظ، بازهم اصحاب احمد، وخود امام احمد اين عذر وايضاح قبول نكردند ،كه اصحاب احمد بسبب قول حسين كرابيسى غضبناك شدند، وبسبّ وشتم اورا نواختند، وامام احمد هم مبتلابودن كرابيسى واصحاب اورا در بدعات وترك آثار سرور انبياى اخيار] صلوات الله وسلامه عليه وعلى آله وعليهم ماتتابع الليل والنهار [ظاهر ساخت] .

[ونيز از اين قول ذهبى اعنى]ولا ريب أنما ابتدعه الكرابيسي وحرّره في مسئلة التلفّظ وأنه مخلوق هو حق لكن اباه الخ [3] ، [ظاهر است كه غرض ذهبي آن است كه مذهب كرابيسى وحكم او بمخلوق بودن لفظ حق است، وامام احمدبن حنبل هم آنرا حق ميدانست، وباطلش نمي پنداشت، لكن أباى آن باين سبب كرده كه اين قول منجر بسوى

(۱) سير النبلاء ج۷ ص۱۳۹ مخطوط .

(۲) سير النبلاء ج۷ ص۲۰۲

(۳) سير النبلاء ج۷ ص۲۰۳

قول بخلق قرآن نگردد .

واين تأويل از غرائب تأويلات وتوجيهات است، وپر ظاهر است كه اگر براى دفع توصل بسوى باطل ابطال حق جائز باشد، لازم آيد جواز تقيه بابلغ وجوه، وجميع استهزاآت وتشنيعات وخرافات حضرات سنيه بيك افاده بليغه باطل ومضمحل كرد، چه هرگاه بخوف وهول توصل باعتقاد باطل ابطال اعتقاد حق جائز گردد، بلكه تكفير وتضليل معتقد اعتقاد حق وصواب مستحسن گردد ، در اظهار مماشات بااهل باطل بغرض صيانت مذهب حق واهل آن چه استبعاد است .

ونيز ذهبى در (ميزان الاعتدال) بترجمهٔ حسين كرابيسى بعد از عبارت سابقه گفته :]

وكان يقول : القرآن كلام الله غير مخلوق ، ولفظي به مخلوق ، فان عنى التلفظ فهذا جيّد فان افعالنا مخلوقة ، وان قصد الملفوظ وأنه مخلوق ، فهذا الذي انكره احمد والسلف وعدّوه تجهماً ، ومقت الناس حسيناً لكونه تكلم في احمد ، مات سنة خمس وأربعين ومأتين [1].

[ازاين عبارت ظاهر ميشود كه ذهبى بر خلاف ما افاده في (سير النبلاء) از قطعيت تصويب وتسديد افادهٔ كرابيسى دست بردار شده ، تشقيق وترديد در مراد كرابيسى ميكند، وبر يك تقدير كلام اورا حق وصواب مى‌داند ، وبر يك تقدير آنرا منكر وشنيع وعين تجهم نزد سلف وا مى نمايد ، وكافي است براى ابطال ورد ودفع آن اوّلا كلام سابق خودش كه منافات صريحه باين تشقيق وترديد دارد ، چه اگر كلام

(۱) ميزان الاعتدال ج ۱ ص ۵٤٤

حسین کرابیسی ذو احتمالین است ، وبر یك تقدیر باطل وبر یك تقدیر حق، پس حتماً آنرا حق وصواب وانمودن عین تلبیس وتدلیس خواهد بود، واگر محض حق وصواب است این تشقیق وتردید باطل خواهد بود.

ونیز اگر کلام حسین کرابیسی ذو احتمالین باشد، تکفیر امام احمد ابن حنبل، وآن همه تشنیع وتغلیظ آن امام عالی مقام بر کرابیسی ، خلاف حق وصواب، وعین جسارت وتهوّر وخسران است، که کلام محتمل الصحة چنین امام جلیل الشأن را بر محمل باطل حمل کرده ، جسارت بر تکفیر او نموده، واتباع واشیاع خودرا که بسبّ وشتم او پرداختند ومعرکه‌ها آراستند در ضلالت انداخته .

واز نقل مروزی در کتاب (القصص) که آنفاً گذشته ظاهر است که کرابیسی بعد از بیان این معنی که لفظ من بقرآن مخلوق است بصراحت گفته است : که قرآن کلام خدا است ، وغیر مخلوق است از جمیع جهات ، مگر اینکه لفظ من بقرآن مخلوق است ، وکسیکه نگوید : لفظ من بقرآن مخلوق است پس او کافر است ، وامام احمد بسماع این کلام ارشاد کرده : بلکه او یعنی کرابیسی کافر است ، خدا اورا لعنت کند، وچه چیز گفته اند یعنی نگفته اند جهمیه مگر این را، وچه چیز نفع میکند کرابیسی را ، بدرستیکه نقض کرده است کلام اخیر او کلام اولش را .

از این عبارت بصراحت تمام ظاهر است که حسین کرابیسی خود توضیح مراد خود کرده، وهمین تأویل که ذهبی کلام اورا بآن مأوّل ساخته بیان نموده، لکن امام احمد بن حنبل بعد از سماع این توضیح

وتفسیر هم، دست از تضلیل وتبدیع وتکفیر بر نداشته، پس این‌تأویل واعتذار حسب افادهٔ امام احمد بن حنبل غیر نافع وبیکار باشد، واین توجیه بکلام خود کرابیسی منقوض ، وبنیان غیر مرصوص آن بوهن صریح مرضوض .

وبهمین تقریر مدفوع شد آنچه ذهبی در (سیر نبلاء) بترجمهٔ احمد ابن‌صالح بعد از نقل‌تکفیر او قائل‌خلق لفظ را که آنفاً گذشته آورده حیث قال :]

قلت: ان قال لفظي وعنى به القرآن فنعم. وان‌قال لفظي وقصد به تلفظي وصوتي‌وفعلي‌أنه مخلوق فهذا مصيب، فالله‌تعالى خالقنا وخالق‌أفعالنا وأدواتنا، ولكن الكف‌عن هذا هو السنّة، ويكفي المرءأن يؤمن بأن هذا القرآن‌العظيم كلام الله تعالى ووحيه ، وتنزيله على قلب نبيّه ، وأنه غير مخلوق ، ومعلوم عند كل ذي ذهن سليم أن الجماعة اذا قرأوا السورة أنهم قرأوا شيئاً واحداً ، وأن‌أصواتهم‌وقراآتهم وحناجرهم أشياء مختلفة، فالمقروء كلام ربهم‌وقراءتهم، وتلفّظهم ونغماتهم متباينة ، ومن لم يتصور الفرق بين التلفظ وبين الملفوظ فدعه وأعرض عنه [1].

[وآنچه ذهبی در عبارتیکه سابقاً از ترجمهٔ علي بن حجر از (سير النبلاء) منقول شده گفته :]

وأما البخاري فكان من كبار العلماء، فقال: ماقلت الفاظنا بالقرآن مخلوقة الخ [2].

(۱) سير النبلاء ج۷ ص۳٤۰ مخطوط

(۲) سير النبلاء ج۷ ص۲٥۲ مخطوط

[پس از غرائب هفوات وعجائب ترّهات است ، زیرا که حاصل کلام آنست که بخاری گفته است که نگفته‌ام الفاظ مابقرآن مخلوق است ، وجز این نیست که حرکات واصوات وافعال ایشان مخلوق است ، وقرآن مسموع متلوّ ملفوظ مکتوب در مصاحف کلام خدا است وغیر مخلوق است .

پس این کلام بکمال‌صراحت دلالت دارد برآنکه بخاری قائل‌بخلق الفاظ نبوده ، وحال‌آنکه خلاف آن از سابق ظاهر است، وقطع‌نظر از این حکم بخلق‌اصوات وحرکات، وعدم خلق الفاظ از هیچ‌عاقلی که اندك فهم وادراك داشته باشد نمی‌آید ، وتفرقه در الفاظ واصوات وحرکات اعجب واغرب‌است از تفرقه در لفظ وملفوظ .

ودلیل اصرح از این برجمود ذهن وخمود فکر این حضرات نمی تواند شد، که گاهی‌تفرقه‌در لفظ‌وملفوظ درحکم خلق میکنند، وگاهی هم ازآن ترقّی کرده برسر تفریق وتمییز در الفاظ‌واصوات‌وحرکات می‌آیند، وچون خودذهبی برکمال شناعت این تفریق‌وتخلیط، ودفع بداهت، ومصادمت‌صراحت‌متنبّه‌شده، در مقامات‌دیگر برسر تصویب حکم بخلق الفاظ قرآن رسیده، وشناعت حکم قدم آن بخاطرآورده این تأویل علیل‌راکه از بخاری آورده بخاك سیاه برابر ساخته ، مگر نشنیدی که ذهبی در (سیر النبلاء) در ترجمهٔ حسین‌کرابیسی گفته است :]

ولا ریب‌أن‌ماابتدعه الکرابیسي‌وحرّره في‌مسئلةالتلفظ وأنه هو حق‌الخ[1]

(۱) سیر النبلاء ج۷ ص۳۰۳

[این عبارت نص صریح است برآنکه حق همین است که الفاظ قرآن مخلوق است ، وقول کرابیسی حق‌است، پس اگر بخاری فرق کرده باشد در الفاظ واصوات وحرکات در حکم مخلوقیت، لازم آید علاوه بر مخالفت حق کمال بلادت وجمود ومعاندت او، که نهایت امر صریح وظاهر را نفهمیده، الفاظ قرآن را مغایر حرکات واصوات قرار داده ، تفکیك در حکم هردو در مخلوقیّت نموده .

پس تهافت ذهبی بکمال صراحت ظاهر شد که یکجا حکم را بمخلوقیت الفاظ قرآن عین حق وصواب میداند ، وجای دیگر تحاشی بخاری از این مذهب بحیثیتیکه مثبت بطلان آنست نقل میکند، وبمدح بخاری حقیت این بطلان ظاهر میسازد .

ونیز کلام ذهبی در (میزان) [1] در ترجمهٔ حسین کرابیسی صریح است درآنکه اگر حسین کرابیسی از لفظ قرآن در قول خود: (لفظي بالقرآن مخلوق) تلفظرا اراده کرده پس این حکم عین صواب است، زیراکه افعال ما مخلوق‌است، پس بنابر این الفاظ مردم بقرآن هم که آن عین اصوات وحرکات ایشان است مخلوق باشد، وتفرقه در هردو که از بخاری آورده ، باطل صریح وخرافهٔ واضحه است ، که هیچ عاقلی گوش بآن نمی‌دهد، وتصریح مکرر خود ذهبی ابطال آن میکند.

ونیز افادهٔ ذهبی در (سیر النبلاء) در ترجمهٔ احمد بن صالح مصري صریح است در آنکه لفظ قاری بقرآن وصوت وفعل او یکی است] حیث قال فیه بعد نقل حکم ابن صالح بکفر من قال لفظي بالقرآن مخلوق:

(۱) میزان الاعتدال ج۱ ص۵٤٤

قلت: ان قال: لفظي وعني به القرآن فنعم، وان قال لفظي وقصد به تلفظي وصوتي وفعلي أنه مخلوق فهذا مصيب . فالله تعالى خالقنا الخ [1].

[اين عبارت دلالت صريحه دارد بر آنكه لفظ قاری بقرآن اگر مراد از آن ملفوظ نباشد عين صوت وفعل قاری است، وتفريق در هردو وحكم بمخلوقيت يكى ، وعدم مخلوقيت ديگرى ممكن نيست ، پس تفرق وتمييز بخاری در هردو ، وحكم بخلق اصوات وحركات، وعدم خلق الفاظ عين معاندت بداهت وصراحت است ، ودليل صريح است بر خروج او از جملهٔ عقلاء ومتدبّرين ، ودخول در جماعت مختلطين ومحمومين .

پس باوصف نسبت چنين مذهب صريح البطلان ، كه كمال فساد آن از افادات خود ذهبى ظاهر است، ببخارى باز ادعاى اين معنى نمودن كه مراد بخارى را ذهلى وابوزرعه ، وابوحاتم وابوبكر اعين وغير ايشان نه فهميدند، وباين سبب انكار بر بخارى كردند از غرائب تقولات وطرائف تهجسات است .

ونيز ذهبي در (سير النبلاء) در ترجمهٔ هشام بن عمار بعد ازنقل تشنيع امام احمد بن حنبل بر هشام كه سابقاً گذشته گفته] :

قلت :كان الامام احمد يسد الكلام في هذا الباب ولايجوزه، ولذلك كان يبدع من يقول : لفظي بالقرآن غيرمخلوق ، ويضلل من يقول :لفظي بالقرآن قديم ، ويكفر من يقول القرآن مخلوق ، بل يقول القرآن كلام الله منزل غير مخلوق ، وينهى عن الخوض في مسئلة اللفظ ، ولاريب ان تلفظنا بالقرآن من

(۱) سير النبلاء ج۷ ص۳٤۰ مخطوط

كسبنا ، والقرآن الملفوظ المتلو كلام الله تعالى غير مخلوق ، والتلاوة ، واللفظ والكتابة ، والصوت به من افعالنا وهي مخلوقة والله سبحانه اعلم [1] .

[اين عبارت هم مثل ديگر عبارات دلالت صريحه دارد بر آنكه لفظ وصوت حكم واحد دارد ، كه هردو از افعال مخلوقين است ومخلوق است ، وفرق در هردو باطل ، واز حلية صحت عاطل است .

[ونيز ذهبي در (سير النبلاء) بترجمة محمد بن يحيى ذهلي گفته] .

كان الذهلي شديد التمسك بالسنة قام على محمد بن اسماعيل لكونه اشار في مسئلة خلق افعال العباد الى ان تلفظ القاري بالقرآن مخلوق ، فلوح وما صرح والحق اوضح، ولكن ابى البحث في ذلك احمد بن حنبل، وأبو زرعة ، والذهلي ، والتوسع في عبارات المتكلمين سد للذريعة ، فاحسنوا احسن الله تعالى جزائهم ، وسافر ابن اسماعيل مختفياً من نيسابور، وتالم من فعل محمد بن يحيى، ومازال كلام الكبار المتعاصرين بعضهم في بعض لايلوى عليه بمفرده، وقد سقت ذلك في ترجمة ابن اسماعيل رحم الله تعالى الجميع وغفر لهم ولنا آمين [2] .

[از اين عبارت ظاهر ميشود كه ذهبي قيام ذهلي را بر بخاري بسبب مسئلة لفظ ازمدائح ومناقب ذهلي ميداند، وآنرا ناشي از شدت تمسك اوبسنّت وامي نمايد ، پس از اين كلام حقيت انكار وطعن ذهلي بر بخاري ثابت است ، ونيز از قول او : (فاحسنوا احسن الله جزائهم) ظاهر است كه اباء احمد بن حنبل وابو زرعة وذهلي از بحث در اين

(۱) سير النبلاء ج ۷ ص ۲۱۶ .

(۲) سير النبلاء ج ۷ ص ۳۷۷ مخطوط .

باب عین صواب واحسان بوده وذهبی جزاء حسن آن برای ایشان از حق تعالی میخواهد].

وعجب که ذهبی جلیل المقدار باآنکه بتأکید وتکرار اصابت ذهلی عالی فخاررا در طعن وانکار بر بخاری والاتبار ثابت کرده، باز در آخر کلام خود حیث قال: (ومازال کلام الکبار المتعاصرین بعضهم في بعض لایلوی علیه بمفرده) خواسته که بلی [1] لسان بخاري را از رسوائي وخواری خلاص سازد، وکلام ذهلي را در حق اوغیر قابل التفات واعتناء وانماید، ونداشته که این کلام اومردود ومنقوض است بافادهٔ مکرّر خودش که در آن اصابت ذهلي را در انکار وطعن بسر بخاري ظاهر کرده، واین کلام ذهبی مثل کلام کرابیسي است که امام احمد بن حنبل حسب نقل خود ذهبي در (سیر النبلاء [2] در باب آن گفته: (وقد نقض کلامه الاول کلامه الاخیر).

ومع هذا از ترجمهٔ حسین کرابیسی از (سیر [3] النبلاء) که سابقاً مذکور شد ظاهر است که حسب افادهٔ محمد بن عبدالله صیرفي [4] شافعی حسین کرابیسی باوصف جلالت علم وحفظ، که ابوثور بـه دهم حصهٔ آن نمیرسید بسبب تکلم احمد بن حنبل در او در باب مسئلهٔ لفظ ساقط الاعتبار گردید، وابوثور بسبب ثناء احمد بن حنبل مرتفع الشأن شد بسبب لزوم او سنت را، پس اگر کلام متعاصرین قابل اعتماد واعتبار

---

(۱) بلی بتشدید الباء: الداهیة، والعیب.

(۲) سیر النبلاء ج۷ ص۱۳۹ فی ترجمة احمد بن حنبل.

(۳) سیر النبلاء ج۷ ص۳۰۲ فی ترجمة الکرابیسی.

(٤) محمدبن عبدالله الصیرفی البغدادی الشافعی کان من کبار الفقهاء توفی سنة ۳۳۰

نبود ، چرا کرابیسی بسبب تکلم احمد بن حنبل ساقط الاعتبار شد ، عجب که طعن وتشنیع احمد بن حنبل بر کرابیسی بسبب مسئلهٔ لفظ مقبول گردد،وطعن وتشنیع ذهلی بربخاری بسبب همین مسئله نامقبول گردد . (تـلك اذاً قسمته ضیزی) .

واگر بگویند که قدح ذهلی در بخاری ناشی از حسد وعناد وبغض ولداد بود ، از این سبب از درجهٔ اعتبار ساقـط ، واز پـایهٔ اعتماد هابط باشد .

گوییم که اولا حسد وعناد را ناشی از شدت تمسك بسنت نتوان گفت . وحاسد وحاقد را محسن نتوان نامید،وثانیاً این احتمال،مضرتی بما نمیرساند ، چه هر گاه قدح ذهلی با این همه جلائل فضائل ومناقب عالیه ومحامد سامیه ، وبا این جلالت ونبالت ، وریاست ، وامامت ، وعظمت مرتبت در تحقیق ، وتنقید لائق اصغاء ، واعتبار ، واعتماد نباشد ،مجرد اعراض بخاری ومسلم از ذکرحدیث غدیرچگونه قادح در ثبوت آن گردد .

ونیز قدح ابوداود وابو حاتم رازی درحدیث غدیر که رازی تمسك بآن در این مقام نموده هرگز قابل التفات نباشد ،که ذهلی شیخ این هر دو است . پس هر گاه کلام شیخ لائق اعتبار نباشد کلام شاگردان را چه رتبه است کـه کسی گوش بآن دهد ، وجاحظ که خود بمراتب بسیار از ذهلی مفضول ومرجوح است بفضائح وقبائح شنیعه مقدوح ، پس قدح او راکه خود منزلتی نیست ، چه جاکه بعد از اسقاط قدح ذهلی قابل اصغا باشد .

ونیز از این عبارت ظاهر است که محمد بن اسماعیل بخاری بسبب انکار ذهلی براو پوشیده از نیسابور بیرون رفت . واز فعل ذهلی متألم گردید .

وهر گاه این همه دریافتی پس حالا بعض عبارات دیگر که در آن اکابر ائمهٔ سنیه قدح وجرح صحیحین آغاز کرده‌اند بسمع اصغا باید شنید:]

ـ مولوی عبدالعلی صحیحین را دارای اخبار متناقضه دانسته ـ

[مولوی[1] عبدالعلی بن مولوی نظام‌الدین سهالی که علماء سنیه او را ببحرالعلوم تعبیر میکنند در شرح مسلم الثبوت گفته :]

(فرع) ابـن الصلاح وطائفة من الملقبين باهل الحديث زعموا ان رواية الشيخين محمد بن اسماعيل البخاري ومسلم بن الحجاج صاحبي الصحيحين يفيـد العلم النظري للاجماع على ان للصحيحين مزية على غيرهما ، وتلقت الامة بقبولهما ، والاجماع قطعي . وهذا بهت ، فان من راجع الى وجدانه يعلم بالضرورة ان مجرد روايتهما لايوجب اليقين البتة ، وقد روى فيهما اخبار متناقضة فلوافاد روايتهما علماً لزم تحقق النقيضين في الواقع ، وهذا اي ما ذهب اليه ابن الصلاح[2] واتباعه بخلاف ما قاله الجمهور من الفقهاء والمحدثين ، لان انعقاد الاجماع على المزية على غيرهما من مرويـات ثقات آخرين ممنوع ،

(1) عبدالعلي محمد بن نظام الدين الهندى الحنفي توفي سنة ١٢٢٥ ، وكتابه : (شرح مسلم الثبوت) يسمى : (فواتح الرحموت) فرغ منها سنة ١١٨٠ وهو شرح على كتاب مسلم الثبوت في فروع الحنفية تأليف محب الله البهارى الهندى المتوفى ١١١٩

(2) ابن الصلاح : عثمان بن الشيخ صلاح‌الدين عبدالرحمن الشهرزورى الشافعي صاحب كتاب « علوم الحديث » و« شرح صحيح مسلم » توفي سنة ٦٤٣

والاجماع على مزيتهما في انفسهما لايفيد ، ولان جلالة شأنهما وتلقي الامة بكتابيهما لوسلم لايستلزم ذلك القطع والعلم ، فان القدر المسلم المتلقى بين الامة ليس الا ان رجال مروياتهما جامعة للشروط التي اشترطها الجمهور لقبول روايتهم ، وهذا لايفيد الا الظن ، واما ان مروياتهما ثابتة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا اجماع عليه اصلا ، كيف ولا اجماع على صحة جميع مافي كتابيهما ، لان رواتهما منهم قدريون وغيرهم من اهل البدع ، وقبول رواية اهل البدع مختلف فيه ، فاين الاجماع على صحة مرويات القدرية ، غاية مايلزم ان احاديثهما اصح الصحيح يعني انها مشتملة على الشروط المعتبرة عند الجمهور على الكمال ، وهذا لايفيد الا الظن القوي ، هذا هو الحق المتبع ، ولنعم ما قال الشيخ ابن الهمام[1]: ان قولهم : بتقديم مروياتهما على مرويات الائمة الآخرين قول لايعتدبه ولايقتدى ، بل هو من تحكماتهم الصرفة ، كيف لاوان الاصحية مىن تلقاء عدالة الرواة وقوة ضبطهم ، واذا كان رواة غيرهم عادلين ضابطين فهما وغيرهما على السواء لاسبيل للحكم بمزيتهما على غيرهما الا تحكماً ، والتحكم لايلتفت اليه فافهم[2].

[ازملاحظهٔ اين عبارت واضح است كه اين بزرگ، ادعاى ابن صلاح وغيره را عين كذب وبهتان وانموده ، ودر بيان فساد آن گفته : كه هر كسى كه مراجعهٔ بوجدان خود كند مى‌داند بالضرورة كه مجرد روايت بخاري ومسلم موجب يقين نمى‌شود ، البته وبتحقيق كـه مروى شده

---

(١) ابن الهمام : محمد بن عبدالواحد القاهرى الحنفى صاحب « فتح القدير للعاجز الفقير » فى فروع الفقه الحنفى ، توفى سنة ٨٦١ .

(٢) فواتح الرحموت شرح مسلم الثبوت ص١٥٣ .

در صحیحین اخبار متناقضه ، پس اگر روایت صحیحین مفید علم باشد تحقق نقیضین لازم شود در واقع ، وهر گاه اخبار متناقضه در صحیحین باشد اشتمال آن بر کذب و باطل قطعاً ظاهر گردد ، زیرا یکی از متناقضین بلا شبهه باطل می‌باشد .

ونیــز این بزرگ بمزید تنقص از بخاری ومسلم تصریح فرموده بآنکه : از جمله رواة صحیحین قدریه وغیر ایشان از اهل بدع هستند، وقبول روایت اهل بدع مختلف فیه است، پس اجماع بر صحت روایات قدریه کجا است .

ونیــز از ابن الهمام نقل کرده که قول بتقدیم مرویات بخاری ومسلم بر مرویات ائمۀ دیگر قولی است که اعتداد بآن نمی‌شود وپیروی نخواهد شد ، بلکه این قول از تحکمات صرفه ایشان است .]

ـ مولوی عبدالعلی مــورد تعظیم اهل سنت است ـ

[هرچند جلالت شأن مولوی عبدالعلی بالاتر از آنست که محتاج اثبات باشد لکن بنابر مزید توضیح بعض عبارات مثبته نهایت عظمت وعلو شأن او نوشته میشود :

فاضــل رشید الدین خان تلمیذ مخاطب در (ایضاح لطافه) بجواب قولی که در آن عبارت (شرح مسلم) عبدالعلی متضمن نسبت ذنب بطرف حضرت فاطمة علیها السلام مــذکور است میگوید :

آری سیــاق عبارت مولانا عبدالعلی بحر العلوم قدس سره که جناب عالی شأن آنرا در نقل ساقط کرده‌اند مطابق ظاهر منطوق عبارت جودت

بنیاد (دون ما اراد من خلاف ظاهرما افاد) دلیل قوی بر دلائل شدت ولای مولانا بحر العلوم با اهل بیت رسالت که در این مقام مبحوث عنهم‌اند حتی سیدة النساء وائمهٔ اطهار نسبت بعوام اهل سنت است، جنـاب مخاطب مابعـد عبارت مطروحه راکه بـدست‌کاری بعضی از اعادی بحرالعلوم‌قدس سره از هیئت قویمه اصلیه دورتر وبصورت سقیمه مسخیّه متصوّر شده است نقـل نموده ، حیرت مـاهران را افزوده‌اند .

آمدم بر بیان ثبوت ازیدیت ولای جناب مولانا بحرالعلوم با اهل بیت سید الانبیاء ازعبارت مشار الیها ، پس باید دانست که جناب مولانا در صدر عبارتیکه مخاطب پارهٔ از آن نقل فرموده برای عصمت سه معنی ذکر کرده الخ[1] .

ونیـز در ایضاح لطافة المقال گفته : [ومولانا عبدالعلی بحر العلوم قدس سره در (شرح مسلم) در حق او یعنی یزید میفرماید: .]

انه کان من اخبث الفساق ، وکان بعید المراحل من الامانة ، بل الشك في ایمانه ، والصنعات التي صنعها معروفة من انواع الخبائث،انتهی ما اردنا نقله[2]

[ونیز در رسالة(ارکان)درفصل جمعه میفرماید]: ان الصحابة والتابعین لم یترکوا الجمعة في زمان یزید الشقي ، مع انه لاشبهة في انه کان من اشد الناس ظلماً بالاجماع،لانه قصد هتك حرمة اهل البیت وبقي مصراً علیه ، ولم یمرعلیه وقت الا کان یصدر الظلم من اباحة دماء الصحابة

---

(۱) ایضاح لطافة المقال ص۱۶۳ .

(۲) ایضاح لطافة المقال ص ۲۸۱

الاخبار، انتهى [ومسوده (رسالة اركان) دستخطی مولانا بحر العلوم قدس سره نزد مولوی عبدالحکیم صاحب خلق مولوی عبدالرب صاحب موجود، ونقلش نزد مولوی قدرت علي ومولوی عبدالوالي دربلد اقامت مخاطب ماهر حاضر است [1].

ونيز رشيد الدين خان در (شوكت عمريه) گفته: مولانا عبد العلي بحر العلوم كه حق استادي او بر فضلای دیار صاحب رساله ثابت است، لحاظ مرتبة اونكرده در حق او الفاظ بي ادبي بر زبان آوردن بعيد از سادات عظام وشرفاي كرام است.

وفاضل معاصر مولوی حیدر علي در (ازالة الغين) در مقام تعداد لاعنين ومكفرين يزيد گفته:

از آنجمله مولانا بحر العلوم العقليه والاصولية مولوی عبد العلي ادام الله فيض تصنيفاته واحسان تعليمه وآبائه الصالحين على رؤس الطالبين [2].]

« ابن جوزي بعض احاديث بخاري را موضوع دانسته »

[ونيز مخفي نماند كه بخاري در (كتاب الطب) روايت كرده]:

حدثنا سيدان بن مضارب أبو محمد الباهلي، قال: حدثنا أبو معشر يوسف بن يزيد البراء، قال: حدثني عبيد الله بن الاخنس أبو مالك عن ابن أبي مليكة عن ابن عباس ان نفراً من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم مروا

---

(1) ايضاح لطافة المقال ص۲۸۱

(2) ازالة الغين ص۸۳

بماء هو فيهم لديغ اوسليم ، فعرض لهم رجل من اهل الماء فقال: هل فيكم من راق ، ان في الماء رجلا لديغاً اوسليماً ، فانطلق رجل منهم فقرء بفاتحة الكتاب على شاء فبرأ فجاء بالشاء الى اصحابه فكرهوا ذلك ، قالوا : أخذت على كتاب الله أجراً فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم : ان أحق ما أخذتم عليه أجراً كتاب الله انتهى [1] .

[ابن الجوزی همین حديث را كه بروايت عايشه وارد است در احاديث شنيعه موضوعه ، وروايات مكذوبه مختلقه داخل كرده،چنان كه در كتاب (موضوعات) كه نسخهٔ عتيقهٔ آن بخط عرب پيش اين قاصرحاضر است فرموده :]

قال ابن عدي : روى عمرو بن المحرم البصري عن ثابت الجفار عن ابن أبي مليكة عن عائشة قالت : سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن كسب المعلمين ؟ فقال : ان أحق ما اخذ عليه الاجر كتاب الله .

قال ابن عدي : لعمرو أحاديث مناكير، وثابت لايعرف، والحديث منكر [2].

[وجلالت وعظمت شأن ابن الجوزی بر ناظر كتب حضرات أهل سنت مثل كتب تراجم وشروح صحيح بخارى وشروح مسلم وديگر كتب سير وكلام ظاهر است ، كه جابجا بافادات وتحقيقات او تشبث مى نمايند ، واز اكابر حفاظ واعاظم نقاد مى دانند ، بلكه بمقابله ومناظرهٔ اهل حق بكلمات اوتمسك ميكنند ، وبتعصبات وخرافات او دست مى‌زنند] .

---

(۱) صحيح البخارى الجزء السابع ص۱۷۰ ط بيروت .

(۲) الموضوعات باب أخذ الاجرة على التعليم من كتاب العلم ص۶۹ .

« ترجمه ابن جوزی در وفیات الاعیان »

[قاضي شمس الدين أبو العباس أحمد بن محمد المعروف بابن خلكان البرمكي الاربلي الشافعي در (وفيات الاعيان في أنباء أبناء الزمان) گفته :]

أبو الفرج عبدالرحمن بن أبي الحسين علي بن محمد بن علي بن عبيدالله بن عبدالله بن حماد بن أحمد بن محمد بن جعفر الجوزي بن عبد الله بن القاسم بن النضر بن القاسم بن محمد بن عبدالله بن عبدالرحمن بن القاسم بن محمد بن أبي بكر الصديق رضي الله عنه وبقية النسب معروف، القرشي التيمي البكري البغدادي الفقيه الحنبلي الواعظ الملقب جمال الدين الحافظ كان علامة عصره وامام وقته في الحديث وصناعة الوعظ ، صنف في فنون عديدة : منها (زاد المسير في علم التفسير) أربعة أجزاء أتى فيه بأشياء غريبة ، وله في الحديث تصانيف كثيرة، وله (المنتظم في التاريخ) وهو كبير، وله (الموضوعات) في أربعة أجزاء ذكر فيها كل حديث موضوع، وله (تلقيح فهوم الأثر) على وضع كتاب المعارف لابن قتيبة، وبالجملة فكتبه أكثر من أن تعد ، وكتب بخطه شيئاً كثيراً والناس يغالون في ذلك حتى يقولوا: انه جمعت الكراريس التي كتبها وحسبت مدة عمره وقسمت الكراريس على المدة فكان ماخص كل يوم تسع كراريس، وهذا شيء عظيم لايكاد يقبله العقل ، ويقال : انه جمعت براية أقلامه التي كتب بها حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم فحصل منها شيء كثير وأمر أن يسخن بها الماء الذي يغسل به بعد موته ففعل فكفت وفضل منها ، وله أشعار

لطيفة الخ[1].

- ترجمة ابن جوزي در عبر في خبر من غبر -

[ذهبى در (عبرفي‌خبرمن غبر) دروقايع‌سنة سبع وتسعين‌وخمسماة گفته :]

وأبوالفرج بن الجوزي عبدالرحمن بن علي بن محمد بن علي الحافظ الكبير جمال‌الدين التيمي البكري البغدادي الحنبلي الواعظ المتقن، صاحب التصانيف‌الكبيرة الشهيرة في‌أنواع العلم من التفسير والحديث والفقه والزهد والوعظ والاخبار والتاريخ والطب وغير ذلك ، ولد سنة عشر وخمسماة أو قبلها ، وسمع من علي بن عبدالواحد الدينوري، وابن الحصين ، وابي‌عبدالله البارع ، وتتمة سبعة وثمانين نفساً ، ووعظ من صغره وفاق فيه الاقران ، ونظم الشعر المليح وكتب‌بخطه ما لايوصف، ورأى من‌القبول والاحترام ما لامزيد عليه، وحكى غير مرة أن مجلسه حزر بماة ألف، وحضر مجلسه الخليفةمرات من وراء الستر توفي في ثالث عشر رمضان[2].

- ترجمه ابن جوزي در طبقات الحفاظ -

[وجلال الدين سيوطى در(طبقات الحفاظ) گفته :]

(١) وفيات الاعيان لابن خلكان ج١ ص٢٧٩ ، وترجمته توجد أيضاً في كثيرمن كتب التراجم والتواريخ مثل تذكرة الحفاظ ج٤ ص١٣٤٢ ، والبداية والنهاية ج١٣ ص٢٨ وشذرات الذهب ج٤ ص٣٢٩ ، والنجوم الزاهرة ج٦ ص١٧٤، ومفتاح السعادة ج١ ص٢٤٥ ، وطبقات المفسرين للداودى ج١ ص٢٧٠ .

(٢) عبر في خبر من غبر ج٤ ص٢٩٧ .

ابن الجوزي الامام العلامة الحافظ، عالم العراق ، وواعظ الافاق جمال الدين أبوالفرج عبدالرحمن بن علي بن عبدالرحمن بن علي بن عبيدالله بن عبدالله القرشي البكري الصدّيقي البغدادي الحنبلي الواعظ، صاحب التصانيف السائرة في فنون العلم، وعرف بالجوزي لجوزة كانت في دارهم لم يكن بواسط سواها ، ولد سنة ٥١٠ أو قبلها ، وسمع في سنة ١٩ من ابن الحصين ، وأبي غالب ابن البناء ، وخلق عدتهم سبع وثمانون ، وكتب بخطّه الكثير جداً ، ووعظ من سنة عشرين الى أن مات، حدّث عنه بالاجازة القزغلي وغيره، وله (زادالمسير في التفسير) ، و(جامع المسانيد) ، و(المغني في علوم القرآآت) و (تذكرة الاريب في اللغة) و(الوجوه والنظائر) ، و(مشكل الصحاح) ، و (الموضوعات) و(الواهيات) ،و(الضعفاء) ،و(تلقيح فهوم الاثر) ، و(المنتظم في التاريخ) .

وأشياء يطول شرحها، وماعلمت أحداً من العلماء صنف ماصنف، وحصل له من الحظوة في الوعظ مالم يحصل لاحد قط ، قيل : انه حضره في بعض المجالس مأة ألف ، وحضره ملوك ووزراء وخلفاء ، وقال: كتبت باصبعي ألف مجلد وتاب على يدي مأة ألف، وأسلم على يدي عشرون ألفاً، مات يوم الجمعة ثالث عشر رمضان سنة ٥٩٧ ، قلت: قال الذهبي في التاريخ الكبير: لايوصف ابن الجوزي بالحفظ عندنا باعتبار الصنعة، بل باعتبار كثرة اطلاعه وجمعه[1] .

ـ اکابر أهل سنت بقول ابن جوزی تمسك كرده‌اند ـ

[ومحمد بن محمود بن الحسن أبوالمؤيد خوارزمي در(جامع مسانيد

(١) طبقات الحفاظ للسيوطي ص٤٧٧ .

أبي‌حنيفة) بمقام صيانت امام اعظم از جرح وقدح خطيب بافادات ابن‌الجوزی که در آن‌تعديل‌را بر جرح‌مقدم ساخته متشبث شده‌واورا امام ائمه تحقيق گفته: چنانکه ميفرمايد :]

والدليل على ماذكرنا أن التعديل متى ترجّح على الجرح يجعل الجرح كأن لم يكن، وقد ذكر ذلك امام أئمة التحقيق‌ابن الجوزي في كتاب التحقيق في أحاديث التعليق في مواضع منه ، فقال في حديث المضمضة والاستنشاق الذي لايتم الوضوء الا بهما : فان قال الخصم أعني الشافعي رح فانه يريهما سنّة :فيهما جابر الجعفي فقد كذّبه أيوب السجستاني ، وزائدة، قلنا قد وثّقه سفيان الثوري وشعبة وكفى بهما الخ [1].

[وابومحمد عبدالله بن أسعد اليافعي‌اليمنى در (مرآة الجنان وعبرة اليقظان في معرفة مايعتبر من حوادث الزمان وتقلب أحوال الانسان) برائت‌احمد بن حنبل‌را از قول بجهت وحرف وصوت که‌حنابله‌جسارتاً وخسارتاً بآن‌قائل گرديده‌اند از قول ابن الجوزی ثابت کرده، چنانکه در ترجمهٔ ابوزکريايحيى بن ابي‌الخير يمنى گفته :]

أما ماذكرت‌من كون الامام أحمد والمتقدمين من أصحابه براءاً مما ادعاه المتأخرون منهم، فممن نص على ذلك بعض الحنابلة وهو الامام أبوالفرج‌ابن الجوزي حتى ذكرأنهم صاروا سبة على المذهب‌باعتقادهم الذي‌يتوهم‌غيرهم أنه مذهب أحمد الخ[2].

---

(١) جامع مسانيد أبي‌حنيفة ص٢٨ النوع العاشر من مناقبه المتفرد بها .

(٢) مرآت الجنان لليافعي ج٣ ص٣٢٤ ط دائرة المعارف النظامية بحيدرآباد الدكن .

[وشیخ تقی‌الدین ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام‌بن عبدالله بن‌ابی‌القاسم بن تیمیة‌الحرانی‌الحنبلی در (منهاج السنة‌النبوية في‌ردّ كلام‌الشيعة والقدرية) جابجابحکم‌ابن الجوزی در رد احادیث فضائل جناب أمیرالمؤمنین علیه السلام متمسك گردیده ، از آنجمله بجواب حدیث (أنت أخي ووصيي وخليفتي من بعدي وقاضي ديني) گفته :]

قال أبوالفرج بن الجوزي في كتاب‌الموضوعات لما روى هذا الحديث من طريق أبي‌حاتم البستي هذا حديث موضوع الخ [1].

[ونیز ابن تیمیة بجواب حدیث من أحبّ أن يتمسك بقصبة‌الياقوت التي خلقها الله بيده ثم قال لها: كوني فكانت فليتول علي بن أبي‌طالب من‌بعدي گفته :]

والحديث الثاني يعني هذا الحديث ذكره ابن‌الجوزي‌في الموضوعات، وبيّن أنه موضوع [2].

[ونیز ابن تیمیة در (منهاج) گفته :]

واعلم أنه ثم أحاديث اخر لم يذكرها هذا الرافضي لو كانت صحيحة لدلت على مقصوده، وفيها ماهو أدل‌من بعض ماذكره لكنها كلها كذب، والناس قد رووا أحاديث‌مكذوبة في فضل‌أبي‌بكروعمر وعثمان وعلي ومعاوية وغيرهم لكن المكذوب في فضل‌علي أكثر،لان الشيعة أجرأ على الكذب من‌النواصب، قال أبو الفرج بن الجوزي : فضائل علي الصحيحة كثيرة غيران الرافضة لم

(۱) منهاج السنة ج٤ ص٥٩ ط بولاق مصر .
(۲) منهاج السنة ج٤ ص١٠٦ .

تقنع فوضعت له ماتضع لامارتفع ، وحوشيت حاشيته من الاحتياج الى الباطل الخ [1] .

[وبعد ابن ابن تيميه احاديث عديده نقل كرده، وباقوال ابن الجوزي در اثبات‌وضع آن استناد نموده .

ونيز ابن تيميه در منهاج السنة بجواب حديث رد شمس براى جناب أمير المؤمنين عليه السلام گفته :]

والجواب أن يقال: فضل علي وولايته لله وعلو منزلته عند الله معلوم ولله الحمد من طرق ثابتة أفادتنا العلم اليقيني لايحتاج معها الى كذب ولا الى مالا تعلم صدقه أو تعلم كذبه ، وحديث رد الشمس له قد ذكره طائفة كأبي جعفر الطحاوي والقاضي عياض وغيرهما ، وعدوا ذلك من معجزات النبي صلى الله عليه وسلم، لكن المحققين من أهل المعرفة بالحديث يعلمون ان هذا الحديث كذب موضوع ، كما ذكر ذلك أبو الفرج بن الجوزي في كتاب الموضوعات الخ [2].

[وفضل الله بن روزبهان بن فضل الله بن محمد الخنجي الشيرازي بجواب علامة حلى طاب ثراه ، جائيكه آنجناب در (نهج الحق) حديث نور را نقل فرموده ميگويد :]

أقول : ذكر ابن الجوزي هذا الحديث بمعناه في كتاب الموضوعات من طريقين وقال : هذا حديث موضوع على رسول الله صلى الله عليه وسلم ، والمتهم به في الطريق الاول محمد بن خلف المروزي ، قال يحيى بن معين :

---

(۱) منهاج السنة ج٤ ص١١٩ .

(۲) منهاج السنة ج٤ ص١٨٦ .

كذاب ، وقال الدارقطني : متروك ، وفي الطريق الثاني المتهم بـه جعفر بن أحمد وكان رافضياً ، وقال أبو سعيد بن يونس كان رافضياً كذاباً، يضع الحديث في سب أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم[1].

[وشهاب الدين أحمد بن حجر مكى الهيثمى در (صواعق محرقه) بعد از ذكر حديث (أنا مدينة العلم) گفته :]

وقد اضطرب الناس في هذا الحديث فجماعة على انـه موضوع ، منهم ابن الجوزي والنووى ، وناهيك بهما معرفة بالحديث وطرقه الخ[2].

[وميرزا محمد بن معتمد خان در (مفتاح النجاة) گفته :]

والعجب من جماعة يتوقفون في أمره ويتنزهون عن لعنه، وقد أجازه كثير من الائمة ، منهم ابن الجوزى ناهيك به علماً وجلالة، فانه قال في كتابه المسمى (بالرد على المتعصب العنيد المانع من ذم يزيد) : سألني سائـل عن يزيد بن معوية فقلت له : يكفيه مابـه ، فقال : أيجوز لعنه ؟ فقلت : قـد أجازه العلماء الورعون منهم أحمد بن حنبل فانه ذكر في حق يزيد مايزيد على اللعنة[3].

[وخودمخاطب درهمين باب درمابعد مى‌فرمايد: حديث پنجم روايت جايز (ان النبي صلى الله عليه وسلم قال: أنا مدينة العلم وعلي بابها) واين خبر نيز مطعون است.]

قال يحيى بن معين : لاأصل له ، وقال البخاري : انه منكر وليس له وجه

(١) احقاق الحق ج٧ ص٣٩١ .

(٢) الصواعق المحرقة ص٧٣ ط مصر .

(٣) مفتاح النجا ص١١٣ الفصل الخامس عشر فى ذكر ماجرى بعد قتل الحسين عليه السلام .

صحيح، وقال الترمذي: انه منكر غريب، وذكره ابن الجوزي في الموضوعات[1]

[ونصر الله کابلی درصواقع گفته :]

ودعوى أهل البصرة علـى مغيرة كما ذكره ابن جرير الطبري والامام البخاري، والحافظ جمال الدين أبو الفرج ابن الجوزي والشيخ شمس الدين المظفر سبط ابن الجوزي في تواريخهم هو أن مغيرة كان أمير البصرة، وكان الناس يقلونـه فأختوا عليه الشهود أنـه زنى بأمرة يقال لها ام جميل وكتبوا بذلك الى عمر الخ [2].

[ونیز مخاطب درباب مطاعن بجواب طعن ششم گفته :

ابن جرير طبری، ومحمد بن اسماعيل بخاری درتاريخ خود، وحافظ عماد الدين ابن كثيـر ، وحافظ جمال الدين ابو الفرج ابن الجوزی ، وشيخ شمس الدين مظفر سبط ابن الجوزی ، وديگر مؤرخين ثقات نقل كرده‌اند: كه مغيرة بن شعبة امير بصرة بود، ومردم بصره باأو بد بودند ، ومی خواستنـد كه اورا عزل كنند بروی تهمت زنابـر بستند الخ [3].

وفاضل معاصـر مولوی حيدر علـی ابن الجوزی را بوصف سند المحدثين والمنتقدين موصوف ساخته، واورا ازائمـهٔ فقـه وحديث دانستـه ، وقرين احمد بن حنبل گردانيده ، چنانكه در (ازالة الغين) ميگويد: بالجمله اگر حجة الاسلام غزالی چنان ميگويد امام احمد

---

(۱) تحفه اثناعشرية ص۱٤٤ ط دهلی باب هفتم درامامت .

(۲) صواقع ص۲٦٥ .

(۳) تحفه اثنا عشرية ص۵۸۹ طدهلی .

ابن‌حنبل ، وابن‌الجوزی ومن یقوم مقامهم که از ائمهٔ فقه وحدیثند ، صریح تکفیر یزید میکنند .

ونیز درذکر لاعنین ومکفّرین یزید گفته: واز آنجمله سندالمحدثین والمتقدین ابوالفرج ابن‌جوزیست انتهی[1] .]

ـ ابن‌حزم اندلسی نیز در بخاری قدح کرده ـ

[ونیـز علاّمه ابو محمدعلی بن احمد بن سعید بن حزم الاندلسی حدیث بخاری راکه مثبت تحریم معازف[2] است قدح وجرح نموده بلکه بیزید جسارت جمیـع احادیثرا که درتحریم معازف وارد شده موضوع ومکذوب وانموده چنانکه در کتاب (المحلّی) که نسخهٔ عتیقه آن بخطّ عرب پیش این خاکسار حاضراست گفته:]

ومن طریق البخاري قال هشام بن عمار : حدّثنا صدقـة بن‌خالد حدّثنا عبدالرحمن بن‌یزید بن‌جابر، حدثنا عطیة بن‌قیس الکلابي، حدثنا عبدالرحمن ابن‌غنم الاشعري، حدثني أبوعامر، وأبومالك الاشعري ، ووالله ماکذبني أنّه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول : لیکونن من امتي قوم یستحلّون الخزّ والحریـر والخمر والمعازف . وهذا منقطع لم یتصل مابیـن البخاري وصدقة بن‌خالد، ولایصح في هذا الباب شيء أبداً وکل مافیه فهوموضوع[3]

---

(۱) ازالة الغین ج۱ ص۸۲ .

(۲) المعازف جمع المعزف والمعزفة: آلات الطرب کالطنبور والعود والقیثارة .

(۳) المحلی ج۹ ص۷۲ فی مسئلة ۱۵٦۵ طمصر .

[وائمهٔ قوم ابن‌حزم‌را بآسمان‌برین میرسانند، وداداغراق ومبالغه‌در تعظیم وتبجیل اومی‌دهند .]

– ترجمه ابن‌حزم درعبر فی خبر من غبر –

[ذهبی در(عبر فی خبر من غبر) در وقایع سنة ستّ وخمسین واربعماة گفته :]

وأبومحمد بن‌حزم العلاّمة علي بن‌أحمد بن‌سعيد بن حزم بن غالب بن صالح الاموي مولاهم الفارسي الاصل الاندلسي القرطبيّ الظاهريّ صاحب المصنفات، مات شرداً عن بلده من قبل الدولة ببادية البلة بقرية له ليومين بقيا من شعبان عن اثنتين وسبعين سنة، روى عن أبي‌عمرو بن الجسور، ويحيى‌بن مسعود وخلق، وأول سماعه سنة تسع وتسعين وثلاثماة، وكان اليه المنتهى‌في الذكاء، وحدة الذهن، وسعة العلم بالكتاب والسنة، والمذاهب والملل‌والنحل والعربية، والاداب، والمنطق، والشعر مع الصدق والأمانة والديانة، والحشمة والسؤدد، والرياسة والثروة وكثرة الكتب .

قال الغزالي : وجدت في اسماء الله تعالى كتاباً لابي‌محمد بن‌حزم يدل على عظم حفظه وسيلان ذهنه .

وقال صاعد في تاريخه كان ابن‌حزم أجمع أهل الاندلس قاطبة لعلوم الاسلام ، وأوسعهم معرفة مع توسعه في علم اللسان والبلاغة والشعر، والسير والاخبار، أخبرني ابنه‌الفضل أنه اجتمع عنده من‌تأليفه نحو أربعماة مجلد[1].

(۱) عبر فی خبر من غبر ج۳ ص۲۲۹ .

ـ ترجمة ابن حزم درحاشية شرح الفيه عراقی ـ

[ومحمد بن‌محمد بن‌احمد السنهوری‌الشافعی الازهری در (حاشية شرح الفيۀ عراقی) گفته :]

أبومحمد علي بن‌أحمد بن‌سعيد بن‌حزم بن‌غالب بن صالح بن خلف بن معدان بن سفيان بن يزيد مولی يزيد بن أبي سفيان بن‌حرب الفارسي الاصل الاموي البزيدي كان اليـه المنتهی فی الذكاء والحفظ والاطّلاع علی العلوم وكان أولاً شافعياً، ثم صارظاهرياً، ثم استقل بنفسه، توفی ليومين بقيا من‌شعبان سنة ست وخمسين وأربعماة (۱) .

ـ ترجمه ابن‌حزم درطبقات الحفاظ سيوطی ـ

[وجلال‌الدين سيوطی در (طبقات الحفاظ) خودكه‌ازتذكرةالحفاظ ذهبی ملخص كرده گفته :]

ابن‌حزم الامام العلاّمة الحافظ الفقيه أبومحمد علي بن‌أحمد بن‌سعيدبن حزم بن غالب بن صالح بن خلف الفارسي الاصل اليزيدي الاموي مولاهم القرطبي الظاهري، كان أولا شافعياً ، ثم تحوّل ظاهرياً ، وكان صاحب فنون وورع وزهد، واليه المنتهی فی‌الذكاء والحفظ، وسعة الدائرة فی العلوم أجمع اهل الاندلس قاطبـة لعلوم الاسلام ، وأوسعهم معرفة، مع توسعـه فی علوم اللسان، والبلاغة، والشعر، والسير والاخبار ، له المحلی علی مذهبه واجتهاده وشرحه المحلی، والملل والنحل والايصال فی فقه الحديث، وغير ذلك آخر

(۱) حاشية شرح الفيه عراقی ص۱۷ .

من روی عنه بالاجازة أبوالحسن شریح بن‌محمد، مات فی جمادی‌الاولی سنة سبع وخمسين واربعماة [1] .

[وشیخ‌محی‌الدین بن‌العربی درباب ثالث‌وعشرین ومأتين (فتوحات) گفته :]

رأيت النبي صلى الله عليه وسلم وقد عانق أبا محمد بن حزم المحدّث فغاب الواحد في الآخر فلم‌نرالا واحداً ، وهو رسول‌الله صلى الله عليه وسلم فهذا غاية الوصلة وهو المعبّر عنه بالاتحاد[2] .

[وجعفر بن تغلب بن‌جعفر بن‌علی‌الادفوی الشافعی در(کتاب‌الامتاع فی‌احکام السماع) درذکر مسئلة ضرب عود گفته :]

وقد تتبّـع جماعة من الحفاظ کابن حزم وابن‌طاهر وغيرهما وادّعوا أنّه لم‌يصح في المنع حديث ، وحلف ابن حزم أنه لو وجد حديثاً لم‌يتردّد في الاخذ به [3] .

[وخود مخاطب درباب امامت گفته: بايددانست که مطاعن حضرت امیر عليه السلام درکتاب عبد الحميد مغربی ناصبی دوقسم یافت میشود :

قسمی آن‌است که نواصب متفرّدند بروایت آن، واهل‌سنّت وشیعه که محبين آنجنابند انکار آن میکنند ، واین قسم را اعتبار نیست ؛ زیرا که افتراء وبهتان آنهاست، والزام‌بآن عائد نمی‌شود، مثل‌شرکت در قتل عثمان، وشرکت در قذف عائشه، ونزول (والذی تولی کبره

---

(۱) طبقات الحفاظ ص٤٣٦ .

(۲) فتوحات محی‌الدین العربی ج۲ ص۵۱۹ ط بيروت .

(۳) الامتاع فی احکام السماع ص۱۹۲ .

منهم له عذاب عظیم)[1] .

وقسم دوّم آن است که در کتب شیعه واهل سنّت بطرق صحیحه ثابت است، واین قسم البتّه جواب طلب است ، چنانکه شیعه واهل سنّت هردو متصدی جواب آن شده‌اند، شریف مرتضی در (تنزیه الانبیاء والائمة) از علماء شیعه وابن‌حزم درکتاب (الفیصل) ازعلماء اهل سنّت بسیاری را ازاین مطاعن دفع نموده انتهی [2] .

ازاین‌عبارت ظاهر است که ابن‌حزم حسب تصریح مخاطب ازعلماء اهل سنّت است، ومخاطب دفع‌او مطاعن جناب امیرالمؤمنین علیه السلام را افتخاراً ذکر میکند ، ودرمابعد میدانی که ابن تیمیّه قول ابـن‌حزم را متضمن حصـر فضائل جناب امیرالمؤمنین علیه السلام درحدیث منزلت وحدیث خیبر، وحدیث ان علیـاً لایحبّه الاّ مؤمن ولایبغضه الاّ منافق ، وحکم بوضـع سائر احادیث که اهل حق تعلـّق بآن میکنند، درمقام مناظره اهل حق نقل کرده، ردّ جمیع فضائل آن حضرت غیر ماذکر خواسته ، ونیـز بمزید جسارت وخسارت قدح وجرح ابن‌حزم درحدیث غدیر بالخصوص هم نقل کرده .

ومولوی حیدر علی در (منتهی الکلام) بعد از ادعای این معنی که اتباع قیاس درمذهب ابوحنیفه کمتراست گفته :

ومؤید این معنی‌است آنچه محقق دهلوی قدس‌سره درشرح (سفر السعادة) از اکابر نقل میکند که امام حافظ ابومحمد بن حزم گفته: که

(۱) سورة النور: ۱۱

(۲) تحفه اثناعشریه ص۴٦۸ .

اصحاب ابو حنیفه همه متفقند که حدیث هرچند اسناد او ضعیف بود مقدّم تر واولـی است از قیاس واجتهاد ، واو رضی الله عنـه تابحدّ ضرورت نرسد عمل بقیاس نکند، وعمل بحدیث را باقسامه ازدست ندهد، وامام شافعی قیاس‌را برچندین ازاقسام حدیث مقدم دارد، ودر این مقام تفصیلی‌است مذکور درعلم اصول فقه آنجا نظر باید کرد ، وازاقسام قیاس جز بقیاس مؤثر عمل نکند، وقیاس تناسب وقیاس شبه وقیاس طرد ، همـه نزدوی متروك وغیرمعمول به است ، ودرچندین مواضع قیاس را باحادیث ترك کرده، وامام شافعی عمل بقیاس کرده، واگر افراذکر کنم کتاب بدرازی کشد ، وابوحنیفه تقلید صحابی در آنچه صحابـی باجتهاد خود گوید واجب داند ، وشافعی گوید : هم رجال ونحن رجال که ما وایشان برابریم وهمـه مجتهدانیم مجتهد را تقلید مجتهد دیگر نرسد انتهی[1].

ـ بسیاری از احادیث صحیحین مقدوح است ـ

ونیز شراح صحیح بخاری وصحیح مسلم که علماء متبحرین‌میباشند جملهٔ از احادیث هردو کتاب را ردّ وقدح وجرح کرده‌اند وبطلان‌آن ظاهر ساخته .

از آنجمله حدیث خطبهٔ جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآلـه وسلم عائشه را ، وگفتن ابوبکر درجواب آنحضرت انّما أنا أخوك

(۱) منتهی الکلام حیدرعلی فیض‌آبادی ص۱۸ ط۱۲۸۲ ناصری .

و گفتن آنحضرت أنت أخي في دين الله .]

[بخاري در (صحيح) خود آورده :]

حدّثنا عبدالله بن يوسف، قال: حدّثنا الليث عن يزيد عن عراك عن عروة أن النبي صلى الله عليه وسلم خطب عائشة فقال له أبوبكر : انّما أنا أخوك ، فقال: أنت أخي في دين الله وكتابه وهي لي حلال[1] .

ـ مغلطائي در بعضى از احاديث بخاري قدح كرده ـ

[علاّمه مغلطائي كه شارح (صحيح بخاري) است درصحّت اين حديث نظر كرده وبطلان آن بمخالفت ديگر احاديث ثابت ساخته چنانكه ابن حجر در (فتح الباري) گفته :]

قال مغلطائي : في صحة هذا الحديث نظر لان الخلة لابي بكر انّماكانت بالمدينة وخطبة عايشة كانت بمكة فكيف يلتئم قوله : انّما أنا أخوك ؟ وأيضاً فالنبي صلى الله عليه وسلم ما باشر الخطبة بنفسه، كماأخرجه ابن أبي عاصم من طريق يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب ، عن عائشة : أن النبي صلى الله عليه وسلم أرسل خولة بنت حكيم الى أبي بكر يخطب عائشة ، فقال لها أبوبكر وهل تصلح له انما هي بنت أخيه؟ فرجعت فذكرت ذلك النبي صلى الله عليه وسلم، فقال : ارجعي فقولي : انك أنت أخي في الاسلام وابنتك تصلح لي ، فأتت أبابكر فذكرت ذلك له، فقال: ادعي رسول الله فجاء وأنكحه[2] .

[ومحتجب نماند كه ابن مغلطائي از اعاظم واجلة علماء سنيه است.]

---

(۱) صحيح البخاري ج۳ ص۱۹۹ كتاب النكاح ـ باب تزويج الصغار من الكبار

(۲) فتح الباري ص۷٦۰ طدهلي .

ـ ترجمه مغلطائي درطبقات الحفاظ ـ

[علاّمه جلال‌الدين سيوطی در (طبقات الحفاظ) گفته :]

مغلطای بن‌قليج بن‌عبدالله الحنفي الامام الحافظ علاء الدين، ولد سنة ٦٨٩ وسمع من الدبوسيّ، والختنيّ وخلائق ، وولي تدريس الحديث بالظاهريّة بعد ابن سيد الناس وغيرها، وله مآخذ على المحدثين وأهل اللغة .

قال العراقي: وكان عارفاً بالانساب معرفة جيدة، وأما غيرها من متعلّقات الحديث فله بها خبرة متوسطة، وتصانيفه أكثر من مأة، منها (شرح البخاري) و (شرح ابن‌ماجة) لم‌يكمل، وقد شرعت في اتمامه و (شرح أبي‌داود) لم‌يتم و (جمع اوهام التهذيب)، و (اوهام الاطراف)، و (ذيل على التهذيب) و(ذيل على المؤتلف والمختلف) لابن نقطة) ، و (الزهر الباسم) في السيرة، ورتّب (المبهمات على الابواب)، ورتّب (بيان‌الواهي لابن‌القطان)، وخرّج (زوايد ابن‌حبان على الصحيحين) مات رابع عشری شعبان سنة ٧٦٢ [1] .

ـ ترجمه مغلطائي درحسن المحاضرة ـ

[ونيز سيوطی در كتاب (حسن المحاضرة في اخبار مصروالقاهرة) گفته :]

مغلطاي بن‌قليج الحنفي الامام العظيم الحافظ علاء الدين، ولد سنة تسع وثمانين وستمأة، وكان حافظاً عارفاً بفنون الحديث ، علاّمة في الانساب، وله أكثر من مأة تصنيف كشرح البخاري، وشرح ابن ماجة ، وغير ذلك مات في

(١) طبقات الحفاظ ص٥٣٤ .

شعبان سنة اثنتين وستين وسبعماة[1] .

« ترجمه مغلطائی در شرح مواهب وطبقات حنفیه »

[ومحمد بن عبد الباقی الزرقانی المالکی در (شرح مواهب لدنیه) گفته :]

مغلطائي الامام الحافظ علاء الدين بن قليج بن عبد الله الحنفي ، ولد سنة تسع وثمانين وستماة ، وكان حافظاً ، عارفاً بفنون الحديث ، علامة في الانساب ، وله أكثر من مأة مصنف كشرح البخاري، وشرح ابن ماجة ، وشرح أبي داود ولم يتما، مات سنة اثنتين وستين وسبعماة ، وهو بضم الميم وسكون الغين وفتح اللام كما ضبطه الحافظ بالقلم في كلام نثر، وأما ابن ناصر فضبطه بفتح الغين وسكون اللام في قوله : ذاك مغلطائي فتى قليجي ، ولعله للضرورة فلا تخالف ، وقليجي بقاف وجيم نسبته الى القليج وهو السيف بلغة الترك[2].

[وقاسم بن قطلوبغا در(طبقات حنفیه) که نسخهٔ آن در حرم مدینهٔ منوره زادها الله شرفاً وتکریماً دیده ام وانتخاب از آن کرده گفته:]

مغلطای بن قليج بن عبد الله علاء الدين البكجرى امام وقته ، وحافظ عصره ، مولوده سنة تسع وثمانين وستماة ، ووفاته يوم الثلاثاء رابع عشرين شعبان سنة اثنتين وستين وسبعماة [3] .

[وباید دانست که ابن حجر عسقلانی بعد از نقل کلام مغلطائی بلا

(۱) حسن المحاضرة ج۱ ص۲۵۹ .

(۲) شرح مواهب لدنیه ج۱ ص۱۵۳ .

(۳) تاج التراجم فی طبقات الحنفیه ص۵۷ .

امعان وتدبر در آن رد آن آغاز نهاده حيث قال : قلت : اعتراضه الثاني يرد اعتراضه الأول الخ .

لكن اين رد بعداز تسليم هم بما ضرري نميرساند ، چه غرض ماصرف همين قد راست كه بعض اكابر اهل سنت در بعض روايات صحيح بخاري قدح وجرح كرده اند ، وآن از افادهٔ مغلطائي ظاهر است ، وعدم قبول ابن حجر اين قدح وجرح رامنافات بااين مطلب ندارد ، بلكه اين رد ابن حجرهم مفيد ماست در اين مقام ، چه هر گاه رد وجرح وقدح صريح مغلطاي در اين حديث مقبول نباشد ، محض اعراض بخاري ومسلم ازذكرحديث غدير چگونه لائق التفات باشد.

واز جمله احاديث بخاري كه مطعون ومجروح است روايتي است مثبت شفاعت حضرت ابراهيم درحق آزر كافر بروز قيامت :]

[بخاري دركتاب التفسير گفته :]

حدثنا اسماعيل ، قال حدثنا اخي ، عن ابن ابي ذئب ، عن سعيد المقبري، عن ابي هريرة ، عن النبي صلى الله عليه وسلم ، قال : يلقى ابراهيم اباه فيقول: يا رب انك وعدتني الاتخزيني يوم يبعثون ، فيقول الله : اني حرمت الجنة على الكافرين [1].

ـ علامه اسماعيلي نيز در بعض احاديث بخاري قدح كرده ـ

[علامه ابوبكر اسماعيلي كه از اكابر ائمة مشهورين ، واعاظم محققين، ومنقدين است، در اين روايت طعن فرموده ، وبطلان آنرا بدليل متين

(۱) صحيح البخاري ج۳ كتاب التفسير باب ولاتخزني يوم يبعثون ،من سورة الشعراء

ظاهر فرموده ، چنانکه ابن حجر عسقلانی در (فتح الباری) گفته :]
قد استشکل الاسماعیلي هذا الحدیث من اصله ، وطعن في صحته ، فقال بعد ان اخرجه : هذا خبرفي صحته نظرمن جهة ان ابراهیم عالم ان الله لایخلف المیعاد فکیف یجعل مایأتیه خزیاً له مع علمه بذلك ، وقال غیره :هذا الحدیث مخالف لظاهر قوله تعالی :(وماکان استغفار ابراهیم لابیه الاعن موعدة وعدها ایاه فلما تبین له انه عدولله تبرأ منه[1].)

[وهرچند ابن حجرعسقلانی بعد از نقل قدح وجرح این روایت اتعاب نفس خود در رفع اشکال ودفع اعضال نموده ، لکن چون غرض در این مقام صرف همین قدر است ، که اجله علمای سنیه درجملهٔ از روایات بخاری طعن کرده اند ، لهذا از نقل جواب ابن حجر ورد آن اعراض شد ، زیرا غرض اثبات طعن اسماعیلی در این حدیث است، خواه نزد ابن حجر این طعن مقبول باشد خواه نباشد .]

[وفضائل جلیله ومناقب جمیله،ومدائح زاهره،ومحامد فاخره ابوبکر اسماعیلی بالاتر ازآنست که حاجت بیان داشته باشد ، لکن برای تنبیه ناظرین بعض عبارات نوشته میشود :]

ـ ترجمه اسماعیلی در انساب سمعانی ـ

[ابوسعد عبدالکریم بن محمد بن منصور السمعاني المروزی در (انساب سمعانی) گفته :]
الاسماعیلي بکسر الألف وسکون السین المهملة وفتح المیم وکسرالعین

(۱) فتح الباری کتاب التفسیر ص۱۲٤.

المهملة بعدها ياء منقوطة باثنتين من تحتها ، هــذه النسبة الى جماعــة اسمهم اسماعيل منهم : أبو بكر أحمد بن ابراهيم بن اسماعيل بن العباس بن مرداس الاسماعيلي ، وليس بالسلمي ، امام أهل جرجان والمرجوع اليه في الحديث والفقه ، رحل الى العراق والحجاز ، وصنف التصانيف ، وهـو أشهر من أن يذكر ، وكذلك أولاده وأحفاده ، وله وجوه في المذهب مذكورة مسطورة .

سمع بجرجـان عمران بن موسى السختياني ، وبنسا الحسن بـن سفيان الشيباني، وببغداد يوسف بن يعقوب القاضي ، وبالبصرة ، أبا خليفة الفضل بن حباب الجمحي ، وبالكوفة أبا جعفر محمد بن عبدالله بن سليمان الحضرمي ، وبالجزيرة أبـا يعلي أحمد بن علي بن المثنى الموصلي ، وبالاهواز عبدان بـن أحمد العسكري وطبقتهم .

روى عنه الائمة والحفاظ مثل أبي الحسين محمد بن محمد الحجاجي ، وأبي علي محمد بن علي بن سهل الماسرجسي ، وأبي عبدالله محمد بن عبدالله الحافظ ، وأبي بكر أحمد بن محمد بن غالب البرقاني فمن بعدهم .

ذكره الحاكم أبو عبدالله الحافظ في تاريخ نيسابور ، فقال الامام أبو بكر الاسماعيلي واحــد عصره ، وشيخ الفقهاء والمحدثيـن وأجلهم في الـرياسة والمروئة والسخاء بلاخلاف بين عقلاء الفريقين من أهل العلم فيه ، وقـد كان أقـام بنيسابور لسماع الحديث غير مرة وقدمها وهو رئيس جرجان سنة سبع عشرة وثلث مأة ، أقدم علينا في ذي القعدة من سنة ثمان وثلثين وثلث مائة على صاحب الجيش أبي نصر منصور بن قراتكين ، وسأله الامام أبو بكر أحمد بن اسحق يعني الصبغي النزول عنده في منزله مراسلة وهو في الطريق فأجابه الى ذلك ، ثم ان الشيخ أبا نصر العبدوسي استقبله بنفسه وسأله النزول عنده فنزل عنده ايثاراً للتخفيف على الامام أبي بكر ، فعقد له المجالس بالعشيات كل يوم

الا يوم الجمعة يومين للاملاء ويوماً للنظر ويومين للقرائة ويوماً للكلام،وكان لايتخلف عن مجلسه كل يوم من المذكورين في هذه العلوم أحد الا لعذر .

وقال ابراهيم بن موسى جد حمزة السهمي :كان أبو بكر الاسماعيلي براً بوالديه فلحقته بركة دعائهما وقال : قال أبو بكر الأسماعيلي : لما ورد نعي محمد بن أيوب الرازي دخلت الدار وبكيت وصرخت ومزقت على نفسي القميص ، ووضعت التراب على رأسي ، فاستجمع عليّ أهلي ومن في منزلي وقالوا : ماأصابك ؟ فقلت : منعتموني الارتحال الى محمد بن أيوب، فسلّوا قلبي وأذنوا لي بالخروج عند ذلك وأصحبوني خالي الى نسا الى الحسن بن سفيان وأشار الى وجهه وقال : لم يكن لي ههنا طاقة فقدمت عليه وسألته أن أقرأ عليه المسند ، فأذن لي وقرأت عليه جميع المسند وغيره من الكتب، وكان ذلك أول رحلتي في طلب الحديث ورجعت الى وطني، ثم خرجت الى بغداد في سنة ست وتسعين ومائتين .

وحكى حمزة بن يوسف السهمي عن أبي الحسن الدارقطني قال :كنت عزمت غير مرة أن أرحل الى أبي بكر الاسماعيلي فلم ارزق .

وكان الحسن بن علي الحافظ المعروف بابن غلام الزهري بالبصرة يقول: كان من الواجب للشيخ أبي بكر أن يصنف لنفسه سنناً ويختار على حسب اجتهاده ، فانه كان يقدر عليه لكثرة ماكان كتب ولغزارة علمه وفهمه وجلالته ، وماكان له أن يتبع كتاب البخاري ، فانه كان أجل من أن يتبع غيره .

وقال السهمي : وكان أبو الحسين محمد بن المظفر الحافظ يحكي جودة قرائته ، وقال كان مقدماً في جميع المجالس وكان اذا حضر مجلساً لايقرء غيره.

وكان أبو القاسم البغوي يقول : مارأيت أقرأ من أبي بكر الجرجاني .

وقال السهمي : مامن يوم الا وكان يحضرة الاسماعيلي من الغرباء الجوالين ممن يفهم ويحفظ مقدار أربعين أو خمسين .

توفي أبو بكر الاسماعيلي بجرجان يوم السبت غرة رجب سنة احدى وسبعين وثلثمأة ، ودفن يوم الاحد وصلى عليه ابنه أبو نصر وهو ابن أربع وتسعين سنة وأشهر، قلت : وزرت قبره وقبور أولاده بجرجان في حضيرة لهم[1].

ـ ترجمه اسماعیلی در مرآة الجنان ـ

[وابو محمد عبدالله بن اسعد بن علي اليمني المعروف باليافعي در (مرآة الجنان وعبرة اليقظان في معرفة حوادث الزمان وتقلب أحوال الانسان) در وقايع سنة أحدى وسبعين وثلاثمائة گفته :]

وفيها توفي الامام الجامع الحبر النافع ذو التصانيف الكبار في الفقه والاخبار أبو بكر أحمد بن ابراهيم بن اسماعيل الجرجاني الحافظ الفقيه الشافعي المعروف بالجرجاني وكان حجة كثير العلم حسن الدين[2].

ـ ترجمه اسماعیلی در عبر فی خبر من غبر ـ

[وعلامه شمس الدين أبوعبدالله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي در (عبر في خبر من غبر) در وقايع سنة احدى وسبعين وثلاثمائة گفته:]

وفيها توفي الاسماعيلي الحبر الامام الجامع أبو بكر أحمد بن ابراهيم بن اسماعيل الجرجاني الحافظ الفقيه الشافعي ذو التصانيف الكبار في الحديث

(۱) الانساب للسمعانی ج۱ص۲۳۹ ط حیدر آباد الدکن .

(۲) مرآت الجنان للیافعی ج۲ ص۳۹٦ ط دائرة المعارف النظامية فی حیدر آباد الدکن .

والفقه بجرجان في غرة رجب ، وله أربع وتسعون سنه أول سما عه في سنة تسع وثمانين ، ورحل في سنة أربع وتسعين ومأتين الى الحسن بن سفيان، ثم خرج الى العراق سنة ست وتسعين ، وسمع يوسف ابن يعقوب القاضي ، وابراهيم بن زهير الحلوائي وطبقتهما ، وكان ثقة حجة كثير العلم[1].

ـ حديثى ديگر از بخاري كه مورد طعن است ـ

[واز جملـة روايات مطعونه كه بخارى در (صحيح) خـود آورده روايتى است متضمن نـزول آية (وان طائفتان من المؤمنين اقتتلـوا فأصلحوا بينهما)[2] در باب عبدالله بن أبي منافق وأصحاب او وانصار جناب رسالتمآب صلى الله عليه وآله وسلم .

والفاظش دركتاب الصلح اين است :]

حدثنا مسدد ، حدثنا معتمر ، قال : سمعت أبي أن أنساً قال : قيـل للنبي صلى الله عليه وسلم : لـو أتيت عبد الله بـن ابي فانطلق اليـه النبي صلى الله عليه وسلم وركب حماراً ، فانطلق المسلمون يمشون معه وهي أرض سبخة ، فلما أتاه النبي صلى الله عليه وسلم قال: اليك عني والله لقد آذاني نتن حمارك فقال رجل من الانصار منهم: والله لحمار رسول الله صلى الله عليه وسلم أطيب ريحاً منك ، فغضب لعبدالله رجـل من قومـه فشتما فغضب لكل واحـد منهما أصحابه ، فكان بينهما ضرب بالجريد والايدي والنعال ، فبلغنا انها نزلت: (وان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فأصلحوا بينهما) قال أبوعبدالله : هذا مما انتخبت

(١) العبر في خبر من غبر ج ٢ ص ٣٥٨ .

(٢) الحجرات ـ ٩ .

من مسدد قبل أن يجلس ويحدث[1].

ـ قدح ابن بطال در بخاری بنقل بدر الدین زرکشی ـ

[ابن بطال که از محققین باکمال است در ابطال ایـن خبر محال سعی بلیغ بتقدیم رسانیده چنانکه بدرالدین زرکشی در کتاب (التنقیح) که بعنایت الهی نسخهٔ عتیقهٔ آن نزد فقیر حاضر است میفرماید :]

قبلغنا انها نزلت (وان طائفتان) ، قال ابن بطال : يستحيل نزولها في قصة عبدالله بن ابي والصحابة ، لان أصحاب عبدالله ليسوا بمؤمنين وقدتعصبوا بعد الاسلام في قصه الافك ، وقد رواه البخاري في كتاب الاستيذان عن اسامة بن زيد رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم مر في مجلس فيـه أخلاط من المشركين والمسلمين ، وعبدة الاوثان واليهـود وفيهم عبد الله بـن ابي ، وذكر الحديث فدل على ان الاية لم تنزل فيه وانما نزلت في قوم من الاوس والخزرج اختلفوا في حق فاقتتلوا بالعصي والنعال[2].

ـ ترجمه زرکشی در مفتاح کنز الدرایة ـ

[وبدر الدین زرکشی صاحب (تنقیح) از اجلهٔ علماء واکابر نبلاء است چنانکه در کتاب (مفتاح کنز درایة روایة المجموع من درر المجلد المسموع) مذکور است :]

نبذة من تعريف البدر الزركشي رحمه الله تعالى قال الحافظ ابن حجر في انباء

---

(۱) صحیح بخاری ج۲ص۹۲.

(۲) التنقیح ص۱۳۳.

الغمر: هومحمد بن بهادربن عبد الله الزركشي ولدسنة خمس واربعين وسبعمائة بتقديم المهملة على الموحدة كما رأيت بخطه،وسمع من مغلطاى وتخرج به في الحديث، وقرأ على جمال الدين الاسنوي وتخرج به في الفقه، وسمع من ابن كثير، وأخذعن الازرعي وغيره ، واقبل على التصنيف فكتب بخطه مالا يحصى لنفسه ولغيره ، ومن تصانيفه (تخريج احاديث الرافعي) في خمس مجلدات ، و(خادم الرافعي) في عشرين مجلداً، و (التنقيح) ، وشرع في (شرح كبير على البخاري) لخصه من (شرح ابن الملقن) وزاد فيه كثيراً ، و (شرح جمع الجوامع)في مجلدين ، و(شرح المنهاج) في عشرة ، و(مختصره) في مجلدين، و(التجريد) في اصول الفقه في ثلث مجلدات وغير ذلك ، وتخرج به جماعة ، وكان مقبلا على شأنه ، منجمعاً عن الناس ، وكان يقول الشعر الوسط ، مات في ثلاث رجب سنة اربع وتسعين بتقديم المثناة الفوقية وسبعمائة رحمة الله تعالى عليه انتهى [1] .

« ترجمه بدر الدين زركشي در بستان المحدثين »

[وفاضل مخاطب در (بستان المحدثين) گفته: (تنقيح الالفاظ الجامع الصحيح) از تصانيف بدرالدين محمد بن بهادر بن عبد الله زركشي است ،كه درسال هفتصد وچهل وپنج متولد شده ، وازشاگردان حافظ مغلطاى است در فن حديث، واز جمال الدين اسنوى نيز اخذ علوم كرده خصوصاً فقه ، وسماع حديث از ابن كثير واذرعي نيز دارد ، صاحب تصانيف بسيار است خصوصاً خدمت فقه شافعي وعلوم قرآن

(١) مفتاح كنز دراية المجموع من درر المجلد المسموع ص ٣١ .

بسيار نموده ، ازآنجمله (تخريج احاديث الرافعي) در پنج جلد ، وازآنجمله (خادم الرافعي) دربيست جلد ، وشرحي ديگر دارد بر بخاري بسيار دراز ومطول كه آنرا ازشرح ابن الملقن تلخيص نموده وچيزها در آن افزوده ، (وجمع الجوامع) را نيز شرح نموده در دو جلد ، و(منهاج)را در ده جلد، و(مختصر) آنشرح كرده در دوجلد، و(تجريد) دراصول الفقه درسه جلد نوشته ، وشعري هم داردمتوسط الدرجة ، ودفعة وفات او در سوم رجبسال نود وچهار بعدازهفتصد روى] داد [1] .

« حديثي ديگر از بخاري كه مورد طعن اكابر است »

[وازآن جمله است روايت صلوة جناب رسالتمآب صلى الله عليه وآله وسلم برجنازة عبد الله بن أبي منافق ، وگرفتن عمربن الخطاب جامةآنحضرت را ، واعتراض برآن جناب دراينباب، وبيانفرمودن انجناب حصول تخييراز ايزد قدير در باب استغفارمنافقين واستدلال برآن بآية استغفرلهم اولا تستغفرلهم ان تستغفرلهم سبعين مرةالاية[2].
بخاري در بابقوله: استغفرلهم اولا تستغفرلهم انتستغفرلهم سبعين مرة از سورة برائت ازكتاب التفسير گفته]:

حدثنا عبيد بن اسماعيل ، عن أبي اسامة ، عن عبيد الله ، عن نافع ،عن ابن عمر، قال: لما توفي عبد الله بن أبي جاء ابنه عبد الله ابن عبد الله الى

(۱) بستان المحدثين ص ۹۹ .
(۲)سورة التوبة : ۸۰ .

رسول الله صلى الله عليه وسلم فسأله ان يعطيه قميصه يكفن فيه اباه فأعطاه ،ثم سأله ان يصلي عليه، فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم ليصلي عليه فقام عمر فاخذ بثوب رسول الله فقال: يارسول الله تصلي عليه وقد نهاك ربك ان تصلي عليه؟ فقال رسول الله: انما خيرني الله فقال: استغفر لهم اولا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعين مرة ، وسأزيده على السبعين ، قال : انه منافق ، قال فصلى عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ، قال : فانزل الله ولاتصل على احد منهم مات أبداً ولاتقم على قبره [1].

[ونيز بخاري اين روايت را درهمين باب از ابن عباس آورده ، ونيز بعد از اين باب در باب قوله : ولاتصل على احد منهم مات ولاتقم على قبره باسنادديگر از عبيد الله از نافع از ابن عمر نقل كرده [2] .

جمعي ازاكابر اساطين واجلهٔ معتمدين ائمهٔ سنيه براين حديث طعن وانكار ميكنند .

ابـو بكر باقلاني گفته :كه جايز نيست ايـن حديث قبول شود ، وصحيح نيست كه حضرت رسولخدا صلى الله عليه وآله وسلم آنرا گفته باشد .

وامام الحرمين گفته :كه اين حديث در صحاح مروى نشده .

ودر برهان گفته : كه اهل حديث تصحيح آن نميكنند .

وغزالي در (مستصفى) گفته :كه اظهر آن است كه اين خبر غيرصحيح است .]

---

(۱) صحيح بخاری ج۳ ص۱۱٤ .

(۲) صحيح بخاری ج۳ ص۱۱۵ .

وداودی فرموده :که این حدیث غیرمحفوظ است .]

ـ طعن اکابر در حدیث بخاری بنقل ابن حجر در فتح الباری ـ

[ابوالفضل احمد بن علی بن محمد المعروف بابن حجر العسقلانی

در (فتح الباری گفته) :]

واستشکل فهم التخییر من الآیة حتی اقدم جماعة من الاکابر علی الطعن فـي صحة هذا الحدیث مع کثرة طرقه واتفاق الشیخین وسائر الذین خرجوا الصحیح علی تصحیحه وذلك ینادي علی منکري صحته بعدم معرفة الحدیث ، وقلة الاطلاع علی طرقه .

قال ابن المنیر مفهوم الآیة زلت فیه الاقدام حتی انکر القاضی ابوبکر صحة الحدیث وقال : لایجوز ان یقبل هذا ولایصح ان الرسول قاله ، انتهی .

ولفظ القاضي ابي بکر الباقلاني في التقریب : هذا الحدیث من اخبار الاحاد التي لایعلم ثبوتها .

وقال امام الحرمین في مختصره : هذا الحدیث غیرمخرج في الصحیح .

وقال في البرهان : لایصححه اهل الحدیث .

وقال الغزالي في المستصفی : الاظهر ان هذا الخبر غیر صحیح .

وقال الداودي الشارح : هذا الحدیث غیرمحفوظ .

والسبب في انکارهم صحته ماتقرر عندهم مماقدمناه ، وهوالذي فهمه عمر رضي الله عنه من حمل اوعلی التسویة لما یقتضیه سیاق القصة وحمل السبعین علی المبالغة الخ[1].

---

(۱) فتح الباری في شرح صحیح البخاري ج۸ ص۲۵۵ .

[وشهاب الدين احمد بن محمد الخطيب القسطلاني المصري الشافعي در (ارشاد الساري) گفته:]

قوله : اني خيرت فاخترت ، وقد استشكل فهم التخيير من الاية على كثير، وسبق جواب الزمخشري عن ذلك .

وقال صاحب الانتصاف : مفهوم الاية قد ذلت فيه الاقدام، حتى انكر القاضي ابوبكر الباقلاني صحة الحديث ، وقال : لايجوز ان يقبل هـذا ولايصح ان الرسول صلى الله عليه وسلم قاله . وقال امام الحرمين في مختصره: هذا الحديث غير مخرج في الصحيح ، وقال في البرهان : لايصححه اهل الحديث ، وقال الغزالي في المستصفى : الاظهر ان هذا الخبر غير صحيح، وقال الداودي الشارح: هذا الحديث غير محفوظ .

وهذا عجيب من هؤلاء الائمة كيف باحوا بذلك وطعنوا فيه مع كثرة طرقه، واتفاق الصحيحين على تصحيحه ، بل وسائر الذين خرجوا في الصحيح واخرجه النسائي وابن ماجة .[1]

ـ غزالى نيز در كتاب منخول حديث بخارى را تكذيب كرده ـ

[وامام انام وحجة الاسلام سنيان غزالى در كتاب(منخول)هم تكذيب اين خبر كرده است ، چنانكه در مبحث مفهوم از اين كتاب كه نسخهٔ عتيقهٔ آن نزد فقير حاضر است گفته:]

واما الشافعي فلم ير التخصيص باللقب مفهوماً ولكنه قال: بمفهوم التخصيص

(١) ارشاد الساري ج٧ ص١٥٥ ط بيروت .

بالصفة ، والزمان والمكان ، والعدد ، وامثله لاتخفى ، وضبط القاضي مذهبه بالتخصيص بالصفة وادعى اندراج جميع الأقسام تحته ، اذ الفعل لايناسب المكان والزمان الالوقوعه فيه وهو كالصفة له، وتمسك اصحابنا في نصرة مذهب الشافعي بطريقتين مزيفتين :

أحدهما قولهم: اللغات يكفي في دليلها نقل المذهب عن أربابها، والمسئلة لغوية، والشافعي امام الصنعة وقد قال بها، وكذلك نقل عن أبي عبيدة المعمر ابن المثنى التيمي في كتاب صنّفه : انّه حمل قول رسول الله صلى الله عليه وسلم : « لان يمتليء بطن أحدكم قيحاً حتى يراه خير من أن يمتليء شعرا » علـى ما اذا لم يحفظ الرجل سواه ، وهذا قول بالمفهوم ، ونحن نجتزيء في تفسير القرآن بقول الاخطل وغيره من أجلاف العرب ، فالاكتفاء بقول الائمة أولى، ووجه تزييفه أن ادّعاء الاطلاق من اهل الصنعة غيرممكن، وقول الاحاد يعارضه مثله، فقد نفى محمد ابن الحسن المفهوم وهو من الائمة، فلامقنع في النقل مع التعارض .

الثانية قولهم : لا بعد في اقتباس العلم من أمر توافرت الصور فيها على التطابق، وان كان نقلة الصور آحاداً انحطوا عن مبلغ التواتر، كالقطع بشجاعة علي وسماحة حاتم ، وآحاد وقائعها لم ينقلها الينا الاّ آحاد الرجال، وادّعوا مثل ذلك من الصحابـة في المفهوم وعدّوا وقايع كقول يعلى بن أمية لعمر : مابالنا نقتّصر الصلوة وقد أمنّا ؟ فهماً للتخصيص من قولـه : أن تقصـروا من الصلوة ان خفتم ، واختلاف الصحابـة في وجوب الغسل بالتقاء الختانين ، فهماً من النفي من قوله : الماء من الماء ، وقول ابن عباس لعثمان حيث حجب الام باخوين من الثلث: ليس في الاخوين اخوة، وقوله عليه السلام في قوله

تعالى: «ان تستغفر لهم سبعين مرة» : لهم لأزيدن على السبعين، وهذا مز يفه فان هذه الوقايع لو جمعت ونقلت واحدة لم تورث العلم وليس ذلك كوقايع حاتم وعلي مع كثرتها ، على أن مانقل في آية الاستغفار كذب قطعاً، اذ الغرض منه التناهي في تحقيق اليأس من المغفرة فلا يظن برسول الله صلى الله عليه وسلم ذهول عنه الخ [1] .

[ازاين عبارت ظاهراست كه قول لأزيدن على السبعين كه در آية استغفارنقل كرده‌اند كذب است قطعاً، وخلاف مراد الهى‌است، وذهول رسول مقبول صلى‌الله عليه وآلـه ماهب القبول از مراد حق تعالـى امكان ندارد، وهيچ مسلمى گمان آن نمى‌تواند كرد].

ـ حديثى ديگر ازبخارى كه نزد اكابـر مقدوح‌است ـ

واز جمله احاديث مقدوحه وروايات باطله بنابرتصريحات محققين سنيـه در (صحيح بخارى) آن است كه بعد از روايت ابن‌مسعود كه الفاظش اين است :

حدثنا محمد بن كثير عن سفيان، قال حدثنا منصور، والاعمش عن أبي الضحى عن مسروق، قال: أتيت ابن‌مسعود فقال: ان قريشاً أبطؤا عن الاسلام فدعا عليهـم النبي صلى الله عليه وسلم ، فأخذتهم سنة حتى هلكـوا فيها وأكلوا الميتة والعظام، فجاءه ابوسفيان فقال: يامحمد جئت تأمر بصلة الرحم وان قومك قد هلكوا فادع الله، فقرأ:« فارتقب يوم تأتي السماء بدخان مبين»[2]

(١) المنخول ص٤٨ مخطوط .

(٢) الدخان ــ ١٠

ثم عادوا الى كفرهم ، فذلك قولـه تعالى : « يوم نبطش البطشة الكبرى » [1]

يوم بدر گفته : .

وزاد أسباط عن منصور: فدعا رسول‌الله صلى‌الله عليه وسلم فسقوا الغيث فأطبقت عليهم سبعاً وشكى الناس كثرة المطر، فقال: اللهم حوالينا ولا علينا، فانحدرت السحابة عن رأسه فسقوا الناس حولهم[2] .

[اكابر ائمهٔ محققين براين زيادت اسباط حكم بغلط واختلاط كرده‌اند وبطلان آنرا ثابت ساخته:]

ـ عينـي حنفي درعمدة القاري نسبت بزيادت اسباط قدح كرده ـ

[علامه محمود بن احمد العيني الحنفـي در (عمدة القاری شرح صحيح بخاری) بشرح اين حديث گفته:]

هذا تعليق يعنـي زاد أسباط عن منصور باسناده المذكور قبلـه الى ابن مسعود وقد وصلـه البيهقي من روايـة علي بن ثابت عن أسباط بن‌نصر ، عن منصور، عن أبي‌الضحى، عن مسروق، عن ابن‌مسعود قال: لما رأى رسول‌الله صلى الله عليه وسلم من الناس ادباراً ، فذكر نحو الذي قبلـه ، وزاد : فجاءه ابوسفيان واناس من اهل مكة ، فقالوا : يامحمد انك تزعم انك بعثت رحمة وان قومك قد هلكوا فادع الله لهم، فدعا رسول الله صلى‌الله عليه وسلم فسقوا الغيث، الحديث .

---

(۱) الدخان ـ ۱٦

(۲) صحيح البخاری ج۱ ص۱۳۳ باب اذا استشفع المشركون بالمسلميـن عند القحط .

وأسباط بفتح الهمزة وسكون السين المهملة بعدها الباء الموحّدة، وفي آخره الطاء المهملة .

قال صاحب التوضيح : أسباط هذا هو ابن‌محمد بن عبدالرحمن القاص ابومحمد القرشي مولاهم الكوفي، ضعّفه الكوفيون ، وقال النسائي: ليس به بأس، ووثقه ابن‌معين، مات في المحرّم سنة مائتين .

قلت: ذكر في رواية البيهقي انه‌أسباط بن‌نصر وهو الصحيح، وهوأسباط ابن‌نصر الهمداني ابويوسف، ويقال: ابونصر الكوفي وثقه ابن‌معين وتوقّف فيه احمد، وقال النسائي: ليس بالقوي .

واعترض على البخاري زيادة أسباط هذا .

فقال الداودي : أدخل قصة المدينة في قصة قريش وهو غلط .

وقال ابوعبد الملك الذي زاده أسباط وهم وأختلاط ، لانه ركّب سند عبدالله بن‌مسعود على متن حديث أنس بن‌مالك وهو قوله : فدعا رسول الله صلى‌الله عليه وسلم فسقوا الغيث الى آخره .

وكذا قال الحافظ شرف الدين الدمياطي، وقال: هذا حديث عبدالله بن مسعود كان بمكة، وليس فيه هذا، والعجب من البخاري كيف أورد هذا وكان مخالفاً لمارواه الثقات .

وقد ساعد بعضهم البخاري بقوله: لامانع أن يقع ذلك مرّتين وفيه نظر لايخفى .

وقال الكرماني: فان قلت: قصة قريش والتماس أبي‌سفيان كانت في مكة لا في المدينة ، قلت : القصة مكّية الا القدر الذي زاد أسباط فانه وقع في

المدینة [1] .

- ترجمه عینی حنفی در بغیة الوعاة سیوطی -

[ومخفی نماند که عینی از اعیان محققین وأجلّه متبحرین قوم است. جلال الدین سیوطی در (بغیة الوعاة) گفته :]

محمود بن احمد بن موسی بن احمد بن حسین بن یوسف بن محمود العینتابي الحنفي العلاّمة قاضي القضاة بدر الدین العینيّ .

ولد في رمضان سنة ثلثين وستين وسبعمأة بعين تاب ، ونشأ بها وتفقّه واشتغل بالفقه، وبرع ومهر ، وانتفع في النحو واصول الفقه والمعاني وغيرها بالعلاّمة جبريل بن صالح البغدادي، وأخذ عن الجمال يوسف الملطي والعلاء السيرافي، ودخل معه القاهرة، وسمع مسند أبي حنيفة الحارثي على الشرف ابن الكويك، وولّي نظر الحسبة بالقاهرة مراراً، ثم نظر الاحباس، ثم قضاء الحنفية بها ودرس الحديث بالمؤيّدية، وتقدّم عند السلطان الأشرف برسباي وكان اماماً عالماً علاّمة، عارفاً بالعربية والتصريف وغيرهما حافظاً للّغة كثير الاستعمال لحوشيّها، سريع الكتابة، عمّر مدرسة بقرب الجامع الازهر ووقف بها كتبه الخ [2] .

- ترجمة شرح عینی در کشف الظنون -

[وشرح عینی از شروح مشهوره است وبعض فضلاء آنرا بر (فتح

---

(1) عمدة القاری ج۷ ص٤٦ ط بیروت .

(2) بغیة الوعاة ج۲ ص۲۷۵ رقم ۱۹٦۷

الباری) ترجیح داده‌اند .

ومصطفى بن عبدالله القسطنطيني المشهور بحاجي خليفـه والكاتب الجلبـی تصریح کرده بآنکـه آن شرح حافل وکامل است در معنای خود چنانکـه در (کشف الظنون) در ذکـر شروح صحیح بخاری گفته :]

ومن الشروح المشهورة أيضاً شرح العلاّمة بدر الدين أبي محمد محمود ابن أحمد العيني الحنفي المتوفى سنة خمس وخمسين وثمانمأة ، وهو شرح كبير أيضاً في عشرة أجزاء وأزيد، وسمّاه عمدة القاري، اوله الحمد لله الذي أوضح وجوه معالم الدين الخ، ذكر فيه أنه لمّا دخل الى البلاد الشمالية قبل الثلاثمائـة مستصحباً فيه هذا الكتاب ، ظفر هناك من بعض مشايخـه بغرائب النوادر المتعلقة بذلك الكتاب، ثم لمّا عاد الى مصر شرحه، وهو بخطّه في أحد وعشرين مجلداً ، بمدرسته التي أنشأها بحارة كتامة بالقرب من الجامع الازهر ، وشرع في تأليفـه في أواخر شهر رجب سنة ٨٢١ احدى وعشرين وثمانمائـة ، وفرغ منه في نصف الثلث الاول من جمادى الأولى سنة سبع وأربعين وثمانمائة، واستمد فيه من فتح الباري بحيث ينقل منه الورقة بكمالها وكان يستعيره من البرهان بن خضر باذن مصنّفه له ، وتعقّبـه له ، وتعقّبه في مواضع، وطوّله بماتعمّد الحافظ بن حجر حذفه من سياق الحديث بتمامه ، وافراد كل من تراجم الرواة بالكلام ، وتبايـن الأنساب واللغـات والاعراب والمعاني والبيان ، واستنباط الفوائد من الحديث والاسئلة والأجوبة ، وحكي أن بعض الفضلاء ذكر لابن حجر ترجيح شرح العينـي بما اشتمل عليـه من

البديع وغيره، فقال بديهة: هذا الشيء نقله من شرح ركن الدين[1] وقد كنت وقفت عليه قبلـه ، ولكن تركت النقل منه ، لكونه لم يتمّ انما كتب منه قطعة وخشيت من تعبي بعد فراغها في الارسال ولذا لم يتكلم العيني بعد تلك القطعة بشيء من ذلك انتهى، وبالجملة فان شرحه حافل كامل في معناه لكن لم ينتشر كانتشار فتح الباري في حياة مؤلفه وهلمّ جرّاً[2] .

ـ ابن حجر نيز در تهذيب بمنكر بودن روايت اسباط اعتراف كرده ـ

[وعلاّمه ابن حجر عسقلانی هم باین همه اهتمام در حمایت بخاری وتصحیح روایاتش از اعتراف بمنكر بودن روایت أسباط چاره نیافته، ومنكرّیت دلیل قدح وجرح است حسب افاده شاه صاحب درحدیث مدینة العلم] .

[در (تهذیب التهذیب) ابن حجر عسقلانی مسطوراست] :

أسباط بن نصر الهمدانـي أبو یوسف ویقال : أبو نصر روی عن سماك بن حرب، واسماعیل السدی، ومنصور بن المعتمر، وغیرهم .

وعنه أحمد بن المفضل الحفري الكوفي، وعمرو بن حماد القنّاد، وأبو غسان النهدی، ویونس بن بكیر ، وعبدالله بن صالح العجلي، وغیرهم .

قال حرب: قلت لاحمد كیف حدیثه؟ قال: ماأدري، وكأنه ضعّفه .

وقال أبوحاتم: سمعت أبانعیم یضعّفه، وقال: أحادیثه عامتها سقط مقلوب الاسانید، وقال النسائي: لیس بالقوي .

---

(۱) ركن الدین احمد بن محمد بن عبدالمؤمن القریمی المتوفی سنة ۷۸۳ .

(۲) كشف الظنون ج۱ص۵٤۸ .

قلت : علّق لـه البخاري حديثاً في الاستسقاء، وقد وصلـه الامام احمد والبيهقي في السنن الكبير، وهو حديث منكر أوضحته في التعليق .

وقال البخاري في تاريخه الاوسط: صدوق، وذكره ابن‌حبان في الثقات وسيأتي في ترجمة مسلم بن الحجاج انكار أبي زرعـة عليه اخراجه لحديث أسباط هذا .

وقال الساجيّ : في الضعفاء روى أحاديث لايتابع عليها عن سمّاك بن حرب .

وقال ابن‌معين: ليس بشيء، وقال مرّة : ثقة ، وقال موسى بن‌هرون: لم يكن به بأس [1] .

ـ حديثى ديگر ازبخارى كه مورد طعن اكابراست ـ

[واز آن جمله آنكـه علاّ مه مسعود بن‌عمر تفتازاني افاده كرده كه درخبر «تكثر لكم الاحاديث من بعدي فاذا روي‌لكم حديث‌فاعرضوه على كتاب الله تعالى فماوافقـه فاقبلوه ، وماخالفـه فردّوه » محدّثين طعن كرده‌اند: بآنكه درروات آن يزيد بن‌ربيعـه است، واو مجهول است ومتروكٌ ، ودر اسناد آن واسطـه درميان اشعث وثوبان متروك است ، پس منقطع خواهـد بود ، واز يحيى بن معين آورده كه اين حديث را زنادقه وضع كرده‌اند، وباز افاده كرده كه ايراد بخارى اين حديث را درصحيح خود منافـى انقطاع يابودن بعض رواة آن غير معروف بالرواية نيست] .

(١) تهذيب التهذيب ج١ص٢١١ رقم٣٩٦ .

ـ تفتازانى دربخارى اثبات روايةمكذوبه‌نموده ـ

[پس تفتازانى بتصريح تمام بلامخافت ازتشنيع وطعن وملام‌اثبات روايت مكذوبه ومفتراة زنادقة لئآم در (صحيح) بخارى كرده در (تلويح شرح توضيح) گفته :

قوله : وانما يردّ خبر الواحد في معارضته الكتاب ، لانه مقدّم لكونه قطعياً متواتر النظم لاشبهة في متنه ولافي سنده ، لكن الخلاف انما هو في عمومات الكتاب وظواهره، فمن يجعلها ظنيّة يعتبر بخبر الواحد اذاكان على شرائطه عملا بالدليلين ، ومن يجعل العام قطعياً فلايعمل بخبر الواحد في معارضته، ضرورة ان الظنيّ يضمحلّ بالقطعيّ، فلاينسخ الكتاب به ولا يزاد عليه أيضاً لانه بمنزلة النسخ ، واستدلّ على ذلك بقوله عليه السلام: (تكثر لكم الاحاديث من بعدي فاذا روي لكم حديث فأعرضوه على كتاب الله‌تعالى فما وافقه فاقبلوه وماخالفه فردّوه) ، واجيب بأنه خبر واحد قد خصّ منه البعض أعني المتواتر والمشهور، فلايكون قطعياً فكيف يثبت به مسئلة‌الاصول على أنه يخالف عموم قوله تعالى: (وماآتيكم الرسول فخذوه)[1]، وقدطعن فيه المحدّثون بانّ في رواته يزيد بن ربيعة وهو مجهول ، وترك في اسناده واسطة بين الاشعث وثوبان فيكون منقطعاً ، وذكر يحيى بن‌معين أنه حديث وضعته الزنادقة وايراد البخاري اياه في صحيحه لاينافي الانقطاع أوكون أحد رواته غيرمعروف بالرواية [2].

(۱) الحشر: ۷ .

(۲) التلويح في شرح التوضيح ص۱۸۷ .

[ومخفي نماند كه تفتازاني از اجلّة مشاهير واعاظم نحارير واكابر معتمدين واعاظم معتبرين ائمة سنيه است .

ـ ترجمه تفتازاني دربغية الوعاة ـ

[جلال الدين سيوطي دركتاب (بغية الوعاة) گفته :

مسعود بن عمر بن عبدالله الشيخ سعد الدين التفتازاني الامام العلاّمة عالم بالنحو والتصريف والمعاني والبيان والاصلين والمنطق وغيرها شافعي .

قال ابن حجر : ولد سنة اثنتي عشرة وسبعمأة، وأخذ عن القطب والعضد وتقدم في الفنون واشتهر بذلك وطارصيته، وانتفع الناس بتصانيفه، وله (شرح العضد) (شرح التلخيص مطوّل)، وآخر (مختصر) (شرح القسم الثاني من المفتاح) ، و (التلويح على التنقيح في اصول الفقه) (شرح العقائد) (المقاصد) في الكلام، و (شرحه)، (شرح الشمسية) في المنطق، (شرح تصريف المعزى)، (الارشاد) في النحو، (حاشية الكشاف) لم تتم وغير ذلك، وكان في لسانه لكنة ، وانتهت اليه معرفة العلوم بالمشرق ، مات بسمرقند سنة احدى وتسعين وسبعمأة[1] .

ـ ترجمه تفتازاني دركتائب اعلام الاخيار ـ

[ومحمود بن سليمان الكفوي در (كتائب اعلام الأخيار من فقهاء مذهب النعمان المختار) درذكر تفتازاني گفته:]

وكان من كبار علماء الشافعية ومع ذلك له آثار جليلة في اصول الحنفية

(١) بغية الوعاة ج٢ص٢٨٥ رقم١٩٩٢ .

بلغني من الثقات أنه كتب حول صندوق قبره بسرخس: ألا أيها الزوار زوروا وسلموا على روضة الامام المحقق والحبر المدقق سلطان العلماء المصنفين ، وارث علـوم الانبياء والمرسليـن ، معدّل ميزان المعقول والمنقول ، منقّح أغصان الفروع والاصول ، ختم المجتهديـن ، أبي سعد الحق والدين مسعود القاضي الامام، مقتدى الانـام بن عمر المولى المعظم، أقضى القضاة الاعلم برهان الملة والدين ، ابن الامام الرباني العالم الصمداني ، مفتي الفريقين ، مقتدى الجامعين ، سلطان العارفيـن ، قطب الواصلين ، شمس الحق والدين الغازي التفتازاني قدس الله ارواحهم، وأنزل في فراديس الجنان أشباحهم[1].

[ونيز در(كتائب) گفته:]

وكان رحمه الله من محاسن الزمان، لم تر العيون مثله في الاعيان والاعلام وهو الاستاذ على الاطلاق، والمشار اليه بلاشقاق، والمشهور في ظهور الافاق والمذكور في بطون الاوراق، اشتهر تصانيفه في الارض ذات الطول والعرض حتى أن السيد الشريف في مبادئ التأليف وأثناء التصنيف، كان يغوص في بحار تحقيقه وتحريره، ويلتقط الدرر من تدقيقه وتسطيره، ويعترف برفعة شأنه وجلالته ووفور فضله وعلوّ مقامه وامامته [2] .

ـ ترجمه تفتازاني دراسانيد مغربي ـ

[وجار الله ابومهدي عيسى بن محمد الثعالبي المالكي المغربي در كتاب (اسانيد) خود درمدح تفتازاني گفته:]

(۱) كتائب اعلام الاخيار ص۲٤٥ .

(۱) كتائب اعلام الاخيار ص۲٤٥ .

نبذة من تعريفه، قال الحافظ الجلال السيوطي هو الامام العلاّمة مسعود ابن عمر بن عبدالله الشيخ سعدالدين التفتازاني عالم بالنحو والتصريف والمعاني والبيان والاصلين والمنطق وغيرها شافعي .

قال ابن حجر: ولد سنة اثنتي عشرة وسبعمائة، وأخذ عن القطب والعضد وتقدم في الفنون واشتهر ذكره وطار صيته، وانتفع الناس بتصانيفه، له (شرح على التلخيص) مطوّل ومختصر ، و (شرح القسم الاول من المفتاح) ، و (التلويح على التنقيح في اصول الفقه) ، و (شرح العقائد النسفية) ، و (المقاصد) في علم الكلام، و (شرحه)، و (شرح الشمسية) في المنطق ، و (شرح تصريف الزنجاني) و (الارشاد) في النحو، و (حاشية على الكشاف) لم تتم، وغير ذلك، وكان في لسانه لكنة، وانتهت اليه الرياسة في العلوم العقلية مات بسمرقند سنة احدى وتسعين وسبعمائة .

قال الشهاب ابن حجر المكي في فهرسته هو الامام أبو الفضل أحمد بن علي بن مسعود ثم ذكر ماتقدم من الجلال من ان اسمه مسعود وانه شافعي المذهب ، قال وقد يرد عليه كلامه في التلويح فانه في كثير من المواضع يقتضي انه حنفي المذهب ، قال وقد يجاب بأن من يتكلم على طريق البحث مع أصحاب الاقوال لايقضي عليه بأن بعض تلك الاقوال التي يتكلم في الترجيح بينها مذهبه وان بالغ في الانتصار له لان شأن المتكلم في ذلك انه انما يتكلم في الدليل ومايقتضيه من غير نظر الى اعتقاده وماعليه (عملهظ) علمهواعتماده ويؤيد ذلك قولهم ان الخلافي لامذهب له ولاتسمى معلوماته فقهاً أي في حال تكلمه على أقوال العلماء ومايثبتها وماينفيها ، وكان الجلال اعتمد فيماذكر انه شافعي على هذا والله أعلم ، وأنظر ماذكره الشهاب من الخلاف في اسم السعد

مع قوله في أول المختصر له على التلخيص فيما رأينا من النسخ أما بعد فيقول العبد الفقير الى الله الغني مسعود بن عمر المدعو بسعد التفتازاني الا أن يقال: لعل هذه الزيادة لم تثبت عن المؤلف وانما هي من وضع غيره ولايخلو من بعد، على ان الظاهر فيما ذكر من الاسماء انما هو لمؤلف مراح الارواح في التصريف فانه قال في أوله: قال المفتقر الى الله الودود أحمد بن علي بن مسعود غفر الله له، ولوالديه وأحسن اليهما واليه، وهو وان احتمل أن يكون من باب المتفق، لكن يبعده تواطؤ نسخ المختصر على ماتقدم والله أعلم.

ثم رأيت في الدرر للحافظ ابن حجر في باب من اسمه مسعود من حرف الميم مسعود بن عمر بن عبدالله الفارسي الشيخ سعد الدين التفتازاني ولم يكتب ترجمته في هذا المحل، وأظنه بخط البرهان ابراهيم القلقشندي محمود ويقال: مسعود بن عمر بن عبدالله العلامة سعد الدين التفتازاني، صاحب التصانيف المشهورة، أخذ عن القاضي عضد الدين، والقطب الشيرازي، والبهاء السمرقندي وغيرهم من علماء عصره، ولازم الجد والاجتهاد حتى ساد على أبناء زمانه، وصار المعول عليه في حل المشكلات من العلوم العقلية، وسار مصنفاته في أقطار الارض واتصل بالملك تيمور، وكان يجتمع هو والشرف زين الدين علي بن محمد الجرجاني فيجلس الشرف عن يمينه، والتفتازاني عن يساره، وتقع بينهما مناظرات، ويروج الشريف فيها غالباً عليه، لفصاحة لسانه وطلاقته، وكون التفتازاني لسانه لم يكن كقلمه، فاذا انفصل المجلس كتب السعد على تلك المسئلة التي وقع البحث فيها كتابة، يتبين للناظر فيها ان الشرف لم يحقق ذلك المحل كما ينبغي، واستمر مكباً على الاشتغال والتأليف، لايعوقه عنهما عائق مع ضيق العيش بالنسبة الى مقامه حتى توفى

ويقال : انه كتب على الحاوي الصغير كتابة ، ومن نظمه فيما قيل :

طويت لاحراز الفنون ونيلها رداء شبـابي والجنون فنـون

فلما تعاطيت الفنون ونلتهـا تبين لـي ان الفنـون جنـون

وقال الكفوي في كتائبه : كان من كبار علماء الشافعية ، ومع ذلك فله آثار جليلة في اصول الحنفية .

توفي بظاهر سمرقند يـوم الاثنين الثاني والعشرين من محرم سنة اثنتين وتسعين وسبعمائة ، ونقل الى سرخس ودفن بها في جمادي الأولى من السنة ، وكتب على صندوقه: ألا أيها الزوار زوروا وسلموا * على روضة الحبر الامام المحقق[1].

ـ حديثی دیگر از بخاری که مورد طعن اکابر است ـ

[واز آنجمله آنکه بخاری در (صحیح) خود گفته :]

حدثنا محمد بن حاتم بن بزيع ، حدثنا شاذان، حدثنا عبدالعزيز بن أبي سلمة الماجشون ، عن عبيدالله ، عن نافع ، عن ابن عمر ، قال : كنا في زمن النبي صلى الله عليه وسلم لانعدل بأبي بكر أحداً ثم عمر ثم عثمان ، ثم نترك أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم لانفاضل بينهم ، تابعه عبدالله بن صالح عن عبدالعزيز[2].

ـ ابن عبدالبر بطلان حدیث مذکور را ثابت کرده ـ

[علامه ابن عبدالبر باهتمام تمام بطلان حدیث ابن‌عمر را که متضمن

(۱) أسانيد المغربي ص۵۷ مخطوط .

(۲) صحيح البخاري ج۲ ص۲۴۰ باب مناقب عثمان .

سکوت بعد از عثمان وترك تفضیل است ثابت کرده ، ومخالفت آن را با اجماع سلف وخلف اهل سنّت از اهل فقه واثر واضح کرده ، وبتصریح گفته :]

[که حدیث ابن عمر وهم وغلط است ، ومعنای آن صحیح نیست اگرچه اسناد آن صحیح باشد.]

[ونیز ارشاد کرده که لازم است کسی را که قائل شود بحدیث ابن عمر ، اینکه قائل شود بحدیث جابر وحدیث ابی سعد : که بودیم ما که میفروختیم امهّات اولاد را در عهد حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم ، وحال آنانکه اینها قائل نمی‌شوند باین حدیث ، پس مناقضه کردند یعنی مرتکب تناقض گردیدند ، باین سبب که بحدیث صحیح جابر وابی سعید که صحیح الاسناد است قائل نمی‌شوند،وحدیث ابن عمر را بجهت اسناد مطمح نظر دارند .]

قال في الاستیعاب : اخبرنا محمد بن زکریا ، ویحیی بن عبدالرحمن ، وعبدالرحمن بن یحیی ، قالوا : حدثنا احمد بن سعید بن حزم،حدثنا احمدبن خالد ، حدثنا مروان بن عبدالملك ، قال : سمعت هارون بن اسحق ، یقول : سمعت یحیی بن معین ، یقول : من قال ابوبکر وعمر وعثمان وعلي وعرف لعلي کرم‌الله وجهه سابقته وفضله فهوصاحب سنته،ومن قال ابوبکر وعمر وعلي وعثمان وعرف لعثمان سابقته فهو صاحب سنة ، فذکر له هؤلاء الذین یقولون ابوبکر وعمر وعثمان ویسکتون فتکلم فیهم بکلام غلیظ ، وکان یحیی بن معین یقول : ابوبکر وعمر وعثمان وعلي ، وقال ابوعمر من قال بحدیث ابن عمر کنا نقول علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم : ابوبکر ، ثم عمر ، ثم عثمان،

ثم نسكت يعني فلانفاضل ، وهو الذي انكر ابن معين وتكلم فيه بكلام غليظ، لان القائل بذلك قدقال بخلاف ما اجتمع عليه اهل السنة من السلف والخلف من اهل الفقه والاثر ان علياً افضل الناس بعد عثمان هذا ممالم يختلفوا فيه وانما اختلفوا في تفضيل علي وعثمان واختلف السلف ايضاً في تفضيل علي وابي بكر، وفي اجماع الجميع الذي وصفنا دليل على ان حديث ابن عمر وهم وغلط ، وانه لايصح معناه وان كان اسناده صحيحاً ، ويلزم من قال به ان يقول بحديث جابر وحديث ابي سعيد كنا نبيع امهات الاولاد على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ، وهم لايقولون بذلك فقد ناقضوا وبالله التوفيق[1].

[واستيعاب فضائل ومحامد صاحب (استيعاب) دشوار است بطريق انموزج بعض مفاخر او نوشته ميشود :

ـ ترجمه ابن عبدالبر در سير النبلاء ـ

علامه ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي در (سيرالنبلاء) گفته است :]

ابن عبدالبر الامام العلامة حافظ المغرب شيخ الاسلام أبوعمر يوسف بن عبدالله ابن محمد بن عبدالبر بن عاصم النمريّ الاندلسيّ القرطبيّ المالكيّ صاحب التصانيف الفائقة .

مولده في سنة ثمان وستين وثلثمائة في شهر ربيع الاخر، وقيل في جمادي الاولى فاختلفت الرواية في الشهر عنه ، وطلب العلم بعد التسعين والثلثمائة ، وأدرك الكبار ، وطال عمره، وعلا سنده ، وتكاثر عليه الطلبة، وجمع وصنّف

(١) الاستيعاب في معرفة الاصحاب ج٣ ص٥٢ بهامش الاصابة

ووثّق وضعّف ، وسارت بتصانيفه الركبان ، وخضع لعلمه علماء الزمان ، وفاته السماع من أبيه الامام أبي محمد، فانه مات قديماً في سنة ثمانين وثلثمائة، وكان فقيهاً عابداً متهجداً عاش خمسين سنة ، وكان تفقه على التخشبي ، وسمع من احمد بن مطرف ، وأبي عمرو بن حزم المورّخ .

نعم وابنه صاحب الترجمة ابوعمر سمع من ابي محمد عبدالله بن محمد ابن عبدالمؤمن سنن ابي داود روايته عن ابن داسة، وحدّثه أيضاً عن اسماعيل ابن محمد الصفار ، وحدّثه بالناسخ والمنسوخ لابي داود، عن ابي بكر النجاد، وناوله مسند احمد بن حنبل بروايته عن القطيعي .

نعم وسمع من المعمّر محمد بن عبدالملك بن صفوان احاديث الزعفراني، بسماعه من ابن الاعرابي عنه ، وقرء عليه تفسير محمد بن سنجر في مجلدات.

وقرأ على ابي القاسم عبدالوارث بن سفيان موطأ ابن وهب ، بروايته عن قاسم بن اصبغ ، عن ابن وضاح ، عن سحنون وغيره عنه .

وسمع من سعيد بن نصر مولى الناصر لدين الله (الموطأ) وأحاديث وكيع يرويها عن قاسم بن اصبغ عن القصار عنه ، وسمع منه في سنة تسعين وثلثمائة كتاب المشكل لابن قتيبة ، وقرأ عليه مسند الحميدي وأشياء .

وسمع من ابي عمر احمد بن محمد بن الجسور المدوّنة .

وسمع من خلف بن القاسم بن سهل الحافظ تصنيف عبدالله ابن عبدالحكم.

وسمع من الحسين بن يعقوب البجالي .

وقرأ على عبدالرحمن ابن عبدالله بن خالد الوهراني (موطأ ابن القاسم.)

وقرأ على ابي عمر الطلمنكي اشياء .

وقرأ على الحافظ ابي الوليد بن الفرضي (مسند مالك .)

وسمع من يحيى بن عبدالرحمن بن وجه الجنة، ومحمد بن رشيق المكتب، وأبي المطرف عبدالرحمن ابن مروان القنازعي، وأحمد بن فتح بن الرسان، وأبي عمر احمد بن عبدالله بن محمد ابن الباجي، وأبي عمر احمد بن عبدالملك ابن المكودي ، وأحمد بن القاسم التاهرتي ، وعبدالله بن محمد بن اسدي الجهني، وأبي حفص عمر بن حسين بن بابل، ومحمد بن خليفة الامام، وعدة.

حدث عنه ابومحمد بن حزم، وأبوالعباس بن دلهاس الدلائي، وأبومحمد ابن ابي نحافة ، وأبوالحسن بن مفوز ، والحافظ ابوعلي الغساني ، والحافظ ابوعبدالله الحميدي، وأبوبحر سفيان بن العاص، ومحمد بن فتوح الانصاري، وأبوداود سليمان بن ابي القاسم تجاح ، وأبوعمران موسى بن ابي تليد، وطائفة سواهم .

وقد اجازله من ديار مصر ابوالفتح بن سنجب صاحب البغوى، وعبدالغني ابن سعيد الحافظ ، وأجاز له من الحرم أبو الفتح عبيدالله السقطي ، وآخر من روى عنه بالاجازة علي بن عبدالله بن موهب الخدامي .

قال الحميدي :[1] ابوعمر فقيه حافظ مكثر عالم بالقراءات وبالخلاف وبعلوم الحديث والرجال ، قديم السماع، يميل في الفقه الى اقوال الشافعي.

وقال ابوعلي[2] الغساني لم يكن احد ببلدنا في الحديث مثل قاسم بن محمد وأحمد بن خالد الحباب، ثم قال ابوعلي: ولم يكن ابن عبدالبر بدونهما ولا متخلفاً عنهما ، وكان من النمر بن قاسط طلب وتقدم ، ولزم اباعمر احمد

(۱) الحميدي هو الحافظ أبوعبدالله محمد بن أبي نصر فتوح بن عبد الله المتوفى سنة ٤٨٨ .

(۲) أبوعلي الغساني هو الحافظ الحسين بن محمد الاندلسي المتوفى سنة ٤٩٨ .

ابن عبدالملك الفقيه ، ولزم اباالوليد بن الفرضي ودأب في طلب الحديث ، وافتتن به وبرع براعة فاق بها من تقدمه من رجال الاندلس ، وكان مع تقدمه في علم الاثر وبصره بالفقه والمعاني ، له بسطة كبيرة في علم النسب والاخبار جلا عن وطنه فكان في الغرب مدة، ثم تحول الى شرق الاندلس، فسكن دانية، وبلنسية ، وشاطبة ، وبها توفي .

وذكر غيرواحد ان ابا عمرولي قضايا شنونة مدة ، قلت كان اماماً ديناًثقة متقناً علامة ، متبحراً ، صاحب سنة واتباع ، وكان اولا اثرياً ظاهرياً فيما قيل، ثم تحول مالكياً مع ميل بين الى فقه الشافعي فيمسائل ولاينكرله ذلك،فانهممن بلغ رتبة الائمة المجتهدين ، ومن نظر في مصنفاته بان له منزلته من سعةالعلم وقوة الفهم ، وسيلان الذهن ، وكل احد يؤخذ من قوله ويترك الارسول الله صلى الله عليه وسلم، ولكن اذااخطأامام في اجتهادهلاينبغي لنا ان ننسيمحاسنه ونغطي معارفه بل نستغفر الله له ونعتذر عنه .

قال ابو القاسم ابن بشكوال[1] : ابن عبد البرامام عصره، وواحدد هره ، يكنى ابا عمر .

روى بقرطبة عن خلف بن القاسم ، وعبد الوارث بن سفيان ، وسعيدبن نصر، وابيمحمد بنعبد المؤمن وابي محمد بن اسد، وجماعة يطولذكرهم.

وكتب اليه من المشرق السقطي ، والحافظ عبد الغني ، وابن سنجب ، واحمد بن نصر الداودي ، وابو ذر الهروي ، وابو محمد ابن النحاس .

---

(۱) ابن بشكوال هو الحافظ خلف بن عبد الملك بـن مسعود الانصاري القرطبي المتوفى ٥٧٨ .

قال ابـو علي بن سكرة [1] : سمعت ابا الوليد الباجي يقول : لـم يكن بالاندلس مثل ابي عمر بن عبد البر في الحديث ، وهو احفظ اهل المغرب .

قال ابو علي الغساني : الف ابـو عمر في الموطأ كتباً مفيدة منها :كتاب (التمهيد لما في الموطأ المعاني والاسانيد) فرتبه على اسماء شيوخ مالك على حروف المعجم وهو كتاب لم يتقدمه احد الى مثله وهو سبعون جزءاً ، قلت : هي اجزاء ضخمة جداً .

قال ابن حزم[2]: لااعلم في الكلام على فقه الحديث مثله فكيف احسن منه، ثم صنع كتاب (الاستذكار لمذاهب علماء الامصار) فيما تضمنه الموطـأ من معاني الرأي والاثار، شرح فيه الموطأ على وجهه وجمع كتاباً جليلا مفيداً وهو (الاستيعاب في اسماء الصحابة) ، وله كتاب جامع بيان العلم وفضله وما ينبغي في روايته وحمله ، وغير ذلك من تآليفه ، وكان موفقاً في التأليف معاناً عليه ، ونفع الله بتآليفه ، وكان مع تقدمه في علم الاثر وبصره بالفقه ومعاني الحديث له بسطة في علم النسب والخبر ، وذكر جماعة ان ابا عمر ولي قضاء اشبونة وشنترين في مدة المظفر ابن الافطس ، ولابي عمر كتاب (الكافي) في مذهب مالك خمسة عشر مجلداً ، وكتاب (الاكتفاء) في قراءة نافع وابي عمرو، وكتاب (التقصي في اختصار الموطأ) ، وكتاب (الانباه عـن قبائل الرواه) ، وكتاب (الانتقاء لمذاهب الثلاثة العلماء) ، مالك وابي حنيفه والشافعي، وكتاب

---

(1) ابو علي ابن سكرة هو الحافظ الحسين بن محمد بن فيره الاندلسي المتوفى سنة ٥١٤ قتلا .

(2) ابن حزم هو الحافظ الفقيه ابومحمد علي بن احمد بن سعيد الاموى القرطبي المتوفى سنة ٤٥٧ .

(البيان في تلاوة القرآن) ، وكتاب (الاجربة الموعبة) ، وكتاب (الكني) ، وكتاب (المغازي) ، وكتاب (القصد والامم في نسب العرب والعجم) ، وكتاب (الشواهد في اثبات خبر الواحد) ، وكتاب (الانصاف في اسماء الله تعالى) ، وكتاب (الفرائض) ، وكتاب (اشعار ابي العتاهية) ، وعاش خمسة وتسعين عاماً .

قال ابو داود[1] المقرىء: مات ابوعمر ليلة الجمعة سلخ ربيع الآخر سنة ثلاث وستين واربعمأة ، واستكمل خمساً وتسعين سنة وخمسة ايام رحمه الله .

قلت :كان حافظ المغرب في زمانه ، وفيها مات حافظ المشرق ابو بكر الخطيب ، ومسند نيسابور ابو حامد احمد بن الحسن الازهري الشروطي عن تسع وثمانين سنة ، وشاعر الاندلس الوزير ابو الوليد احمد بن عبد الله بن احمد بن غالب بن زيدون المخزومي القرطبي ، ورئيس خراسان ابو علي حسان بن سعيد المخزومي المنيعي واقف الجامع المنيعي بنيسابور ، وشاعر القيروان ابو علي الحسن بن رشيد الأزدي ، ومسند هراة ابوعمرعبد الواحد ابن احمد المليحي، ومسند بغداد ابوالغنائم محمد بن علي بن علي بن الدجاجي المحتسب . ومسند مرو ابو بكر محمد بن ابي الهيثم عبد الصمد الترابي وله ست وتسعون سنة ، والمسندابوعلي محمد بن وشاح الزيبي مولاهم البغدادي.

وقيل ان ابا عمر كان ينبسط الى ابي محمد بن حزم ويؤانسه ، وعنه اخذ ابن حزم فن الحديث .

قال شيخنا ابو عبد الله بن ابي الفتح ،كان ابوعمر اعلم من بيلاد الاندلس

---

(١) ابو داود المقرىء هو سليمان بن نجاح الاموى الاندلسي القرطبي المتوفى سنة ٤٩٦ .

في السنن والآثاروأختلاف علماء الامصار ، قال : وكان في اول زمانهظاهري المذهب مدة طويلة ثم رجع الى القول بالقياس من غير تقليد احد ، الا انه كثيراً مايميل الى المذهب الشافعي كذا قال وانما المعروف انه مالكي .

وقال الحميدي : ابـو عمر فقيه حافظ مكثر عالم بالقرآآت وبالخلاف وبعلومالحديث والرجال قديم السماع لم يخرج من الاندلس ، وكان يميل في الفقه الى اقوال الشافعي .

قلت :وكان في اصول الديانة على مذهب السلفلم يدخل في علمالكلام بل قفى آثار مشايخه رحمهمالله .

أخبرنـا أبو الحسين علي بن محمد الحافظ ، أخبرنـا علي بن هبـة الله الخطيب ، أخبرنا أبو القاسم الرعيني ، أخبرنا أبو الحسن بن هذيل ، أخبرنا أبو داود بن نجاح ، قـال : أخبرنا عمر بن عبدالبر ، أخبرنا سعيد بن نصر ، أخبرنا قاسم بن أصبغ ، حدثنـا محمد بن وضاح ، حدثنا يحيى بن يحيى ، حدثنـا ملك ، عن يحيى بن سعيد ، أخبرني عبادة بن الوليد بن عبادة ، عن أبيه ، عن جده ، قال : (بايعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم على السمع والطاعة في اليسر والعسر والمنشط والمكره وأن لاننازع الامر أهله ، وأن نقول أونقوم بالحق حيث ماكنا لانخاف في الله لومة لائم) .

وأخبرناه عالياً بدرجات اسماعيل بن عبدالرحمان ، أخبرنا عبدالله بن أحمد أخبرنا أبو الفضل المبارك بن المبارك السمسار بقراثتي سنة ٥٦١ ، أخبرنا أبـو عبدالله بن طلحة ، أخبرنا عبدالواحد بن محمد ، حدثنا الحسين بن اسماعيل حدثنا أحمد بن اسماعيل المدني ، حدثنا مالك فذكره ، أخرجه البخاري عن اسماعيل بن أبي أويس ، عن مالك كتب الى القاضي أبو المجد عبدالرحمان

ابن عمر العقيلي ، أخبرنـا عمر بن علي عن هشام الحنفي بحلب ، أخبرنـا الحافظ أبو محمد عبدالله بن محمد الاشتري ، أخبرنا أبو الحسن أبن موهب أخبرنـا يوسف بن عبدالله الحافظ ، أخبرنا خلف بن القاسم ، حدثنا الحسن ابن رشيق ، حدثنا اسحق بن ابراهيم بن يونس ، حدثنا محمد بن عبدالاعلى حدثنا سلمة بن رجا عن الوليد بن جميل ، عن القاسم عن أبي امامة، قال:قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (ان الله وملئكته وأهل السموات والارض حتى النملة في حجرها وحتى الحوت في البحر ليصلون على معلم الخير) تفرد به الوليد وليس بتعمد .

أنبأنا عدة عن أمثالهم عن أبي الفتح بن البطي، عن محمد بن أبي النصر الحافظ، عن ابن عبدالبر، أخبرنا محمد بن عبدالملك ، أخبرنـا أبوسعيد بن الاعرابي، أخبرنا ابراهيم العبسي، عن وكيع ، عن الاعمش، قال حدثنا أبو خالد الوالبي، قال: كنا نجالس أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فيناشدون الاشعار، ويتذاكرون أيامهم أيام الجاهليـة ، قال ابن الابار في الاربعين له : وفي التمهيد يقول مؤلفه:

سعبـر فؤادي مذ ثلاثيـن حجـة	وصيقل ذهني والمفرج عن همتي
بسطـت لكم فيـه كلام نبيكم	بما في معانيـه من الفقـه والعلم
وفيـه من الآثار مايهتـدى بـه	الى البر والتقوى وينهى عن الظلم [1]

ـ حديثي ديگر ازبخاري ومسلم كه مورد طعن اكابر است ـ

[واز آنجمله روايت شريك است در قصة اسراء :]

(١) سير النبلاء ج١١ ص١٨١ ـ ١٨٤ مخطوط .

قال البخاري: حدّثنا عبدالعزيز بن عبدالله، قال حدّثني سليمان، عن شريك ابن عبدالله ، انه قال : سمعت أنس بن مالك ، يقول : ليلة اسرى برسول الله صلى الله عليه وسلم من مسجد الكعبة أنه جاءه ثلثة نفر قبل أن يوحى اليه وهو نائم في المسجد الحرام، فقال أوّلهم: أيّهم هو؟ فقال أوسطهم: هو خيرهم، فقال آخرهم: خذوا خيرهم، فكانت تلك الليلة فلم يرهم حتى اتوه ليلة اخرى فيما يرى قلبه وتنام عينه ولاينام قلبه ، وكذلك الانبياء تنام أعينهم ولا تنام قلوبهم فلم يكلّموه حتى احتملوه، فوضعوه عند بئر زمزم فتولّاه منهم جبرئيل فشق جبرئيل مابين نحره الى لبّته [1] حتى فرغ من صدره وجوفه ، فغسّله من ماء زمزم بيده حتى أنقى جوفه، ثم أتى بطست من ذهب، فيه تور من ذهب محشوّ ايماناً وحكمة، فحشا به صدره ولغاديده يعني عروق حلقه، ثم أطبقه، ثم عرج به الى السماء الدنيا، فضرب باباً من أبوابها فناداه اهل السماء: من هذا؟ فقال: جبرئيل، قالوا: ومن معك؟ قال: معي محمد (ص) قال: وقد بعث قال: نعم، قالوا: فمرحباً به الخ[2] .

[ومسلم در (صحيح) خود گفته :]

حدّثنا هارون بن سعيد الايلي، حدّثنا ابن وهب، قال: أخبرنا سليمان وهو ابن بلال قال : حدّثني شريك بن عبدالله أبي نمر، قال : سمعت أنس بن مالك يحدّث عن ليلة اسري برسول الله صلى الله عليه وسلم من مسجد الكعبة أنه جاءه ثلثة نفر قبل ان يوحى اليه وهو نائم في المسجد الحرام،وساق الحديث

---

(۱) اللبة بفتح اللام والباء الموحدة المشددة: موضع القلادة من الصدر .

(۲) صحیح البخاری ج۴ ص۲۴۵ کتاب التوحید.

بقصته نحو حديث ثابت البناني وقدم فيه شيئاً واخر وزاد ونقص.[1]

اكابر ائمهٔ محققين واجله حذاق منقدين در اين روايت شريك كه مسلم هم شريك بخاري در ايراد آنست زبان طعن وقدح وجرح گشوده‌اند، وقصبات سبق در رد وتوهين آن ربوده:

نووي شافعي طعن اكابر رابرحديث مذكور نقل كرده

[علاّمهٔ نحرير ومحقّق معدوم النظير حافظ ابو زكريا يحيى بن شرف النووى الشافعي در (منهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج) نقلا عن القاضي عياض ميگويد :]

وقد جاء في رواية شريك في هذا الحديث في الكتاب أوهام أنكرها عليه العلماء وقد نبّه مسلم على ذلك بقوله: فقدّم وأخرّ وزاد ونقص.

منها قوله : وذلك قبل ان يوحى اليه وهوغلط لم يوافق عليه، فان الاسراء اقل ما قيل فيه انه كان بعد مبعثه صلى الله عليه وسلم بخمسة عشر شهراً وقال الحربي: كان ليلة سبع وعشرين من شهر ربيع الاخر قبل الهجرة بسنة، وقال الزهري: كان ذلك بعد مبعثه صلى الله عليه وسلم بخمس سنين ، وقال ابن اسحق : اسري به صلى الله عليه وسلم وقد فشا الاسلام بمكة والقبائل، وأشبه هذه الاقوال قول الزهري وابن اسحق، اذ لم يختلفوا أنّ خديجة رضي الله عنها صلّت مع النبي صلى الله عليه وسلم بعد فرض الصلوة عليه، ولا خلاف في أنها توفيت قبل الهجرة بمدة، قيل بثلاث سنين، وقيل: بخمس :

ومنها أن العلماء يجمعون على أن فرض الصلوة كان ليلة الاسراء فكيف

(١) صحيح مسلم ج١ ص١٠٢، باب بدء الوحي.

يكون هذا قبل أن يوحى اليه .

وأما قوله: في رواية شريك وهو نائم، وفي الرواية الاخرى بينا أنا عند البيت بين النائم واليقضان، فقد يحتج به من جعلها رؤية نوم، ولاحجة فيه ، اذ قد يكون ذلك حالة أول وصول الملك اليه، وليس في الحديث مايدل على كونه في القصة كلها .

هذا كلام القاضي رحمه الله، وهذا الذي قاله في رواية شريك وأن أهل العلم أنكروها قد قاله غيره ، وقد ذكر البخاري رواية شريك هذه عن أنس في كتاب التوحيد في صحيحه وأتى بالحديث مطولا .

قال الحافظ عبدالحق[1] في كتابه (الجمع بين الصحيحين) بعد ذكر هذه الرواية: هذا الحديث بهذا اللفظ من رواية شريك بن ابي نمر، عن أنس، وقد زاد فيه زيادة مجهولة ، وأتى فيه بألفاظ غير معروفة ، وقد روى حديث الاسراء جماعة من الحفاظ المتقنين ، والائمة المشهورين كابن شهاب، وثابت البناني، وقتادة، يعني عن أنس، فلم يأت أحد منهم بماأتى به شريك ، وشريك ليس بالحافظ عند اهل الاحاديث، قال: والاحاديث التي تقدّمت قبل هذا هي المعوّل عليها، هذا كلام الحافظ عبدالحق[1] .

[وجلالت وعظمت ونبالت وتبحّر وتمهّر ونقد وتحقيق علاّمه نووى بالاتر ازآن است كه محتاج بيان باشد، لكن بنابرتنبيه قاصرين بعض عبارات نوشته ميشود :]

---

(١) عبد الحق بن عبد الرحمن الحافظ الاشبيلي المعروف بابن الخراط ، توفى سنة ٥٨١ .

(٢) شرح النووى على صحيح مسلم ج٢ص٤٥ بهامش ارشاد السارى ط بيروت.

[وخود شاه صاحب در (رسالهٔ اصول حدیث) گفته‌اند: این قدر باید دانست که درشرح توجیه احادیث کلام گوناگون ورطب ویابس بسیار بوقوع آمـده حال اشخاصي راکه دراین باب محل اعتمادنـد باید شناخت، واز کتب تصانیف آنها بهره باید برداشت امام نووی ومحی السنّة البغوی، وابوسلیمان خطابی ازجملهٔ علماء شافعیه خیلی معتمد علیه، وسخن ایشان متین ومضبوط واقع‌است [1]].

ـ ترجمه نووی شافعی درعبر ذهبی ـ

[وعلاّمه ابوعبدالله شمس الدین محمد بن احمد الذهبی درکتاب (العبر بخبر من غبر) دروقایع ست وسبعین وستمائة گفته:]

والشيخ محي الدين النواوي شيخ الاسلام أبوزكريا يحيي بن شرف بن مرّي بن حسن الشافعي .

ولد سنة احدى وثلثين وستمائـة ، وقدم دمشق ليشتغل فنزل بالرواحية ، وحفظ (التنبيه) في سنة خمسين، وحج مع أبيه سنة احدى وخمسين ، ولزم الاشتغال ليلا ونهاراً نحو عشر سنيـن ، حتى فاق الاقران وتقدّم على جميع الطائفة، وحاز قصب السبق في العلم والعمل، ثم أخذ في التصنيف في حدود الستين وستمائة الى أن مات .

وسمع الكثير من الرضي بن برهان الدين خالد ، وشيخ الشيـوخ عبد العزيز الحموي، وأقرانهم .

وكان مع تبحـّره في العلم وسعة معرفته بالحديث والفقه واللغة وغيرذلك

(١) رساله اصول حدیث ص٢٣.

مماسارت به الركبان، رأساً في الزهد، قدوة في الورع، عديم المثل في الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، قانعاً باليسير ، راضياً عن الله والله عنه راض ، مقتصداً الى الغاية في ملبسه ومطعمه، تعلوه سكينة وهيبة، فالله يرحمه ويسكنه الجنة بمنّه .

ولي مشيخة دار الحديث بعد الشيخ شهاب الدين أبي شامة، وكان لايتناول من معلومها شيئاً بل يقنع بالقليل كمايبعث بـه أبوه اليه ، توفي في الرابع والعشرين من رجب بقرية نوى عند أهله[1] .

ـ ترجمه نووی شافعی درطبقات اسنوی ـ

[وجمال الدين عبدالرحيم بن الحسن بن علي الاسنوي الفقيه الشافعي در (طبقات فقهاء شافعيه) گفته :]

أبوزكريا يحيى بن شرف الحزامي بحاء مهملة مكسورة بعدها زاء معجمة النووي .

وهو محرّر المذهب ، ومهذّبـه ، ومنقّحه ، ومرتّبه ، سار في الآفـاق ذكره ، وعلا في العالم محلّه وقدره ، صاحب التصانيف المشهورة المباركة النافعة .

ولد في العشر الاول من المحرّم من سنة احدى وثلثين وستمائة بنوى ، وهي قريـة من الشام من عمل دمشق، وقرأ بها القرآن، وقدم بدمشق في سنة تسع وأربعين، وقرأ (التنبيه) في أربعة أشهر ونصف، وحفظ ربع (المهذّب) في بقية السنة، وهي سنة خمسين وستمأة، وحج به والده سنة احدى وخمسين

(١) العبر فى خبر من غبر ج٥ص٣١٢ طالكويت .

وحج بعد ذلك حجة اخرى، ومكث قريباً من السنتين لايضع جنبه على الارض وكان يقرأ في اليوم والليلة أثني عشر درساً على المشايخ في عدّة من العلوم، وتفقّه على جماعة منهم: الكمال سلاّر[1] الاربلي ، والكمال اسحق المغربي المقدسي، وأكثر انتفاعه عليه .

وكان رحمه الله على جانب كبير من العمل ، والزهد ، والصبر على خشونة العيش ، وكان لايدخل الحمام ، ولايأكل من فواكه دمشق لمافي ضمانها من الحيلة والشبهة ، وكان يتقوت مما يأتي من بلده من عند ابويه، ولايأكل الا اكلة واحدة في اليوم والليلة، بعد العشاء الاخرة ، ولايشرب الاشربة واحدة عند السحر، ولايشرب بالثلج كما يعتاده الشاميون ولم يتزوج، وكان كثير السهر في العبادة ،آمراً بالمعروف ، ناهياً عن المنكر، يواجه به الملوك فمن دونهم وابتدأ في التصنيف في حدود الستين ، وتولى دار الحديث الاشرفية بعدابي شامة ، سنة خمسين وستين ، فلم يأخذ من معلومها شيئاً الى ان توفى ، وكان يلبس ثوباً قطنياً ، وعمامة سختيانية[2] ، وكان في لحيته شعرات بيض ، وعليه سكينة ووقار في البحث مع الفقهاء ، وفي غيره ، لم يزل على ذلك الى ان سافر الى بلده ، وزار القدس ، والخليل ، ثم عاد اليها فمرض بها عند ابويه، وتوفي ليلة الاربعاء رابع عشري شهر رجب سنة ست وسبعين وستمأته ، ودفن ببلده رضي الله عنه وعنا[3] .

---

(١) سلار الاربلي هو كمال الدين سلار بن الحسن بن عمر بن سعيد الشافعي المتوفى سنة ٦٧ .

(٢) سختيانية : منسوب الى السختيان وهو جلد الماعز .

(٣) طبقات شافعيه اسنوى ج٢ ص٤٧٦ ط بغداد ١٣٩١ .

ـ ترجمه نووى در مرآة الجنان ـ

[وابومحمد عبد الله بن اسعد بن علي اليمنى المعروف باليافعي در كتاب (مرآة الجنان) در وقايع سنة ست وسبعين وستمأته گفته .]

وفي السنة المذكورة توفى الفقيه الامام شيخ الاسلام مفتي الأنام ، المحدث المتقن ، المحقق المدقق ، النجيب الحبر المفيد ، المقرى المعيد ، محرر المذهب ، الفاضل الولي الكبير ، السيد الشهير ذو المحاسن العديدة ، والسيرة الحميدة ، والتصانيف المفيدة ، الذي فاق جميع الأقران ، وسارت بمحاسنه الركبان ، واشتهرت فضائله في سائر البلدان وشوهدت منه الكرامات وارتقى في علاء المقامات ، ناصر السنة ومعتمد الفتوى الشيخ محي الدين النووي يحيى بن شرف بن مري بن حسن الشافعي مؤلف (الروضة) ، و (المنهاج) ، و (المناسك) ، و (تهذيب الأسماء واللغات) ، و (شرح صحيح مسلم) ، و شرح (المهذب) ، وكتاب (التبيان) ، وكتاب (الارشاد) ، وكتاب (التيسير) ، (والتقريب) ، وكتاب (رياض الصالحين) ، وكتاب (الاذكار) ، وكتاب (الاربعين) ، وكتاب (طبقات الفقهاء الشافعية) اختصره من كتاب ابن الصلاح وزاد عليه اسماء نبه عليها ، وغير ذلك مما اشتهر في سائر الجهات فظهر به النفع والبركات .

قال بعض المؤرخين واهل الطبقات : ولد سنة احدى وثلثين وستمأته في العشر الاوسط من المحرم ، وقدم دمشق في سنة تسع واربعين ، وقرأ (التنبيه) في اربعة اشهر ونصف ، وحفظ ربع (المهذب) في بقية السنة ، ومكث قريباً من سنتين لايضع جنبه على الارض ، وكان يقرأ في اليوم اثنى عشردرساً على

المشائخ شرحاً وتصحيحاً في (المهذب) و (الوسيط)، و(الجمع بين الصحيحين) و(صحيح مسلم) ، و(اسماء الرجال)، و (اللمع) لابي اسحاق في اصول الفقه ، و (اللمع) لابن جني في النحو ، و(اصلاح المنطق) لابن السكيت في التصريف و(المنتخب) في أصول الفقه ، وكتاب آخر في الاصول لم يسموه وكان له في (الوسيط) درسان .

حكوا عنه انه قال : عزمت مرة على الاشتغال بالطب فاشتريت القانون ، فاظلم على قلبي وبقيت اياماً لااشتغل بشيء . فتفكرت فاذا هو من القانون فبعته في الحال .

قالوا : وكان لايدخل الحمام ، ولايأكل من فواكه دمشق ، ولايأكل في اليوم والليلة سوى اكلة بعد العشاء، ولايشرب شربة الا في وقت السحر، وكان كثير السهر في العبادة والتلاوة والتصنيف ، صابراً على خشونة العيش والورع الذي لم يبلغنا عن احد في زمانه ولاقبله ، وكان نزوله في المدرسة الرواحية.

قلت : وسمعت من غير واحد انه انما اختار النزول بها على غيرها كلها، اذهي من بناء بعض التجار .

قالوا : وحفظ (التنبيه) في سنة خمسين وستمأته ، وحج مع ابيه سنة احدى وخمسين، وذكر والده انه حم من حين خروجه من بلده الى يوم عرفة فماتاوه ولاتضجر ، ولـزم الاشتغال ليلا ونهاراً حتى فاق الاقران ، وتقدم على جميع الطلبة ، وحاز قصب السبق في العلم والعمل ، ثم اخذ في التصنيف من حدود الستين وستمأته الى ان مات .

وسمع الكثير من الرضى بـن برهان الدين خالد ،و شيخ الشيوخ عبد العزيز الحموى ، وجماعة منهم شيخه الكمال اسحاق بن احمد المغربي .

وسمع صحيح البخاري ومسلم ، وابي داود ، والترمذي ، والنسائي ، وابن ماجة ، والدار قطني ، وشرح (السنة) و (مسند الامام الشافعي) ، والامام احمد ، واشياء كثيرة ، واخذ علم الحديث عن والده [1] .

وروى عنه جماعة من أئمة الفقهاء والحفاظ ، منهم : الامام علاء الدين العطار، والشيخ ابو الحجاج المزني ، والقاضي محيي الدين الذرعي ، والامام شمس الدين بن النقيب ، وهو آخر من بقي من أصحابه الاعيان ، وخلق كثير.

قلت : ومنهم الشيخ المبارك الناسك جبرئيل الكردي ، وعليه سمعت (الاربعين) .

قالوا : وكان الشيخ محيي الدين النووي متبحراً في العلم متسعاً في معرفة الحديث ، والفقه ، واللغة ، وغير ذلك مما قد سارت به الركبان ، رأساً في الزهد قدوة في الورع ، عديم المثل في الامر بالمعروف والنهي عن المنكر، يواجه الامراء والملوك ويصدع بالحق ، ولقد انكر على الملك الظاهر حتى اغضبه وهم به البطش فوقاه الله شره ، ثم قبل منه وعظمه ، حتى كان يقول : انا افزع منه ، قالوا : وكان لايؤبه له بين الناس ، قانعاً باليسير ، راضياً عن الله والله عنه راض ، مقتصداً الى الغاية في ملبسه ومطعمه واثاثه ، ولي مشيخة دار الحديث، وكان لايتناول من معلومها شيئاً ، بل يقنع بالقليل مما يبعث اليه ابوه .

قلت : ورأيت لابن العطار جزءاً في مناقبه ، ذكر فيه اشياء غزيرة من فضائله ومحاسنه وكراماته واشتغاله بالعلم وجميل سيرته ، وشدة ورعه وزهادته، وغير ذلك مما لم يعرف لاحد من العلماء بعده .

---

(1) في النسخة التي عندنا المطبوعة بدائرة المعارف النظامية الكائنة بحيدرآباد الدكن المؤرخة ١٣٣٩ ج٤ص١٨٤ هكذا : اخذ علم الحديث عن عز الدين خالد .

قلت : لعمري انه عديم النظيرفي زهده ، وورعه ، وآدابه ، وجميل سيرته، وسائرمحاسنه فيمن بعده من العلماء . اللهم الان يكون السيد الجليل ذا المجد الاثيل ، والوصف الجميل الفقيه الامام ، ذا الايات العظام ، زين اليمن وبركة الزمن ، احمد بن موسى المعروف بابن المجيل[1] الاتي ذكره في سنة تسعين، وقل وعز ان يعرف لهما قبلهما ايضاً نظير فيما اتصفابه من سائرالمحاسن مع صغرسنهما ، ولاشك ان الامام محيي الدين النووي مبارك له في عمره ، ولقد بلغني انه حصلت له نظرة جمالية من نظرات الحق سبحانه بعدموته ، وظهرت بركتها على كتبه فحظيت بقبول العباد ، والنفع في سائر البلاد ، وقد اختلف الناس فيما اختلف فيه هو والامام الرافعي فالفقهاء في بعض الجهات يرجحون قوله ، والذي اراه ان كلما اعتضد فيه بحديث يصح الاحتجاج بـه .

فقوله مقدم لاسيما وقدصح عن الامام الشافعي له قال : اذا صح الحديث فهومذهبي ، وكذلك ان لم يعتضد بحديث ، لكن تكافأت الادلة لكونه موفقاً، مؤيداً مباركاً، مسدداً ، وان ترجحت الادلة في احد الطرفين ، فالراجح من الحكم ما رجح دليله والله اعلم ، وذكروا ان ترك اكله لفواكه دمشق انما هو ورع لما في بساتينها من الشبهة في ضمانها والحيلة فيه صرح هو رضي الله عنه بذلك الخ .[2]

---

(۱) ابن المجيل هو احمد بن موسى بن علي بن عمر بن عجيل اليمني المتوفى سنة ٦٩٠ .

(۲) مرآت الجنان ج٤ ص١٨٢ ص١٨٥ ط دائرة المعارف النظامية بحيدرآباد .

ـ ترجمهٔ نووی در طبقات اسدی شافعی ـ

[وتقی‌الدین[1] ابوبکربن‌شمس‌الدین‌احمدبن محمدبن عمرالاسدی الشافعی در (طبقات فقهاء شافعیة) که به عنایت ربانیه دو نسخه از آن بخط عرب نزد حقیر حاضر است گفته :]

يحيى بن شرف بن مري بن حسن بن حسين بن محمد بن جمعة بن حزام الفقيه الحافظ الزاهد ، احد الاعلام ، شيخ الاسلام محيي الدين ابو زكريا الحزامي النووى بحذف الألف ويجوز اثباتها ، الدمشقي .

ولد في المحرم سنة احدى وثلاثين وستمأته ، قرأ القرآن ببلده وختم، وقدناهز الاحتلام .

قال ابن العطار : قال لي الشيخ : فلماكان لي تسع عشرة سنة قدم بي والدي الى دمشق سنة تسع واربعين ، فسكنت المدرسة الرواحية ، وبقيت نحوسنتين لم اضع جنبي على الارض وكان قوتي فيها جرابتي المدرسة لاغير ، وحفظت (التنبيه) في نحو اربعة اشهر ونصف .

قال : وبقيت أكثر من شهرين أو أقل لما قرأت يجب الغسل من ايلاج الحشفة في الفرج اعتقد انذلك قرقرة البطن، وكنت أستحم بالماء البارد كلما قرقر بطني .

قال: وقرأت حفظاًربع (المهذب) في باقي السنة، وجعلت أشرح واصحح على شيخنا كمال[2] الدين المغربي ولازمته ، فاعجب بي وأحبني وجعلني اعيد

---

(١) تقي الدين ابوبكر بن احمد الاسدي المعروف با بن قاضي شهبة، توفي سنة ٨٥١.

(٢) كمال الدين اسحاق بن أحمد بن عثمان المغربي المتوفى سنة ٦٥٠ ، قال النووى في تهذيب الاسماء :كمال الدين أول شيوخي المتفق على علمه وزهده وورعه .

لاكثر جماعته ، فلما كانت سنة احدى وخمسين حججت مع والدي وكانت وقفة الجمعة ، وكان رحيلنا من أول رجب فأقمنا بالمدينة نحواً من شهر ونصف.

وذكر والده ، قال : لماتوجهنا من نوى أخذته الحمى فلم يفارقه الى يوم عرفة ، ولم يتأوه قط .

قال : وذكر لي الشيخ انه كان يقرأ كل يوم اثنى عشر درساً على المشايخ درساً وتصحيحاً درسين في (الوسيط) ، ودرساً في (المهذب) ، ودرساً في (الجمع بين الصحيحين) ودرساً في (صحيح مسلم) ، ودرساً في (اللمع) لابن جني ، ودرساً في (اصلاح المنطق) لابن السكيت ، ودرساً في (التصريف) ، ودرساً في اصول الفقه تارة في (اللمع) لابي اسحاق ، وتارة في (المنتخب) لفخر الدين ، ودرساً في أسماء الرجال ، ودرساً في اصول الدين ، وكنت اعلق جميع مايتعلق بها من شرح مشكل ، ووضوح عبارة ، وضبط لغة وبارك الله لي في وقتي .

وخطر لي الاشتغال في علم الطب فاشتريت كتاب القانون ، وعزمت على الاشتغال فيه فأظلم قلبي ، وبقيت أياماً لاأقدر على الاشتغال بشيء ففكرت في أمري ومن أين دخل علي الداخل ، فألهمني الله ان سببه اشتغالي بالطب ، فبعت القانون في الحال فاستنار قلبي .

وقد سمع الحديث الكثير ، وأخذ علم الحديث عن جماعة من الحفاظ فقرأ كتاب (الكمال) لعبد الغني على أبي البقاء خالد[1] النابلسي ، و (شرح مسلم) ومعظم (البخاري) على أبي اسحاق المرادي ، وأخذ اصول الفقه عن القاضي أبي الفتح التفليسي ، وتفقه على الكمال اسحق المغربي ، وشمس الدين

(١) أبو البقاء هو خالد بن يوسف الحافظ النابلسي الدمشقي المتوفى سنة ٦٦٣ .

عبدالرحمن بن نوح المقدسي ، وعز الدين عمر بن أسعد الاربلي ، وقرأعلى ابن مالك كتاباً من تصانيفه ، وعلق عنه أشياء .

قال القاضي عز الدين الصائغ : لو أدرك القشيري النووي وشيخه كمال الدين اسحق لماقدم عليهما في ذكره لمشائخها يعني الرسالة أحداً لما جمع فيهما من العلم والعمل ، والزهد ، والورع ، والنطق بالحكمة .

وقال ابن العطار : ذكر لي شيخنا انه كان لايضيع له وقت في ليله ولانهاره الا في وظيفة من الاشتغال بالعلم حتى في ذهابه في الطريق يكرر أو يطالع ، وانه بقي على هذا ست سنين، ثم اشتغل بالتصنيف والاشتغال والنصح للمسلمين وولاتهم ، مع ماهو عليه من المجاهدة لنفسه والعمل بدقائق الفقه، والحرص على الخروج من خلاف العلماء والمراقبة لاعمال القلوب وتصفيتها من الشوائب يحاسب نفسه على الخطرة بعد الخطرة وكان محققاً في علمه وفنونه ، مدققاً في علمه وشؤونه، حافظاً لحديث رسول الله صلى الله عليه وسلم عارفاً بأنواعه من صحيحه وسقيمه ، وغريب ألفاظه واستنباط فقهه ، حافظاً للمذهب وقواعده واصوله، وأقوال الصحابة والتابعين واختلاف العلماء ووفاقهم سالكاً في ذلك طيقة السلف ، وقد صرف أوقاته كلها في أنواع العلوم، والعمل بالعلم ، وكان لايأكل في اليوم والليلة الا أكلة بعد عشاء الاخرة ، ولايشرب الا شربة واحدة عند السحر، ولم يتزوج، وقد ولي دار الحديث الاشرفية بعد موت أبي شامة سنة خمس وستين الى أن توفي ولم يأخذ لنفسه شيئاً من معلومها ، وترجمته طويلة أفردها تلميذه ابن العطار بالتصنيف .

مات ببلدة نوى بعدما زار القدس والخليل في رجب سنة سبع وسبعين

وستمائة ودفن بها ومن تصانيفه (الروضة) و(المنهاج) و(شرح المهذب)الخ[1].

ـ ترجمه نووی در نجوم زاهره تألیف اتابکی ـ

[وجمال الدین أبو المحاسن یوسف بن المقرتغری بردی الاتابکی در کتاب (نجوم زاهره فی ملوك مصر والقاهره) در ذکر حوادث سنه ست وسبعین از سلطنت ملك سعید محمد بن الظاهر گفته :

وفيها توفي شيخ الاسلام محي الدين أبو زكريا يحيى بن شرف بن مري ابن الحسن بن الحسين النووي الفقيه الشافعي الحافظ الزاهد ، صاحب المصنفات المشهورة .

ولد في العشر الاوسط من محرم سنة احدى وثلثين وستمائة .

مات ليلة الاربعاء رابع عشرين من شهر رجب بقرية نوى .

قلت : وفضله وعلمه ، وزهده أشهر من أن يذكر ، وقد ذكرنا من أمره نبذة كبيرة في تاريخنا (المنهل الصافي والمستوفي بعد الوافي) اذ هو كتاب تراجم يحسن الاطناب فيه[2] .

ـ علامه کرمانی نیز روایت شریك را منكر شمرده ـ

[وعلامه محمد بن یوسف الکرمانی نیز تغلیط وانکار روایت شریك را ذکر کرده چنانکه در (کواکب دراری شرح صحیح بخاری) گفته:]

قال النووي : جاء في رواية شريك أوهام أنكرها العلماء ، من جملتها انه قال : قبل أن يوحى اليه وهو غلط لم يوافق عليه ، وأيضاً العلماء أجمعوا على

(١) طبقات الشافعيه لابن شهبة ص٦٧ مخطوط .

(٢) النجوم الزاهرة ج٧ ص٦٧٦ .

ان فـرض الصلوة كان ليلة الاسراء فكيف يكون قبل الـوحي ، أقول : وقول جبرئيل في جواب بواب السماء اذ قال: أبعث ؟ نعم صريح في انه كان بعده انتهى .

[وجلائل فضائل وعوالى معالى ، وزواهر مفاخر ، وغرر مآثر علامة كرماني خود معروف ومشهور وبر افواه عوام وخواص مذكوراست لكن بعض عبارات مدح وثناء اورا هم بايد شنيد :]

ـ ترجمه كرماني در بغية الوعاة سيوطى ـ

[جلال الدين سيوطى در(بغية الوعاة في طبقات النحويين والنحاة) گفته :]

محمد بن يوسف بن علي بن سعيد الكرماني ثم البغدادي الشيخ شمس الدين صاحب شرح البخاري ، الامام العلامة في الفقه ، والتفسير ، والاصلين والمعاني والعربية .

قال ابنه في ذيل المسالك : ولد يوم الخميس سادس عشر جمادى الاخرة سنة سبع عشرة وسبعمائة ، وقرأ على والده بهاء الدين ، ثم انتقل الى كرمان وأخذ عن العضد وغيره ، ومهر وفاق أقرانه، وفضل غالب أهل زمانه،ثم دخل دمشق ومصر ، وقرأ بها البخاري علي ناصر الدين الفارقي ، وسمع من جماعة وحج ورجع الى بغداد واستوطنها .

وكان تام الخلق فيه بشاشة ، وتواضع للفقراء وأهل العلم ، غير مكترث بأهل الدنيا ولاملتفت اليهم ، تأتي اليه السلاطين ، في بيته ، ويسألونه الدعاء والنصيحة .

وله من التصانيف شرح (البخاري) ، شرح (المواقف) ، شرح (مختصر ابن الحاجب) سماه (السبعة السيارة) شرح (الفوائد الغياثية) في المعاني والبيان شرح (الجواهر) ، (انموذج الكشاف) (حاشية على تفسير البيضاوي) وصل فيها الى سورة يوسف ، (رسالة في مسئلة الكحل) .

مات بكرة يوم الخميس سادس عشر المحرم سنة ست وثمانين وسبعمائة بطريق الحج ، فنقل الى بغداد ودفن بقبر أعده لنفسه بقرب الشيخ أبي اسحاق الشيرازي[1].

ـ ترجمه کرمانی در مفتاح کنز درایة ـ

[ودر (مفتاح كنز دراية رواية المجموع من درر المجلد المسموع) مسطور است :]

ذنابة من تعريف الشمس الكرماني ، قال الحافظ ابن حجر في أنباء الغمر: هـو العلامة محمد بن يوسف بن علي بن عبدالكريم الكرماني الشيخ شمس الدين نزيل بغداد .

ولـد في سادس عشر جمادي الاخرة سنة سبع عشرة وسبعمائـة بتقديم المهملة على الموحـدة فيها ، واشتغل بالعلم ، فأخذ عن والده ثم حمل عن القاضي[2] عضد الدين ولازمـه اثنتي عشرة سنة وعن غيره ، ثم طاف البلاد فدخل مصر ، والشام ، والحجاز ، ثم استوطن بغداد ينشر العلم بها ثلثين سنة

(١) بغية الوعاة ج١ ص٢٧٩ طمصر.

(٢) القاضي عضد الدين هو عبدالرحمن بن أحمد الايجي الشيرازي الشافعي المتوفى ٧٥٦ وهو صاحب «المواقف» في الكلام .

وكان مقبلا على شأنه ، معرضاً عن أبناء الدنيا متواضعاً لاهل العلم، وأسقط من علية فكان لايمشي الا على عصاً منذ كان ابن أربع وثلثين سنة .

ومات راجعاً من مكة في سادس محرم بمنزلة تعرف بروض مهنا سنةست وثمانين وسبعمائة ، ونقل الى بغداد فدفن بها ، وكان اتخذ لنفسه قبراً بجوار الشيخ أبي اسحق الشيرازي ، وبنيت عليه قبة ، وعمره سبعون الا سنة رحمة الله عليه انتهى[1].

ـ ترجمه كرماني در بستان المحدثين شاهصاحب ـ

[وخود شاهصاحب در (بستان المحدثين) كه انتحال كتاب (مفتاح) است ميفرمايند :

شرح كرماني بر بخاري كه مسمى است (بكواكب دراري) ، واين نام اورا الهام شده در مطاف شريف بعد از فراغ از طواف[2] ، نام او محمد بن يوسف بن علي‌بن عبدالكريم كرماني‌است، ملقب بشيخ شمس الدين ، واوآخر در بغداد سكونت اختيار نمود .

تولد او شانزدهم جمادي‌الاخرة سال هفتصد وهفده بوده‌است ، اولا نزدپدر خود تحصيل علوم نمود، وهم‌چنين از قاضي عضدالدين‌ايجي استفاده كرده، ومدتي دراز ملازمت آن‌بزرگ اختيار نموده، تادوازده سال از وى جدانشد، بعد از آن در بلاد گردش كرد، واز علماءمصر

(١) مفتاح كنزدراية رواية المجموع ص٢٧ .

(٢) اين مضمون ماخوذ است ازمفتاح كه عبارتش اين است : وأماشرح الكرماني المسمى بالكواكب الدراري في شرح صحيح البخاري ، ذكر انه الهم في‌المطاف بعد الفراغ من الطواف .

وشام وحجاز وعراق فوائد برداشته ، در بغداد عصای سفر انداخت، وتا سی‌سال در آنجا مشغول بنشر علم وتعلیم آن ماند ، از دنیا داران نهایت اعراض داشت ، وبر شغل علم هیچ چیزرا ترجیح نمی‌داد ، ودر تواضع وحسن خلق یگانهٔ روزگار بود ، از بام افتاده بود ویك پای او از کار رفته ، بی استعانت عصا راه نمی‌توانست رفت ، ودر آخر عمر خودباز قصد حج نمود، وبعد از فراغ از حج بسمت‌بغداد که‌مسکن‌او بودمراجعت کرد، در اثنای راه شانزدهم محرم درمنزلیکه معروف است بروض مهنا سال هفتصد وهشتاد وشش وفات نمود ، نعش‌اورا ببغداد نقل کردند ، ودر ایام حیات خود برای خود قبری‌در جوار قبر حضرت ابواسحق شیرازی درست ساخته بود ، وبالای آن قبهٔ عالی ترتیب کرده ودر همان مقام مدفون شد انتهی .

ـ ابن قیم نیز حدیث مذکوررا قدح کرده ـ

ومحمد بن ابی‌بکر المعروف بابن قیم‌الجوزیةالحنبلی در (زادالمعاد فی هدی خیر العباد) نیز ذکر تغلیط حفاظ شریك‌را در الفاظ حدیث اسراء نموده چنانکه گفته :]

فصل، قال‌الزهري: عرج‌برسول‌الله صلی الله علیه‌وسلم الی بیت‌المقدس، والی السماء قبل خروجه الی المدینة بسنة .

وقال ابن عبدالبر وغیره : کان بین الاسراء أو الهجرة سنة وشهران‌انتهی.
وکان الاسراء مرة واحدة ، وقیل مرتین مرة یقظة ومرة مناماً ، وأرباب هذا القول کأنهم أرادوا أن یجمعوا بین حدیث شریك وقوله : ثم استیقظت ،

وبين سائر الروايات .

ومنهم من قال : بل كان مرتين مرة قبل الوحي لقوله في حديث شريك: وذلك قبل أن يوحى اليه ، ومرة بعد الوحي كما دلت عليه سائر الأحاديث .

ومنهم من قال : بل ثلث مرات ، مرة قبل الوحي ، ومرتين بعده .

وكل هذا خبط ، وهذه الطريقة طريقة ضعفاء الظاهرية من ارباب النقل الذين اذا رأوا في القصة لفظة تخالف سياق بعض الرواة جعلوه مرة اخرى ، فكلما اختلف عليهم الرواة عددوا الوقايع ، والذي عليه ائمة أهل النقل ان الاسراء كان مرة واحدة بمكة بعد البعثة، وياعجباً لهؤلاء الذين زعموا أنه كان مراراً كيف ساغ لهم أن يظنوا أنه في كل مرة يفرض عليه الصلوة خمسين ثم يتردد بين ربه وبين موسى حتى تصير خمساً فيقول : امضيت فرضي وخففت عن عبادي ثم يعيدها في المرة الثانية الى خمسين ثم يحطها عشراً عشراً، وقد غلط الحفاظ شريكاً في الفاظ من حديث الاسراء ، ومسلم أورد المسند منه ثم قال: فقدّم وأخر وزاد ونقص ولم يسرد الحديث وأجاد رحمه الله [1].

ـ حدیث زنا ورجم قرده در صحیح بخاری ـ

[وازآنجمله قصهٔ زنای قرده ورجم ایشاناست .

بخاری در (صحیح) خودگفته :]

حدّثنا نعيم بن حماد ، حدثنا هشيم عن حصين عن عمرو ابن ميمون، قال رأيت في الجاهلية قردة اجتمع عليها قردة قد زنت فرجموها فرجمتها معهم [2].

---

(۱) زاد المعاد فی هدی خیر العباد ج۱ ص۱۷۵ .

(۲) صحیح بخاری ج۲ ص۲۵۹ باب ایام الجاهلیة .

ـ حمیدی در جمع بین الصحیحین حدیث مذکور را مقحم در بخاری دانسته ـ

[امام حافظ ابوعبدالله محمدبن ابی‌نصر فتوح الحمیدي الاندلسی صاحب (الجمع بین الصحیحین) این قصهٔ عجیبه‌را چندان مستبعد ومستنکر دانسته که تجویز بودن از احادیث مقحمه در صحیح‌بخاری فرموده .

ـ ابن حجر کلام حمیدی‌را مردود دانسته ـ

علامه ابن حجر عسقلانی در (فتح الباری) گفته :]

وقد استنکر ابن‌عبدالبر قصة عمرو بن میمون هذه، وقال: فیها اضافة الزنا الی غیر مکلف ، واقامة الحد علی البهائم ، وهذا منکر عند أهل العلم ، قال : فان کانت الطریق صحیحة فلعل هؤلاء کانوا من الجن لانهم من جملة المکلفین، وانما قال ذلك لانه تکلم علی الطریق التي أخرجها الاسماعیلي [1] حسب .

واجیب بأنه لایلزم من کون صورة الواقعة صورة الزنا والرجم أن یکون ذلك زنـاً حقیقة ولا حداً، وانما اطلق ذلك علیه لشبهه بـه ، فلایستلزم ذلك ایقاع التکلیف علی الحیوان .

وأغرب الحمیدي[2] في (الجمع بین الصحیحین) فزعم ان هذا الحدیث

---

(۱) الاسماعیلي هو أحمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن العباس الجرجاني الشافعي المتوفی سنة ۳۷۱ .

(۲) الحمیدی هو محمد بن فتوح بن‌عبدالله الازدی الاندلسی الحافظ المتوفی سنه ۴۸۸ .

وقع في بعض نسخ البخاري، وان أبامسعود وحده ذكره في الاطراف قال: وليس في نسخ البخاريّ أصلا، فلعلّه من الاحاديث المقحمة في كتاب البخاري .

وماقاله مردود فان الحديث المذكور في معظم الاصول التي وقفنا عليها، وكفى بايراد أبي‌ذر الحافظ له عن شيوخه الثلاثة الائمة المتقنين عن الفربری حجة، وكذا ايرادالاسماعيلي وأبي‌نعيم فی مستخرجيهما وأبي‌مسعود له في أطرافه نعم سقط من رواية النسفي وكذا الحديث الذي بعده ولايلزم من ذلك أن لا يكون في رواية الفربری، فان روايته تزيد عن رواية النسفي عدّة أحاديث قد نبّهت على كثير منها فيمامضى وفيماسيأتي انشاء الله تعالى .

وأما تجويزه أن يزاد في صحيح البخاري ماليس منه فهذا ينافي ماعليه العلماء من الحكم بتصحيح جميع ماأورده البخاري في كتابه ، ومن اتّفاقهم على أنه مقطوع بنسبته اليه ،وهذا الذي قاله تخيّل فاسد ، يتطرّق منه عدم الوثوق بجميع مافي الصحيح، لانه اذا جاز في واحد لا بعينه جاز في كل فرد فرد فلايبقى لاحد الوثوق بمافي الكتاب المذكور ، واتفاق العلماء ينافي ذلك، والطريق التي أخرجها البخاري دافعة لتضعيف ابن عبدالبر للطريق التي أخرجهاالاسماعيلي وقدأطنبت في هذا الموضع لئلايغتر ضعيف بكلام الحميدي فيعتمده وهو ظاهر الفساد[1] .

ــ سه حديث ديگر دربخاری كه اكابر آنهارا قدح كرده‌اند ــ

[واز آنجمله سه حديث است كه بخاری از عطا از ابن عباس

---

(۱) فتح البارى شرح صحيح البخاری ج۷ص۲۲۰ طالاوفست بيروت .

روايت كرده، دوحديث دركتاب الطلاق ، ويكي دركتاب التفسير ، چنانكه دركتاب الطلاق گفته:]

حدّثنا ابراهيم بن موسى، قال: أخبرنا هشام، عن ابن جريج [1]، وقال عطاء عن ابن عباس كان المشركون على منزلتين من النبي صلى الله عليه وسلم والمؤمنين، كانوا مشركي أهل حرب يقاتلهم ويقاتلونه، ومشركي أهل عهد لايقاتلهم ولايقاتلونه، وكان اذا هاجرت امرأة من أهل الحرب لم تخطب حتى تحيض وتطهر فاذا طهرت حلّ لها النكاح ، فان هاجر زوجها قبل أن تنكح ردّت اليه ، وان هاجر عبد منهم او أمة فهما حرّان ، ولهما ماللمهاجرين، ثم ذكر من أهل العهد مثل حديث مجاهد، وان هاجر عبد أوأمة للمشركين أهل العهد لم يردّوا وردّت أثمانهم.

وقال عطاء عن ابن عباس: كانت قريبة بنت أبي امية عند عمر بن الخطاب فطلّقها ، فتزوّجها معاوية بن أبي سفيان ، وكانت أم الحكم ابنة أبي سفيان تحت عياض بن غنم الفهري فطلّقها ، فتزوّجها عبدالله بن عثمان الثقفي [2] .

[ونيز بخاري دركتاب التفسير گفته:]

حدّثنا ابراهيم بن موسى قال : أخبرنا هشام عن ابن جريج، وقال عطاء عن ابن عباس: صارت الأوثان التي كانت في قوم نوح في العرب بعد، أمّا ودّ كانت لكلب بدومة الجندل، وأمّا سواع كانت لهذيل، وأمّا يغوث فكانت لمراد ثم لبني غطيف بالجوف عند سباء، وأمّا يعوق فكانت لهمدان. وأمّا نسر فكانت

---

(۱) ابن جريج: عبدالملك بن عبدالعزيز بن جريج الاموي مولاهم، توفي سنة ۱۵۰ وهو من حفاظ الحديث، وقيل: هو اول من صنف الكتب.

(۲) صحيح البخاري ج۳ص۲۲۸ كتاب الطلاق باب نكاح من اسلم من المشركات.

لحمير لآل ذي الكلاع أسماء رجال صالحين من قوم نوح، فلماهلكوا أوحى الشيطان الى قومهم أن انصبوا الى مجالسهم التي كانوا يجلسون انصاباً وسموها بأسمائهم ففعلوا، فلم تعبد حتى اذا هلك اولئك وتنسّخ العلم عبدت[1].

[واين هرسه روايت ازجملـهٔ روايات عطا از ابن عباس در تفسير است ، واكابر اساطين واجلّه منقدين روايات عطارا درتفسير ازپايهٔ اعتبار واعتماد بحضيض قدح وجرح مى‌اندازند، وآنرا لائق اعتناء وقابل التفات نمي‌دانند .

وعلامه ابن حجرعسقلاني باآنهمه اهتمام‌بليغ درذب حريم بخاري وصيانت صحيح اوازقوادح وفضايح در اين مقام سپرانداخته ،ناچار اعتراف كرده بآنكه ايـن مقام نزد مـن از مواضع عقيمه از جواب سديداست ، وضروراست براي جواد ازكبوه ، يعني‌بخاري دراخراج روايت عطا براه صواب نرفته ومرتكب غلط وخطا گرديده].

ـ عسقلاني از دفاع در قدح احاديث مـذكوره اظهار عجزكرده ـ

قال العسقلاني في (الهدى الساري) مقدمة (فتح الباري) : الحـديث الحادي والثمانون قال ابوعلي الغساني [2] : قال البخاري : حدثنا ابراهيم بن موسى ، حدثنا هشام هوابن يوسف ، عن ابن جريج ، قال : قال عطا عن ابن عباس :كان المشركون على منزلتين من النبي صلى‌الله عليه وسلم ، الحديث .

(١) صحيح البخاري ج٣ص١٧٣كتاب التفسير باب وداً ولا سواعاً .

(٢) ابو على الغساني : الحسين بن محمد بن احمد الغساني الاندلسي الجياني ، كان من حفاظ الحديث ، اديباً لغويا ، شاعراً ، توفي سنة ٤٩٨ .

وفي قصة تطليق عمر بن الخطاب قريبة بنت امية وغير ذلك ، تعقبه ابـو مسعود الدمشقي فقال : ثبت هذا الحديث والذي قبله يعني بهذا الاسناد سوى الحديث المتقدم في التفسير من تفسير ابن جريج ، عـن عطاء الخراساني ، عن ابن عباس ، وابن جريج لم يسمع التفسير مـن عطاء الخراساني ، وانما اخذ الكتاب من ابنه عثمان ونظر فيه .

قال ابو علي : وهذا تنبيه بليغ من ابي مسعود رحمه الله فقد روينا عـن صالح بن احمد بن حنبل ، عن علي ابن [1] المديني ، قال : سمعت هشام بن يوسف ، يقول: قال لي ابن جريج : سألت عطاء يعني ابن ابي رباح عن التفسير من البقرة ، وآل عمران ، ثم قال : اعفني من هـذا ، قال هشام : فكان بعد اذا قال عطاء عن ابن عباس قال الخراساني قال هشام : فكتبنا ماكتبنا ثم مللنا ، يعني حسبنا انه عطاء الخراساني.

قال علي بن المديني : وانما كتبت هذه القصة لان محمد بن ثوركان يجعلها عطاء عن ابن عباس فظن الذين حملوها عنه انه عطاء بن أبي رباح ، قال .

علي ، وسألت يحيى القطان عن حديث ابن جريج عن عطاء الخراساني. فقال : ضعيف ، فقلت له : انه يقول : أخبرنا ، قال : لاشيء كله ضعيف ، انما هو كتاب دفعه اليه .

قلت : ففيه نوع اتصال، ولذلك استجاز ابن جريج أن يقول أخبرنا ،لكن البخاري ماأخرجه الا على أنه من رواية عطاء بن أبي رباح، وأما الخراساني فليس من شرطه لانه لم يسمع عن ابن عباس .

---

(١) ابن المديني : علي بن عبد الله بن جعفر البصري ، كان من حفاظ الحديث ، وتوفي سنة ٢٣٤ .

لكن لقائل ان يقول: هذا ليس بقاطع في ان عطاء المذكور هو الخراساني، فان ثبوتهما في تفسيره لا يمنع ان يكونا عند عطاء بن أبي رباح أيضاً ، فيحتمل ان يكون هذان الحديثان عند عطاء بن أبي رباح ، وعطاء الخراساني جميعاً والله أعلم .

فهذا جواب اقناعي ، وهذا عندي من المواضع العقيمة عن الجواب السديد ، ولابد للجواد من كبوة ، والله المستعان ، وماذكره ابو مسعود من التعقب قد سبقه اليه الاسماعيلي ذكر ذالك الحميدي في الجمع عن البرقاني عنه ، قال: وحكاه عن علي بن المديني يشير الى القصة التي ساقها الجياني والله الموفق [1] .

[وعجب‌تر آنست كه عسقلاني باوصف اعتراف بحق واظهار عجز از جواب سديد در مقدمه باز در (فتح الباري) در شرح حديث تفسير استنتاج عقيم واستشفاء از سقيم مطمح نظر داشته، وبر ايراد جواب اقناعي وعدم اظهار وهن آن اكتفاء ساخته ، وچون در اين مقام هم قدح وجرح روايات عطاء از ائمه فن نقل كرده ذكر عبارت اين مقام مناسب مينمايد] :

قال في (فتح الباري) في شرح رواية البخاري في كتاب التفسير: قوله: عن ابن جريج وقال عطاء كذا فيه وهو معطوف على كلام محذوف ، وقد بينه الفاكهي من وجه آخر عن ابن جريج قال في قوله تعالى : (وداً ولا سواعاً) الاية [2]: أوثان كان قوم نوح يعبدونها ، وقال عطاء : قال ابن عباس ، الى آخره قوله : عن ابن عباس قيل هذا منقطع لان عطاء المذكور هو الخراساني ولم يلق

---

(١) هدى السارى مقدمة فتح البارى ص٣٧٣ .

(٢) نوح : ٢٣ .

ابن عباس ، فقد اخرج عبد الرزاق هذا الحديث في تفسيره عن ابن جريج قال : اخبرني عطاء الخراساني[1] عن ابن عباس .

وقال ابو مسعود: ثبت هذا الحديث في تفسير ابن جريج عن عطاء الخراساني، عن ابن عباس ، وابن جريج لم يسمع التفسير من عطاء الخراساني ، وانّما اخذه من ابنه عثمان بن عطاء فنظر فيه .

وذكر صالح بن احمد بن حنبل في العلل عن علي بن المديني ، قال : سألت يحيى القطان عن حديث ابن جريج عن عطاء الخراساني ؟ فقال: ضعيف، فقلت : انه يقول ، اخبرنا ، قال : لا شيء انما هو كتاب دفعه اليه انتهى .

وكان ابن جريج يستجيز اطلاق اخبرنا في المناولة والمكاتبة .

وقال الاسماعيلي : اخبرت عن علي بن المديني أنه ذكر في تفسير ابن جريج كلاماً معناه أنه كان يقول عن عطاء الخراساني ، عن ابن عباس فطال على الورّاق أن يكتب الخراساني في كل حديث فتركه، فرواه من روى على أنه عطاء[2] بن ابي رباح انتهى .

وأشار بهذا الى القصة التي ذكرها صالح بن احمد، عن علي بن المديني، ونبه عليها ابو علي الجيّاني في (تقييد[3] المهمل) .

قال ابن المديني: سمعت هشام[4] بن يوسف، يقول: قال لي ابن جريج: سألت عطاء عن تفسير من البقرة وآل عمران، ثم قال: اعفني من هذا قال هشام:

---

(۱) عطاء الخراساني: عطاء بن أبي مسلم كان من حفاظ الحديث، وتوفي سنة ۱۳۵.

(۲) ابن أبي رباح : أبو محمد المكي ، كان من حفاظ الحديث ، وتوفي سنة ۱۱۴.

(۳) تقييد المهمل : كتاب في رجال الصحيحين وتمييز المشكل منها لابي علي الجياني الغساني المتوفى ۴۹۸ .

(٤) هشام بن يوسف : أبو عبد الرحمن الصنعاني ، من الحفاظ ، توفي سنة ۱۹۷ .

وكان بعد اذا قال : قال عطاء عن ابن عباس قال: عطاء الخراساني، قال‌هشام: وكتبنا ثم مللنا يعني حسبنا أنه الخراساني .

قال ابن المديني : وانما بينت هذا لان محمد بن ثور كان يجعلها يعني في روايته عن ابن جريج عن عطاء عن ابن عباس، فيظن أنه عطاء ابن ابي رباح، وقد اخرج الفاكهي الحديث المذكور من طريق محمد بن ثور، عن ابن جريج، عن عطاء ، عن ابن عباس ولم يقل الخراساني، وأخرجه عبدالرزاق كما تقدم، فقال: الخراساني ، وهذا مما استعظم على البخاري ان يخفى عليه .

لكن الذي قوي عندي أن هذا الحديث بخصوصه عند ابن جريج عن عطاء الخراساني ، وعن عطاء بن ابي رباح جميعاً ، ولا يلزم من امتناع عطاء بن ابي رباح من التحديث بالتفسير أن لا يحدث بهذا الحديث في باب آخر من الابواب أو في المذاكرة ، والا فكيف يخفى على البخاري ذلك مع تشدده في شرح الاتصال واعتماده غالباً في العلل على علي بن المديني شيخه وهو الذي نبه على هذه القصة ، ومما يؤيد ذلك أنه لم يكثر من تخريج هذه النسخة ، وانما ذكر بهذه الاسناد موضعين ، هذا والاخر في النكاح، ولو كان خفي ذلك عليه لاستكثر من اخراجها لان ظاهرها انها على شرطه [1].

ـ حدیث دیگر در صحیح بخاری که محققین در آن قدح کرده‌اند ـ

[از آنجمله آنکه در (صحیح بخاری) در کتاب المغازي مسطور است :]

(۱) فتح الباری فی شرح البخاری ج۸ کتاب التفسیر ص۵۱۱ .

حدثنا ابوعبدالله محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن المغيرة الجعفي رحمه الله عليه ، قـال : حدثنا موسى بن اسماعيل ، قال : حدثنا ابوعوانة [1] ، عن حصين، عن ابي وائل ، قال:حدثني مسروق بن الاجدع ، قال حدثتني ام رومان وهي ام عائشة ، قالت :

بينا أنا قاعدة أنا وعائشة اذ ولجت امرأة من الانصار ، فقالت : فعـل الله بفلان وفعل، فقالت ام رومان: وماذاك ؟ قالت ابني ممن حدّث الحديث، قالت: وماذاك ؟ قالت: كذا وكذا، قالت عائشة: سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم؟ قالت : نعم ، قالت: وأبوبكر ؟ قالت : نعم، فخرّت مغشياً عليها فما افاقت الا وعليها حمى بنافض[2]، فطرحت عليها ثيابها، فغطيتها ، فجاء النبي صلى الله عليه وسلم فقال : ماشأن هذه ؟ قلت: يارسول الله اخذتها الحمى بنافض، قال: فلعل في حديث تحدث به ، قالت : نعم ، فقعدت عائشة فقالت : والله لئن حلفـت لاتصدقوني، ولئن قلت: لاتعذروني ، مثلي ومثلكم كيعقوب وبنيه، والله المستعان على ماتصفون، قالت: فانصرف ولم يقل لي شيئاً فأنزل الله عذرها قالت: بحمد الله لا بحمد احد ولا بحمدك [3] .

ـ مسروق بااينكه ام رومان را ملاقات نكرده از او نقل حديث كرده ـ

[در اين روايت تصريح است بآنكه مسروق گفته است: كه تحديث كرد مرا ام رومان ، واين را ائمۀ اعلام ومحققين فخام تغليط كرده‌اند وتصريح فرموده‌اند بـآنكه مسروق باام رومان ملاقات نكرده ، پس تحديث ام رومان مسروق را امكان ندارد ، چنانكه از افادات حافظ

(١) أبوعوانة : الوضاح بن عبدالله اليشكري الواسطي ، توفي سنة ١٧٦.

(٢) حمى بنافض : حمى الرعدة .

(٣) صحيح البخاري ج٣ ص٣٤ باب حديث الافك .

كبير ومحدث نحرير ابـو بكر احمد بـن علي الخطيب البغدادي ، وحافظ ابوعمريوسف بن‌عبدالله المعروف بابن‌عبدالبرالنمري‌القرطبي وحافظ ابو الفضل عيـاض بن موسى القاضي اليحصبي ، وابـراهيم ابن يـوسف صاحب (مطالع الانوار على صحاح الآثار) ، وشيخ أبو القاسم عبدالـرحمن بن‌عبدالله بن احمد السهيلي ، ومحمد بن محمد المعروف بابي الفتح بن سيد الاندلسي ، وحافظ جمال الدين‌يوسف ابن الزكي المزي ، وحـافظ شمس الدين محمد بن احمد الذهبي ، وابو سعيد صلاح الدين خليل بن‌كيلدي بن عبدالله العلائي وامثـال ايشان واضح است[1] .

در (استيعاب) ابن عبدالبر مذكوراست :]

قال أبو عمر رضي الله عنه : رواية مسروق عن ام رومان مرسلة ، ولعلـه سمـع ذلك من عائشة رضي الله عنها[2] .

ـ تـرجمه ام رومان ـ

[وأبو الحجاج[3] مزي در (تهذيب الكمال) گفته :]

ام رومان زوج أبي بكر الصديق ووالدة عائشة وعبدالرحمن لها صحبة ، وكانت قبله تحت عبدالله بن الحارث بن سخبره ، وكان قدم بها مكة فحالف أبا بكر قبل الاسلام ، وتوفي عن ام رومان‌وولدت له الطفيل بن عبدالله‌بن‌الحارث

(۱) صحيح البخاري ج۳ ص۳٤ باب حديث الافك .

(۲) الاستيعاب في معرفة الاصحاب بهامش الاصابة ج٤ ص٤٥۲ طبغداد .

(۳) أبو الحجاج المزي : الحافظ يوسف بن عبدالرحمن ، محدث الديارالشامية توفي سنة۷٤۲ .

ابن سخبره فهو أخو عائشة وعبدالرحمن لامهما قاله الواقدي .

وقال عبدالملك[1] بن هشام : ام رومان اسمها زينب بنت عبد دهمان أحد بني فراس بن غنم بن مالك بن كنانة .

وقال غيره : ام رومان بنت عامر بن عويم بن عبد شمس بن عتاب بن اذينة بن سبيع بن دهمان بن الحرث بن مالك بن كنانة .

والخلاف في نسبها كثير جداً وأجمعوا أنها من بني غنم بن مالك بن كنانة.

قيل انها توفيت سنة أربع أو خمس ، فنزل النبي صلى الله عليه وسلم في قبرها واستغفر لها .

وقال الواقدي ، والزبير بن بكار توفيت في ذي الحجة سنة ست .

روى لها البخاري ، وقد وقع لنا حديثها بعلو ، أخبرنا به أبو الفرج بن قدامة ، وأبو الغنائم بن علان ، وأحمد بن شيبان ، قالوا أخبرنا حنبل ، قال : أخبرنا ابن الحصين ، قال : أخبرنا ابن المذهب ، قال : أخبرنا القطيعي، قال: حدثنا عبدالله بن أحمد ، قال : حدثني أبي ، قال : حدثنا علي بن عاصم، قال: أخبرنا حصين[2] ، عن أبي وائل[3] ، عن مسروق ، عن ام رومان ، قالت :

بينا أنا عند عائشة اذ دخلت عليها امرأة من الانصار ، فقالت : فعل الله بابنها وفعل ، قالت عائشة : ولم ، قالت : انه كان ممن حدث الحديث، قالت عائشة : وأي حديث ؟ قالت : كذا وكذا، قالت : وقد بلغ ذاك رسول الله صلى

---

(١) عبدالملك بن هشام : ابن أيوب الحميرى البصرى المؤرخ صاحب السيرة النبوية ، توفى ٢١٣ .

(٢) حصين : ابن عبدالرحمن السلمي الكوفي ، من الحفاظ ، توفى سنة ١٣٦ .

(٣) أبو وائل : شقيق بن سلمة الاسدى الكوفى من أكابر المحدثين ، توفى سنة ٨٢.

الله عليــه وسلم ؟ قالت : نعم ، قالت : وبلغ أبا بكر ؟ قــالت : نعم ، قالت فخرت عائشة مغشياً عليها، فما أفاقت الا وعليها حمـّى بنافض، قالت فتقدمت فدثرتها قالت : ودخل النبي صلى الله عليه وسلم فقال : ماشأن هذه ؟ قالت : فقلت يـا رسول الله أخذتها حمـّى بنافض ، قــال فلعله في حديث تحدث به ، قالت : فاستوت عــائشة قاعدة ، فقالت : والله لئــن حلفت لكم لاتصدقوني ، ولئــن اعتذرت اليكم لاتعذروني ، فمثلي ومثلكم كمثل يعقوب وبنيه، والله المستعان على ماتصفون ، قالت : وخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم وأنزل الله عليه عذرها فرجع رسول الله (ص) معه أبوبكر فدخل فقال: ياعائشة ان الله قدأنزل عذرك قــالت : بحمد الله لابحمدك ، قالت : فقال لها أبو بكر : تقولين هــذا لرسول الله صلى الله عليــه وسلم ؟ قالت : نعم ، قــالت : وكانت ممن حدّث الحديث رجل كان يعوله أبوبكر فحلف أبوبكر أن لايصله، فأنزل الله عزوجل (ولايأتل اولوا الفضل منكم) الى آخر الاية[1]، قال أبو بكر: بلى ، فوصله .

اخرجه من حديث محمد بن فضيل وأبي عوانــة ، وسليمان بن كثير عن حصين مختصراً ومطـّولا، وفي بعض طرقه عن مسروق قال : حدّثتني ام رومان وقد عدّ ذلك غيرواحد من الاوهام ، وقد قيل فيــه عن مسروق عن عبدالله بن مسعود عن ام رومان .

وقال الحافظ أبوبكر الخطيب: هذا حديث غريب من رواية أبي وائل، عن مسروق لانعلــم رواه غيرحصين بن عبدالرحمن عنه ، وفيه ارسال لانّ

---

(١) سورة النور : ٢٢ .

مسروقاً [1] لم يدرك ام رومان وكان وفاتها على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان مسروق يرسل روايـة هذا الحديث عنها ويقول : سئلت ام رومان فوهم حصين فيه، اذ جعل السائل لها مسروقاً، اللهم الاّ ان يكون بعض النقلة كتب سألت بالالف فان من الناس من يجعل الهمزة في الخط ألفـاً وان كانت مكسورة، اومرفوعة فتبر؟ حينئذ حصين من الوهم فيـه على أن بعض الرواة قد رواه عن حصين علـى الصواب ، قال: وأخرج البخاري هذا الحديث في صحيحه لما رأى فيـه عن مسروق ، قال : سألت ام رومان ولم تظهر لـه علته وقد بيّنا ذلك في كتاب المراسيل وأشبعنا القول بمالاحاجة لنا الى اعادته [2] .

ـ ترجمه ام رومان در (الروض الانف) ـ

[وابو القاسم عبد الرحمن بن الخطيب ابى محمد عبدالله بن ابى عمر احمد الخثعمى السهيلى در كتاب (الروض الانف) گفته:]

وأمّا ام رومان وهي ام عايشة فقد مرّ ذكرهـا في هذا الحديث وهي زينب بنت عامر بن عويم بن عبد شمس بن دهمان ، وهي من كنانة ، واختلف في عمود نسبها ، ولدت لابي بكر عائشة وعبدالرحمن ، وكانت قبل أبي بكر عند عبدالله بن الحارث بن سخبرة ، فولدت لـه الطفيل ، وتوفّيت ام رومان سنة ستّ من الهجرة، ونزل رسول الله صلى الله عليه وسلّم في قبرها وقال: (اللّهمّ انه لم يخف عليك مالقيـت امُ رومان فيك وفي رسولـك) ،

(١) مسروق، ابن الاجدع بن مالك الهمدانى من التابعين وقدم المدينه فى ايام ابى بكر، وسكن بالكوفة، توفى سنة ٦٣ .

(٢) تهذيب الكمال فى اسماء الرجال، باب الكني من كتاب النساء مخطوط .

وقال: (ص) : (من سرّه أن ينظر الى امرأة من الحور العين فلينظر الى امّ رومان) .

وروى البخاريّ حديثاً عن مسروق وقال فيه : سألت ام رومان وهي امّ عائشة عماقيل فيها .

ومسروق ولد بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم بلاخلاف ، فلم‌ير امّ رومان قطّ ، فقيل انه وهم في الحديث . وقيل : بل الحديث صحيح وهو مقدّم على ما ذكره اهل السيرة من موتها في حيوة رسول الله صلّى الله عليه وسلّم .

وقد تكلم شيخنا ابوبكر بن العربي رحمه الله على هذا الحديث واعتنى به لاشكاله فاورده من طرق ففي بعضها حدّثتني ام رومان ، وفي بعضها عن مسروق عن امّ رومان معنعناً ، قال رحمه‌الله والعنعنة اصحّ فيه واذاكان الحديث معنعناًكان محتملا ولم‌يلزم فيه مايلزم في حديثنا وفي سألت ، لانّ للراوي أن يقول عن فلان وان لم‌يدركه وهوكثير في الحديث [1] .

ـ جواب ابن سید الناس ازاشکال حدیث مسروق ـ

[وحافظ ابوالفتح محمد بن‌محمد بن محمد بن‌احمد بن‌عبدالله بن محمد بن يحيى بن سيّد الناس الربعى اليعمرى الاندلسى الاشبيلى المصرى الشافعي المعروف بابن [2] سيّد الناس که نبذی ازمفاخر جمیله ومآثر جلیله او ازمعجم مختص ذهبی، وطبقات شافعیه ابوبکر

(۱) الروض الانف في شرح السيرة النبوية ج٤ص٢١ ط مصر .

(۲) ابن سيد الناس: مورخ، اديب، من حفاظ الحديث، توفي بالقاهرة سنة ٧٣٤.

اسدی وغیرآن ظاهراست درکتاب (عیون الأثر في فنون المغازی والشمائل والسیر) گفته:]

ام رومان زينب بنت عامر بن‌عويمر بن عبد شمس بن عتاب بن اذينة بن سبيع بن دهمان بن الحارث بن‌غنم كذا قال مصعب وغيره .

وقد وقع في الصحيح رواية مسروق عنها بصيغة العنعنة وغيرها ، ولم يدركها ، وملخّص ماأجاب به ابوبكر الخطيب أنّ مسروقاً يمكن أن يكون قال: سئلت ام رومان فأثبت الكاتب صورة الهمزة ألفاً فتصحّف على من بعده بسألت ، ثم نقلت الى صيغة الاخبار بالمعنى في طريق ، وبقيت على صورتها في آخر ومخرجها التصحيف المذكور .

– جواب عسقلانی ازاشکال حدیث مسروق از ام رومان –

[وعلاّمه ابن‌حجر عسقلانی هم کلام خطیب لبیب را متضمن ردّ روایت بخاری وارد کرده ، قصد جواب آن ، وحمایت بخاری ، وتصحیح این غلط ظاهر در سر کرده ، وبعدازآن افاده کرده که : تلقّی کرده است کلام خطیب را بتسلیم صاحب (مشارق) ومؤلف (مطالع) وسهیلی وابن سید الناس ومتابعت کرده مزّی‌را ذهبی در (مختصرات) خود، وعلائی درمراسیل ، ودیگران در (فتح الباری) گفته :]

قوله: عن مسروق، حدثني ام رومان (بضم الراء وسكون الواو) تقدّم ذكرها في علامات النبوة، وتسميتها .

وقد استشكل قول مسروق حدّثتني ام رومان ، مع أنها ماتت في زمن النبي صلى الله عليه وسلم، ومسروق ليست له صحبة ، لانه لم‌يقدم من اليمن الا بعد موت النبي صلى‌الله عليه وسلم في خلافة أبي‌بكر أوعمر.

قال الخطيب : لانعلم روى هذا الحديث عن أبي وائل غير حصين ، ومسروق لم‌يدرك امّ رومان ، وكان يرسل هذا الحديث عنها ويقول : سئلت امّ رومان ، فوهم حصين فيه ، حيث جعل السائل لها مسروقاً، أويكون بعض النقلة كتب سألت بألف، فصارت سألت فقرئت بفتحتين .

قال : على أنّ بعض الرواة قد رواه عن حصين على الصواب يعني بالعنعنة.

قال : وأخرج البخاريّ هذا الحديث بناءاً على ظاهر الاتصال فلم‌يظهر له علته انتهى .

وقد حكى المزّي[1] كلام الخطيب هذافي (التهذيب) وفي(الاطراف) ولم‌يتعقّبه ، بل‌أقرّه وزاد أنه روي عن مسروق عن ابن‌مسعود عن امّ رومان وهو أشبه بالصواب كذا قال : وهذه الرواية شاذّة وهي من المزيد في متصل الاسانيد على ماسنوضحه[2] .

[وبعد جواب كلام خطيب گفته :]

وقد تلقّى كلام الخطيب بالتسليم صاحب (المشارق) و (المطالع) والسهيلي وابن سيد الناس وتبع المزّي الذهبي في مختصراته والعلائي في المراسيل وآخرون، وخالفهم صاحب (الهدى)[3] .

---

(۱) المزي: الحافظ ابوالحجاج، يوسف بن‌عبدالرحمن المتقدم ذكره .

(۲) فتح الباری فی شرح صحیح البخاری ج۷ ص۳۳۷ .

(۳) فتح الباری ج۷ص۳۳۸ .

[ومحتجب نماندکه مراد ابن‌حجر ازصاحب (مشارق) قاضی‌عیاض است ، ومراد از (مشارق) کتاب او (مشارق الانوار علی صحاح الاخبار) است که در آن ذکر تحریفات وتصحیفات (موطأ) و (صحیح بخاری) و (صحیح مسلم) کرده‌است، ومراد (مطالع) کتاب (مطالع الانوار علی صحاح الاثار) تصنیف ابراهیم بن یوسف‌است .]

[مصطفی بن عبدالله القسطنطینی المشهور بحاجی خلیفه والکاتب الجلبی در (کشف الظنون) گفته :]

(مطالع الانوار علی صحاح الاثار) في فتح ما استغلق من كتاب (الموطأ) و (مسلم) و (البخاري) وايضاح مبهم لغاتها في غريب الحديث لابن‌قرقول ابراهيم بن يوسف المتوفى سنة تسع وستين وخمسمائة صنّفه على منوال (مشارق الانوار) للقاضي عياض، ونظمه شمس الدين محمد بن محمد الموصلي المتوفى سنة اربع وسبعين وسبعمائة ، أوّله الحمد لله الذي اظهر دينه على كل دين، وهو مأخوذ مما شرحه وأوضحه وبيّنه وأتقنه وضبطه وقيّده الفقيه ابوالفضل عياض بن‌موسى بن‌عياض السبتي[1] في كتابه المسمى (بمشارق الانوار) لكن اختصره واستدرك عليه وأصلح فيه أوهاماً الفقيه ابو اسحق بن‌قرقول[2] .

[ومراد ازعلائی خلیل‌بن کیکلدی است که ازاکابر ائمهٔ عظیم الشأن ورئیس حذّاق اعیان‌است .

ابوبکر اسدی در (طبقات شافعیه) درمدح وستایش‌او گفته:]

---

(۱) ابوالفضل القاضي عياض اليحصبي المالكي الحافظ المحدث المؤرخ، توفي سنة ٥٤٤ .

(۲) کشف الظنون ج۲ ص۱۷۱۵ .

خليل بن كيكلدي بن عبدالله الامام البارع المحقق بقيــة الحفاظ ، صلاح الدين ابو سعيد العلائي الدمشقي ثم المقدسي .

ولد بدمشق في ربيع الاول سنــة اربع وتسعين بتقديـم التاء وستمائة ، وسمع الكثيــر ، ورحل ، وبلـغ عدد شيوخه بالسماع سبعمائـة ، وأخذ علم الحديث عن المزّي وغيره، وأخذ الفقه عن الشيخين: برهان الفزاري ولازمه وخرج له مشيخة ، وكمال الدين بن الزملكاني وتخرج به ، وعلّق منه كثيراً ، واجيز بالفتوى ، وأخذ واجتهد ، حتى فاق اهل عصره في الحفظ والاتقان ، ودرس بدمشق بالاسدية وبحلقة صاحب حمص، ثم انتقل الى القدس مدرّساً بالصلاحية سنة احدى وثلثين، فأقام بالقدس مدةطويلة يدرّس ويفتي ويحدّث ويصنّف الى آخر عمره .

ذكره الذهبي في معجمه وأثنى عليه، وقال الحسيني في معجمه وذيله : كان اماماً في الفقه والنحو والاصول متفنناً في علوم الحديث ومعرفة الرجال علاّمة في معرفة المتون والاسانيد ، بقية الحفاظ ، ومصنّفاته تنبيء عن امامته في كل فن ودرس وأفتى وناظر ولم يخلف بعده مثله .

وقال الاسنوي في طبقاتــه :كان حافظ زمانه ، اماماً في الفقــه والاصول وغيرهما ذكياً ونظّاراً ، فصيحاً ، ذا رياســة وحشمة ، وصنّف في الحديث تصانيف نافعة، وفي النظائر الفقهية كتاباً كبيراً نفيساً، ودرس بالصلاحية بالقدس الشريف وانقطع فيها للاشتغال والافتاء والتصنيف[1] .

وقال السبكي في طبقات الكبرى : كان حافظاً ، ثبتاً ، ثقة ، عارفاً بأسماء الرجال والعلل والمتون ، فقيهاً، متكلماً ، اديباً، شاعراً ، ناظماً ، ناثراً ، متقناً ،

---

(١) طبقات الاسنوى ج٢ص ٢٣٩ .

اشعرياً، صحيح العقيدة، سنياً لم يخلف بعده في الحديث مثله الى أن قال :

أما الحديث فلم يكن في عصره من يدانيه، وأما بقية علومه من فقه ونحو وتفسير وكلام فكان في كل واحد منها حسن المشاركة .

توفي بالقدس في المحرم سنة احدى وستين وسبعمائة [1] .

وقال الاسنوي : توفي سنة ستين ، وهو وهم ، ودفن بمقبرة باب الرحمة الى جانب سور المسجد .

ومن تصانيفه (القواعد) مشهورة وهو كتاب نفيس مشتمل على علمي الاصول والفروع، و (الوشي المعلم) في من روى عن ابيه عن جده عن النبي صلى الله عليه وسلم مجلد ، (عقيلة الطالب في ذكر اسرار الصفات والمناقب) في مجلد لطيف، وجمع الاحاديث الواردة في زيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم كتبه لشيخه برهان الدين في قضية ابن تيمية ، و (المراسيل) و (الكلام على حديث ذي اليدين) في مجلد ، و (منحة الرائض بعلوم آيات الفرائض) ، و (كتاباً في المدلسين) ، وكتاباً سماه (تنقيح المفهوم في صيغ العموم) ، وشرع في احكام كبرى عمل منها قطعة نفيسة وغير ذلك [2].

ـ حافظ ابوعلى ابن السكن قبل از خطيب حديث مسروق را تخطئه كرده ـ

[ومخفي نماند كه قبل از خطيب اديب حافظ ابوعلي سعيد بن عثمان ابن السكن كه كتاب او معروف است بكتاب (الحروف في الصحابة)

---

(١) طبقات الشافعية للسبكي ج٦ ص١٠٤ .

(٢) طبقات ابن شهبة ص٩٩ مخطوط في مكتبة الناصرية بلكهنو .

واز مآخذ کتاب (استیعاب) ابن عبدالبر است، نیز تخطئه روایت سؤال مسروق از ام‌رومان کرده است .

چنانکه ابن حجر عسقلاني در (اصابه) گفته] :

ثم وجدت للخطیب سلفاً فذکر أبوعلي ابن السکن [1] في کتاب (الصحابة) في ترجمة ام‌رومان أنها ماتت في حیاة النبي صلی‌الله علیه وسلم قال : وروی حصین عن ابي‌وائل عن مسروق قال: سألت ام‌رومان .

قال ابن السکن : هذا خطأ ، ثم ساق بسنده الی حصین ، عن ابي‌وائل، عن مسروق أن ام‌رومان حدثته ، فذکر قصة الافك التي اوردها البخاري ، ثم قال : تفرد به حصین ، ویقال : ان مسروقاً لم یسمع من ام‌رومان لانها ماتت في حیاة النبي صلی الله علیه وسلم وبالله التوفیق [2].

[واما ادعای ابن‌حجر مخالفت صاحب (هدی) را باخطیب واتباعش که در (فتح الباری) بقول خود وخالفهم صاحب (الهدی) ذکر کرده، پس مجاب است بآنکه مراد از صاحب (الهدی) ابن القیم صاحب (زاد المعاد في هدی خیر العباد) است، ونسبت مخالفت این حضرات بابن القیم خلاف واقع است، زیراکه ابن القیم در (زاد المعاد) اولا از جمعی تغلیط روایت بخاری که در آن واقع است ، عن مسروق قالت : سألت ام‌رومان عن حدیث الافك فحدثتني. نقل کرده ، وبعد از آن تصویب این روایت‌را از دیگران نقل کرده، واز طرف خود در

(۱) ابوعلی ابن السکن سعید بن عثمان بن سعید البغدادی المصری المحدث الحافظ توفی ۳۵۳ .

(۲) الاصابة في تمییز الصحابة ج۴ ص۴۵۲ ط بغداد .

ترجيح احد القولين حرفي نگفته ، پس نسبت مخالفت ارباب تغليط وتخطئه روايت بخارى بابن القيّم درست نباشد ، آرى اگر ترجيح تصويب بر تخطئه افاده ميكرد، اين نسبت صحيح ميشد، والا بمجرد ذكرتصويب از ديگران، باوصف‌نقل تخطئه ازجمعى، نسبت‌مخالفت ارباب تخطئه بصاحب (هدى) عين خطا ومحض مخالفت هدى‌است، والله الهادى في كل باب وهو الموفق للسداد والصواب .

وعبارت ابن القيم در (زاد المعاد) اين است] :

فصل ومما وقع في حديث الافك أن في بعض طرق البخاري عن أبي وائل ، عن مسروق قال: سألت امرومان عن حديث الافك فحدثتني ، قال‌غير واحد: وهذا غلط ظاهر، فان امرومان ماتت على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ونزل رسول الله صلى الله عليه وسلم في قبرها وقال: (من سرّه أن‌ينظر الى امرأة من الحور فلينظر الى هذه) قالوا : ولو كان مسروق قدم المدينةفي حيوتها وسألها للقي رسول الله صلى الله عليه وسلم وسمع منه ، ومسروق‌انما قدم المدينة بعد موت رسول الله صلى الله عليه وسلم .

قالوا وقد روى مسروق عن امرومان حديثاً غير هذا فأرسل الرواية عنها، فظن بعض الرواة أنه سمع منها ، فحمل هذا الحديث على السماع .

قالوا : ولعل مسروقاً قال : سئلت ام رومان فتصحفت على بعضهم بسألت لان من الناس من يكتب الهمزة بالالف على كل حال .

وقال آخرون :كل هذا لايرد الرواية الصحيحة التي ادخلها البخاري في صحيحه وقد قال ابراهيم [1] الحربي وغيره: ان مسروقاً سألها وله خمس عشرة

---

(١) ابراهيم الحربي: الحافظ شيخ الاسلام ابواسحاق البغدادي، توفي‌سنة٢٨٥ .

سنة، وماتوله ثمان وسبعون، وامرومان اقدم من حدّث عنه، قالوا وأماحديث موتها في حيوةرسول الله صلى الله عليهوسلم ونزوله في قبرها فحديثلايصح وفيه علتان تمنعان صحته : احديهما رواية علي بن [1] زيد بن جدعان له وهو ضعيف الحديث لايحتج بحديثه ، والثانية أنه رواه عن القاسم بن محمد عن النبي صلىالله عليه وسلم والقاسملم يدرك رسول الله صلىالله عليه وسلمفكيف يقدم هذا على حديث اسناده كالشمس يرويه البخاري في صحيحه ويقول فيه مسروق سألت امرومان فحدّثتني وهذا يرد أن يكون اللفظ سئلت وقد قال ابو نعيم في كتاب معرفة الصحابة : قد قيل ان امرومان توفيت في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو وهم [2].

[ازاين عبارت ظاهراست كهابن القيّم برمجرد نقل تغليطوتصويب ايـن روايت اكتفاء كرده ، وترجيح يكي بـر ديگري ننموده ، پس نسبت مخالفت خطيب واتباعش باووجهى نداشته ، اما تصحيح ايـن روايت ورد قول اهل تاريخ متضمن وفات ام رومان در حيات جناب رسالتمأب صلى الله عليه وسلم پس بطلان اين طريقه ازافادۀ خودابن القيم در بعض مباحث سابقه از اين ظاهر است .]

[چنانكه در (زاد المعاد) در ذكر ازواج جناب رسالتمأب صلى الله عليه وسلم گفته] :

واما حديث عكرمة بن عمار، عن أبي زميل ، عن ابن عباس ان اباسفيان

---

(۱) علي بن زيد بن جدعان التيمي، ابوالحسن البصرى المكفوف، كان من الحفاظ توفي سنة ۱۲۹ .

(۲) زاد المعاد في هدى خير العباد ج۱ ص۲۱۳ .

قال للنبي صلى الله عليه وسلم : أسألك ثلاثاً فاعطاه اياهن منها وعندي اجمل العرب ام حبيبة ازوجك اياها ، فهذا الحديث غلط ظاهر لاخفاء به .

قال : قال ابواحمد بن حزم : وهوموضوع بلاشك ، كذبه عكرمة بن عمار.

قال ابن الجوزي في هذا الحديث : هو وهم من بعض الرواة لاشك فيه ولاتردد ، وقد اتهموا به عكرمة [1] بن عمار ، لان أهل التواريخ أجمعوا على ان ام حبيبة كانت تحت عبيد الله ابن جحش ولدت له وهاجربها وهمامسلمان الى ارض الحبشة ثم تنصر وثبتت ام حبيبة على اسلامها ، فبعث رسـول الله صلى الله عليه وسلم الى النجاشي يخطبهاعليها فزوجه اياها واصدقها عن رسول الله صلى الله عليه وسلم صداقاً ، وذلك في سنة سبع من الهجرة ، وجاء ابـو سفيان في زمن الهدنة ودخل عليها فثنت فراش رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى لايجلس عليه ، ولاخلاف ان ابا سفيان ومعوية اسلما في فتح مكة سنة ثمان .

وايضاً في هذا الحديث انه قال له : وتأمّرني حتى اقاتل الكفار كما كنت اقاتل المسلمين؟ فقال : نعم ، ولايعرف ان رسول اللهصلى الله عليه وسلم امّر ابا سفيان البته .

وقال اكثر الناس بالكلام في هـذا الحديث وتعددت طرقهم في وجهه ، ومنهم من قال : الصحيح انه تزوجها بعد الفتح بهذاالحديث ، قال : ولايرد هذا بنقل المؤرخين ، وهذه طريقةباطلة عند من له ادنى علم بالسيروالتواريخ وما قد كان [2] .

---

(١) عكرمة بن عمار: ابن عقبة الحنفي اليمامي، من رجال الحديث توفي سنة ١٥٩.

(٢) زاد المعاد في هدى خير العباد ج١ ص١٦ في ذكر ازواج النبي (ص) .

[از ملاحظهٔ این عبارت ظاهر است که بعض مردم تصحیح حدیث عکرمة بن عمار کرده ، وبزعم صحت آن قائل شده اند بآنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم نکاح کرده باام حبیبة بعد ازفتح ، و گمان کرده‌اند که این رابنقل مؤرخین رد نتوان کرد .

وابن القیم بتصریح تمام این راطریقهٔ باطله گفته ، وبطلان آنرا نزد کسیکه ادنی علم بسیر وتواریخ ووقایع داشته ظاهـر دانسته ، پس هم چنین درقول اهل تاریخ دربارهٔ وفات ام رومان در حیات جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم ، وتقدیم روایت بخاري برآن باطل، وازحلیهٔ صحت عاطل باشد ، وبهمین افادهٔابن القیم جواب ابن حجر عسقلاني نیز ازکلام خطیب که آن جواب قریب بهمین تقریراست که ابن القیم خود : (وقال آخرون : کل هذا لایرد الروایة الصحیحة التي ادخلها البخاري الخ) نقل کرده باطل گردید .

وعبارت ابن حجر در(فتح الباري)بعد ازنقل کلام خطیب این است:]

والذي يظهرلي بعد التأمل ان الصواب مع البخاري لان عمدة الخطيب ومن تبعه في دعوى الوهم الاعتمادعلى قول من قال: ان ام رومان ماتت في حيوة النبي صلى الله عليه وسلم سنة اربع وقيل خمس وقيل ست وهو شيء ذكره الواقدي ، ولاتعقب الاسانيد الصحيحة بما يأتي عن الواقدي .

وذكـره الزبير بـن بكار باسناد منقطع فيه ضعف ان ام رومان ماتت سنة ست في ذي الحجة .

قد اشارالبخاري الى ذلك في تاريخه الاوسط والصغير، فقال بعد انذكر ام رومان في فضل من مات في خلافة عثمان روى علي بن زيد عـن القاسم ،

قال ماتت ام رومان في زمن النبي صلى الله عليه وسلم سنة ست ، قال البخاري: وفيه نظر ، وحديث مسروق اسند اي اقوى اسناداً وابين اتصالا انتهى.

وقد جزم ابراهيم الحربي بان مسروقاً سمع من ام رومان وله خمس عشرة سنة ، فعلى هذا يكون سماعه منها في خلافة عمر لان مولد مسروق كان سنة الهجرة ، ولهذا قال ابو نعيم الاصفهاني : عاشت ام رومان بعد النبي صلى الله عليه وسلم ، وقد تعقب ذلك كله الخطيب معتمداً على ماتقدم عن الواقدي والزبير .

وفيه نظر لما وقع عند احمد من طريق ابي سلمة عن عائشة قالت لما نزلت آية التخيير بدء النبي صلى الله عليه وسلم بعائشة فقال : (يا عائشة اني عارض عليك امراً فلا تفتاتي فيه بشيء حتى تعرضيه على ابويك ابي بكر وام رومان) الحديث . واصله في الصحيحين بدون تسمية ام رومان ، وآية التخيير نزلت سنة تسع اتفاقاً ، فهذا دال على تأخر موت ام رومان عن الوقت الذي ذكره الواقدي والزبير ايضاً فقد تقدم في علامات النبوة من حديث عبدالرحمن ابن ابي بكر في قصة اضياف ابي بكر ، قال عبدالرحمن : وانما هوانا وابي وامي وامرأتي وخادم ، وفيه عند المصنف في الادب ، فلما جاء ابوبكر قالت له امي: احتبست عن اضيافك الحديث ، وعبدالرحمن انما هاجر في هدنة الحديبية في ذي القعدة سنة ست ، وهجرة عبدالرحمن في سنة سبع في قول ابن سعد ، وفي قول الزبير فيها أو في التي بعدها ، لانه روي ان عبدالرحمن خرج في فئة من قريش قبل الفتح الى النبي (ص) فتكون ام رومان تأخرت عن الوقت الذي ذكراه فيه ، وفي بعض هذا كفاية في التعقب على الخطيب ومن تبعه فيما تعقبوه على هذا الجامع الصحيح ، والله المستعان . (فتح الباري ج٧ ص٣٣٧)

ـ ام رومان در زمان پیغمبر(ص) مرده است ـ

قلت : ولا يخفى ان موت ام رومانفي زمن النبي صلى الله عليه (واله) وسلم شيء جزم به الثقات الحفاظ من المحدثين والمورخين ولم يتفرد به الواقدي والزبيربن بكار .

قال محمد بن سعد البصري وهو من اكابر الثقات واعاظم الأثبات عند السنيه في كتابه المعروف بالطبقات : مانصه ام رومان بنت عامر بن عويم بن عبدشمس بن عتاب بن اذينة بن سبيع بن دهمان بن الحارث بن غنم ابن مالك بن كنانة .

قال محمد بن سعد : وسمعت من ينسبها غير هذا فيقول : ام رومان بنت عامربن عميرة بن ذهل بن دهمان بن الحارث بن غنم بن مالك بن كنانة ، وكانت ام رومان امرأة الحارث بن سخبرة بن جرثومة بن عادية بن مرة بن جشم بن الاوس ابن عامربن حفيربن النمربن عثمان بن نصربن زهران بن كعب بن الازد فولدت له الطفيل ، وقدم الحارث بن سخبرة من السراة الى مكة ومعه امرأته ام رومان وولده منها ، فحالف ابابكر الصديق ثم مات الحارث بمكة ، فتزوج ابوبكر ام رومان فولدت له عبدالرحمان وعائشة زوج النبي صلى الله عليه واله وسلم، واسلمت ام رومان بمكة قديماً ، وبايعت وهاجرت الى المدينة مع اهل رسول الله وولده واهل ابي بكر حين قدم بهم في الهجرة وكانت ام رومان امرأة صالحة وتوفيت في عهد النبي صلى الله عليه وسلم بالمدينة في ذى الحجة سنة ست من الهجرة .

اخبرنا يزيدبن هارون وعفان ابن مسلم قالا : حدثنا حماد بن سلمة عن علي

بن زيد عن القاسم بن محمد ، قال : لما دليت ام رومان في قبرها قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : (من سره ان ينظر الى امرأة من الحور العين فلينظر الى ام رومان)وفي حديث عفان : ونزل رسول الله في قبرها انتهى .

وقال مجدالدين ابن الاثير الجزري في جامع الاصول:ام رومان هي ام رومان زينب بنت عامر بن عويم ابن عبد الشمس بن عتاب بن اذينة من بني مالك بن كنانة، وقيل : زينب بنت عبد دهمان احد بني فراس بن غنم بن مالك بن كنانة ، وفي نسبها خلاف كثير واجمعوا على انها من بني غنم بن مالك ابن كنانة وهي ام عائشة وعبدالرحمن ولدي ابي بكر الصديق ماتت في حياة النبي صلى الله عليه وآله وسلم سنة ست،وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لما دليت في قبرها : (من اراد ان ينظر الى امرأة من الحور العين فلينظر الى هذه) كانت اسلمت قديماً بمكة وبايعت بمكة وهاجرت الى المدينة .

وقيل : انما بقيت بعد النبي صلى الله عليه وسلم دهراً طويلا ، والاول اصح روت عنها عائشة واسماء اختها : رومان بضم الراء،ويقال بفتحها ، وعتاب بفتح العين المهملة وتشديد التاء فوقها نقطتان وبالباء الموحدة واذينة بضم الهمزة وفتح الذال المعجمة وسكون الياء تحتها نقطتان وبالنون وغنم بفتح الغين المعجمة وسكون النون انتهى .

وقال عزالدين ابن الاثير الجزري في اسد الغابة : ام رومان بنت عامر بن عويم بن عبد شمس ابن عتاب بن اذينة بن دهمان بن الحارث بن غنم بن مالك بن الكنانة امرأة ابي بكر الصديق وهي ام عائشة وعبدالرحمن ولدي ابي بكر كذا نسبها الزبير، وخالفه غيره خلافاً كثيراً واجمعوا انها من بني غنم بن مالك بن كنانة ، وتوفيت في حياة رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم في ذي

الحجة سنة ست من الهجرة ، وقيل سنة اربع ، وقيل سنة خمس ، قاله ابوعمر فنزل رسول الله صلى الله عليه وسلم فـي قبرها واستغفر لها وروي عن النبي صلى‌الله عليه وآله وسلم انه قال : (من سره ان ينظرالى امرأة من الحور العين فلينظر الى ام رومان) وكانت قبل ابي‌بكر تحت عبدالله بن سخبرة بن جرثومة الخير بن غادية بن مرة الازدى ، فولدت له الطفيل وتوفي عنها فخلف عليها ابوبكر فولدت له عائشة وعبدالرحمن فهما اخوا الطفيل لامه .

روي هشام بن عروة ، عن ابيه ، عن عائشة ، قالت لما هـاجر رسول الله صلى الله عليه وسلم خلفنا وخلف بناته ، فلما استقربعث زيدبن حارثة ، وبعث معه ابا رافع مولاه ، واعطاهما بعيرين وخمسمائة درهم يشتريان بها مايحتاجان اليه من الظهر، وبعث ابوبكر معهما عبدالله بن اريقط بيعيرين اوثلاثة ، وكتب الى ابنه عبدالله بن ابي‌بكر ان يحمل امي ام رومان وانا واختي اسماء، فخرجوا مصطحبين وكان طلحة يريد الهجرة فسارمعهم، وخرج زيد وابورافع بفاطمة ، وام كلثوم ، وسودة بنت زمعة زوج النبي صلى الله عليه وآله وسلم،وام ايمن، فقدمنا المدينة والنبي‌صلى‌الله عليه واله وسلم يبنى‌مسجده وابياتاً حول المسجد فانزل فيها اهلـه .

اخرجها الثلاثة ، قلت : من زعم انها توفيت سنة اربع اوخمس فقدوهم فانه قد صح انها كانت في الافك حية وكان الافك في سنة ست في شعبان والله اعلـم . (۱)

[(محتجب نماندكه ملخص اين تطويل همان رد قول اهل تاريخ‌در باب وفـات ام رومان ، وروم تصحيح تأخـر وفاتش از عهد جنـاب

(۱) اسد الغابة في‌معرفة الصحابة ج۵ ص۵۸۳ .

رسالتمآب صلی‌الله علیه وآله وسلم است، وبطلان این طریقه ازافادهٔ ابن القیم در رد حدیث عکرمة بن عمار هویدا وآشکاراست ، وقطع نظر از ایـن رد این جواب در این مقام بر مـا لازم نیست ، زیرا که غرض در این جا همین قدر است که ائمهٔ سنیه بعض روایات بخاری را ردکرده‌اند ، وآن ثابت است بهرحال خواه ابن حجر وغیر اواین رد را قبول کنند خواه نکنند ، ونیز ابن حجر در این جواب رد قول واقدی متضمن وفات ام‌رومان در عهد سرورانس وجان صلی الله‌علیه وآله وسلم کرده است، واین رد برای رد فخر رازی تمسك بعدم‌نقل واقدی حدیث غدیررا نهایت نافع است، که هر گاه‌واقدی چنین کذب واضح را در باب والـدهٔ ماجدهٔ حضرت عائشه وزوجهٔ خلیفه اول که روایت بخاری صراحـة تکذیب آن میکند روایت کرده باشد ، پس اعراض او از ذکر حدیث غدیر تعصباً وعناداً چه مستبعد است] .

ـ حدیث دیگر در صحیحین که مورد طعن اکابر است ـ

[ازآنجمله آنکه بخاری در(صحیح) خود درکتاب المغازی گفته]:

حدثني يحيى ابن قـزعة قال : حدثنا مالك عن ابـن شهاب عن عبدالله والحسن ابني محمد بن علي عن أبيهما عن علي بن أبي طالب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن متعة النساء يـوم خيبر وعن أكل لحوم الحمر الانسية[1].

[ونیز بخاری در (صحیح) خود درکتاب الذبائح گفته] :

(١) صحيح البخاري ج٣ ص٤٤ كتاب المغازي باب غزوة خيبر.

حدثنا عبدالله بن يوسف قال : أخبرنا مالك عن ابن شهاب عن عبدالله والحسن ابني محمد بن علي عن أبيهما عن علي قال: نهى النبي صلى‌الله عليه وسلم عن المتعة عام خيبر وعن لحوم الحمر الانسية[1].

[ونيز بخاري در (صحيح) خود دركتاب الحيل گفته] :

حدثنا مسدد قال : حدثنا يحيى عن عبيدالله بن عمر قال: حدثني الزهري عن الحسن وعبدالله ابني محمد بن علي ، عن أبيهما ان علياً قيل له : ان ابن عباس لايرى بمتعة النساء بأساً ، فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عنها يوم خيبر وعن لحوم الحمر الانسية[2].

[ودر (صحيح مسلم) مسطور است] :

حدثنا يحيى بن يحيى قال: قرأت على مالك عن ابن شهاب، عن‌عبدالله والحسن ابني محمد بن علي ، عن أبيهما عن علي بن أبي طالب : ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن متعة النساء يوم خيبر وعن أكل لحوم الحمر الانسية .

وحدثنا عبدالله بن محمد بن أسماء الضبعي ، قال : حدثنا جويرية ، عن مالك بهذا الاسناد وقال : سمع علي بن أبي طالب يقول لفلان : انك رجل تائه[3] نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم بمثل حديث يحيى عن مالك .

حدثنا أبو بكر بن‌أبي شيبة ، وابن نمير، وزهير بن حرب جميعاً،عن ابن عيينة ، قال زهير : حدثنا سفيان بن عيينة ، عن الزهري ، عن حسن وعبدالله

(۱) صحيح بخارى ج۳ ص۲٦٠ كتاب الذبايح باب لحوم الحمر الانسية .

(۲) صحيح البخارى ج٤ ص١٦٦ كتاب الحيل ، باب الحيلة في النكاح .

(۳) التائه: المتكبر ــ الضال ــ المتحير .

ابني محمد بن علي ، عن أبيهما عن علي ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن نكاح المتعة يوم خيبر وعن لحوم الحمر الاهلية .

وحدثنا محمد بن عبدالله بن نمير قال : حدثنا أبي قال : حدثنا عبيدالله ، عن ابن شهاب ، عن الحسن وعبدالله ابني محمد بن علي، عن أبيهما عن علي انه سمع ابن عباس يلين في متعة النساء ، فقال : مهلا ياابن عباس فان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عنها يوم خيبر وعن لحوم الحمر الانسية .

وحدثنا أبو الطاهر وحرملة قالا : حدثنا ابن وهب ، قال : أخبرني يونس عن ابن شهاب ، عن الحسن وعبدالله ابني محمد بن علي بن أبي طالب ، عن أبيهما انه سمع علي بن أبي طالب يقول: لابن عباس نهى رسول اللهصلى الله عليه وسلم عن متعة النساء يوم خيبر وعن أكل لحوم الحمر الانسية[1].

[اين روايات راكه مثبت نهى از متعة النساء روزخيبر است، علماء باخبر ومحققين فن‌اثر ازاغلاط واوهام ومخدوشات وسقام مى‌دانند]:

ـ سهيلى در تحريم متعه در يوم خيبر اشكال كرده ـ

[أبـو القاسم عبدالرحمن بـن عبدالله بن أحمد سهيلى دركتـاب (الروض الانف) گفته] :

ومما يتصل بحديث النهي عن أكـل الحمر تنبيه على اشكال في روايـة مالك عن ابن شهاب فانه قال فيها : نهى رسول الله صلى الله عليـه وسلم عن نكاح المتعة يوم خيبر ، وعن لحوم الحمر الاهلية، وهذا شيء لايعرفه أحدمن أهل السير ورواة الأثر ان المتعة حرمت يـوم خيبر ، وقد رواه ابن عيينة عن

---

(۱) صحيح مسلم ج٤ ص١٣٤ ط بيروت ، باب نكاح المتعة .

ابن شهاب عن عبدالله بن محمد ، فقال فيه : ان رسول الله صلى الله عليه‌وسلم نهى عن أكل الحمر الاهلية عام خيبر وعن المتعة، فمعناه على هذا اللفظ ونهى عن المتعة بعد ذلك أو في غير ذلك اليوم ، فهو اذاً تقديم وتأخير وقع في لفظ ابن شهاب لالفظ مالك لان مالكاً قد وافقه على لفظه جماعة من رواة ابن شهاب.

ـ ابن قیم نیز تحریم متعه را در روز خیبر نفی کرده ـ

[ومحمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعید بن‌جریر الشمس‌المعروف بابن قیم الجوزیة الحنبلی در کتاب (زاد المعاد فی هدی خیر العباد) گفته] :

فصل ولم تحرم المتعة يوم خيبر ، وانما كان تحريمها عام الفتح هذا هو الصواب .

وقد ظن طائفة من أهل العلم انه حرمها يوم خيبر واحتجوا بمافي الصحيحين من حديث علي بن أبي طالب رضي‌الله عنه أن رسول الله صلى‌الله عليه وسلم نهى عن متعة النساء يوم خيبر وأكل لحوم الحمر الانسية .

وفي الصحيحين أيضاً ان علياً رضي الله عنه سمع ابن عباس يلين في متعة النساء ، فقال : مهلا ياابن عباس فان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عنها يوم خيبر وعن أكل لحوم الحمر الانسية .

وفي لفظ البخاري عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن متعة النساء يوم خيبر وعن اكل لحوم الحمر الانسية .

ولمارأى هؤلاء ان النبي صلى‌الله عليه وسلم اباحها يوم‌الفتح ثم‌حرمها،

قالوا حرمت ثم ابيحت ثم حرمت .

قال الشافعي رحمه الله :لااعلم شيئاً حرم ثم ابيح ثم حرم الاالمتعة ،قالوا فنسخت مرتين .

وخالفهم في ذلك آخرون ، وقالوا لـم تحرم الاعام الفتح ، وقبل ذلك كانت مباحة .

قالوا: وانما جمع علي بن ابيطالب بين الاخبار بتحريمها وتحريم الحمر الاهلية لان ابـن عباس كان يبيحهما ، فروى علي تحريمهما عـن النبي صلى الله عليه وسلم رداً عليه ، وكان تحريم الحمر الاهلية يوم خيبر بلاشك ، فذكر يوم خيبر ظرفاً لتحريم الحمر ، واطلق تحريم المتعة ولم يقيده بزمن ، كما جاء ذلك في مسند احمد باسناد صحيح ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حرم لحوم الحمر الاهلية يوم خيبر ، وحرم متعة النساء ، وفي لفظ حرم متعة النساء وحرم لحوم الحمر الاهلية يوم خيبر، هكذا رواه سفيان بن عيينة مفصلا فظن بعض الرواة ان يوم خيبر زمان للتحريمين فقيدهما به ، ثم جاء بعضهم فاقتصر على احـد التحريمين وهو تحريم الحمر وقيده بالظرف،فمن هيهنا نشأ الوهم وقصة يوم خيبر لم يكن فيها الصحابة يتمتعون باليهوديات ولااستأذنوا في ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم ولانقله احد قط في هذه الغزوة ، ولاكان للمتعة فيها ذكـر البتة لافعلا ولاتحريماً بخلاف غزاة الفتح فان قصة المتعة كانت فيها فعلا وتحريماً مشهورة ، وهذه الطريقة اصح الطريقين (1) .

[ونیز ابن القيم در (زاد المعاد) گفته :]

والصحيح ان المتعة انما حرمت عام الفتح لانه قد ثبت في الصحيح انهم

(1) زاد المعاد في هدي خير العباد ج1 ص229 .

استمتعوا عام الفتح مع رسول الله صلى الله عليه وسلم باذنه ، ولوكان التحريم زمن خيبر لزم النسخ مرتين وهذا لا عهد بمثله في الشريعة البتة ولايقع مثله فيها، وأيضاً فان خيبر لم يكن فيها مسلمات وانما كن يهوديات ، واباحة نساء اهل الكتاب لم يكن ثبت ، وانما ابحن بعد ذلك في سورة المائدة بقوله تعالى : (اليوم احل لكم الطيبات وطعام الذين اوتوا العلم حل لكم وطعامكم حل لهم والمحصنات من المؤمنات والمحصنات من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم) [1] ، وهذا متصل بقوله تعالى : (اليوم اكملت لكم دينكم) [2] وبقوله تعالى : (اليوم يئس الذين كفروا من دينكم) [3] ، وهذا كان في آخر الامر بعد حجة الوداع اوفيها ، فلم يكن اباحة نساء اهل الكتاب ثابتة زمن خيبر، ولاكان للمسلمين رغبة في الاستمتاع بنساء عدوهم قبل الفتح وبعد الفتح ، استرق من استرق منهن وصرن اماءاً للمسلمين .

فان قيل فما تصنعون بماثبت في الصحيحين من حديث علي بن ابيطالب رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن متعة النساء يوم خيبر وعن اكل لحوم الحمر الانسية : وهذا صحيح صريح .

قيل : هذا الحديث قد صحت روايته بلفظين : هـذا احدهما ، والثاني الاقتصار على نهي النبي صلى الله عليه وسلم عن نكاح المتعة وعن لحوم الحمر الاهلية يـوم خيبر ، هذه رواية ابن عيينة ، عن الزهري قال قاسم بن اصبغ قال سفيان بن عيينة يعني انه نهى عن لحوم الحمر الاهلية زمن خيبر لاعن نكاح

(١) سورة المائدة : ٥ .

(٢) سورة المائدة : ٣ .

(٣) سورة المائدة : ٣ .

المتعة ، ذكره ابو عمر في كتاب التمهيد ، ثم قال على هذا اكثر الناس انتهى فتوهم بعض الرواة ان يوم خيبر ظرف للتحريمين فرواه ، حرم رسول الله صلى الله عليه وسلم المتعة زمن خيبر والحمر الاهلية ، واقتصر بعضهم على رواية بعض الحديث فقال: حرم رسول الله صلى الله عليه وسلم المتعة زمن خيبر فجاء بالغلط البين .

فان قيل : فأي فائدة في الجمع بين التحريمين اذا لم يكونا قد وقعا في وقت واحد ، واين المتعة من تحريم الحمر ؟ قيل : هذا الحديث رواه علي بن ابيطالب محتجاً به على ابن عمه عبد الله بن عباس في المسئلتين فانه كان يبيح المتعة ولحوم الحمر فناظره علي ابن ابيطالب في المسئلتين وروى له التحريمين ، وقيد تحريم الحمر بزمن خيبر واطلق تحريم المتعة فقال : انك امرء تائه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حرم المتعة وحرم لحوم الحمر الاهلية ، كما قاله سفيان بن عيينة وعليه اكثر الناس ، فروى الامرين محتجاً عليه بهما لامقيداً لهما بيوم خيبر والله الموفق (١) .

[ونيز ابن القيّم در (زاد المعاد) گفته] :

فصل وأما نكاح المتعة فثبت عنه صلى الله عليه وسلم انه احلها عام الفتح وثبت عنه انه نهى عنها عام الفتح، واختلف هل نهى عنها يوم خيبر على قولين والصحيح ان النهي عنها انما كان عام الفتح ، وأن النهي يوم خيبر انما كان عن الحمر الاهلية، وانما قال علي لابن عباس: ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى يوم خيبر عن متعة النساء ونهى عن الحمر الاهلية محتجاً عليه في المسئلتين، فظنّ بعض الرواة أنّ التقييد بيوم خيبر راجع الى الفعلين فرواه

(١) زاد المعاد في هدى خير العباد ج١ ص٢٥٣ .

بالمعنى ثم أفرد بعضهم احد الفعلين وقيّده بيوم خيبر، وقد تقدّم بيان المسئلة في غزاة الفتح[1].

ـ بدرالدين حنفى نيز تحريم متعه را درخيبر غلط دانسته ـ

[وعلاّمه بدر الدين ابو محمد محمود بن احمد العينى الحنفى در (عمدة القارى شرح صحيح بخارى) درشرح روايت بخارى متضمن نهى متعه روز خيبر كه دركتاب المغازى وارد كرده گفته:]

قال ابن عبدالبرّ: وذكر النهي عن المتعة يوم خيبر غلط، وقال السهيلي: النهي عن المتعة يوم خيبر لايعرفه احد من اهل السير ورواة الاثر[2].

ـ قسطلانى نيز طعن اكابررا درحديث مذكور نقل كرده ـ

[وشهاب الدين احمد بن محمد بن أبي‌بكر بن‌احمد بن‌حسين بن علي القسطلانى الشافعى در (ارشاد السارى) شرح صحيح بخارى درشرح حديث كتاب النكاح كه الفاظش اين‌است:]

حدّثنا مالك بن‌اسماعيل، قال: حدّثنا ابن‌عيينة، انه سمع الزهري‌يقول: أخبرني الحسن بن محمد بن علي وأخوه عبدالله عن أبيهما أنّ علياً قال لابن عباس أن النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن المتعة وعن لحوم الحمر الاهلية زمن خيبر[3].

[گفته] :

(١) زاد المعاد في هدى خير العباد ج١ ص٤٠٧.

(٢) عمدة القارى في شرح صحيح البخارى ج١٧ ص٢٤٧ ط‌بيروت.

(٣) صحيح بخارى ج٣ كتاب النكاح باب النهى عن المتعة ص٢٠٤.

زمن خيبـر ظرف للامرين . وفي غزوة خيبـر من كتاب المغازي نهى رسول الله صلى‌الله عليه وسلـم يوم خيبر عن متعة النساء وعن لحوم الحمر الاهلية لكن قال البيهقي فيماقرأته في كتاب المعرفة: وكان ابن‌عيينـة يزعم انّ تاريخ خيبر في حديث علي انّما في النهي عن لحوم الحمر الاهليـة لا في نكاح المتعة، قال البيهقي يشبه ان يكون كما قال، فقد روي عن النبي صلى‌الله عليه وسلم انه رخّص فيه بعد ذلك ثم نهى عنه، فيكون احتجاج علي بنهيـه أخيراً حتى يقوم الحجة على ابن‌عباس .

وقال السهيلي: النهي عن نكاح المتعة يوم خيبر شيء لايعرفه اهل السير ولا رواه اهل الاثر، فالذي يظهر أنه وقع تقديم وتأخير في لفظ الزهري[1] .

[ونيز قسطلاني در (ارشاد الساري) شرح صحيح بخاری در شرح روايت مغازی گفته] :

قال ابن عبدالبر : ان ذكر النهي يوم خيبر غلط ، وقال البيهقي : لايعرفه احد من اهل السير [2].

ـ عسقلانی نيز اشكال اكابررا در حديث مذكور يادكرده ـ

[وابوالفضل احمد بن‌علي بن حجر العسقلاني در (فتح الباری) در شرح روايت كتاب المغازی گفته] :

قيل: ان في الحديث تقديماً وتأخيراً، والصواب نهى يوم خيبر عن‌لحوم الحمر الانسية وعن‌متعة النساء، وليس يوم خيبر ظرفاًلمتعة النساء، لانه لم‌يقـع

(۱) ارشاد الساری لشرح صحيح البخاری ج۸ ص۴۳ ط بيروت .

(۲) ارشاد الساری لشرح صحيح البخاری ج۶ ص۳۶۹ ط بيروت .

فــي غزوة خيبر تمتّع بالنساء ، وسيأتي بسط ذلك في مكانه من كتاب النكاح انشاء الله [1] .

[ونيز ابن حجر عسقلاني در (فتح الباري) در شرح روايت كتاب النكاح گفته] :

قوله: زمن خيبر، الظاهر أنه ظرف للامرين، وحكى البيهقي عن الحميدي أن سفيان بن عيينة كان يقول : يوم خيبر يتعلق بالحمر الاهلية لابالمتعة .

قال البيهقي : وماقاله محتمل يعني في روايته هذه واما غيـره فصرّح أن الظرف يتعلق بالمتعة ، وقد مضى في غزوة خيبر من كتاب المغازي ، ويأتي في الذبائح من طريق مالك بلفظ نهى رسول الله يوم خيبر عن متعة النساء وعن لحوم الحمر الاهلية ، وهكذا اخرجه مسلم من رواية ابن عيينة أيضاً ، وسيأتي في ترك الحيل في رواية عبيدالله بن عمر عن الزهري أن رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى يوم خيبر ، وكذا اخرجه مسلم ، وزاد من طريق فقال : مهلا يابن عباس .

ولأحمد من طريق معمر بسنده أنه بلغه أن ابن عباس رخص في متعة النساء فقال له: ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نها عنها يوم خيبر وعن لحوم الحمر الاهلية .

وأخرجه مسلم من رواية يونس بن يزيد عن الزهري مثل رواية مالك .

والدارقطني من طريق ابن وهب عن مالك ويونس واسامة بن زيد ثلاثتهم عن الزهري كذلك .

وذكر السهيلي: أن ابن عيينة رواه عن الزهري بلفظ نهى عن اكل الحمر

---

(١) فتح الباري في شرح البخاري ج٧ ص٣٦٩ .

الأهلية عام خيبر وعن المتعة، فمعناه على هذا اللفظ ونهي عن المتعة بعدذلك، أو في غير ذلك اليوم انتهى .

وهذا اللفظ الذي ذكره لم اره من رواية ابن عيينة فقد اخرجه احمدوابن ابي‌عمر، والحميدي، واسحاق، في مسانيدهم عن ابن عيينة باللفظ الذي اخرجه البخاري من طريقه ، لكن منهم من زاد لفظ نكاح كما بينه .

وكذا اخرجه الاسماعيلي من طريق عثمان بن ابي‌شيبة، وابراهيم بن موسى، والعباس بن الوليد .

وأخرجه مسلم عن ابي‌بكر بن ابي‌شيبة ، ومحمد بن عبدالله بن نمير ، وزهير بن حرب جميعاً عن ابن عيينة ، مثل لفظ مالك .

وكذا اخرجه سعيد بن منصور عن ابن عيينة ، لكن قال: زمن بدل يوم.

قال السهيلي : ويتصل بهذا الحديث تنبيه على اشكال لان فيه النهي عن نكاح المتعة يوم خيبر ، وهذا شيء لايعرفه احد من اهل السير ورواة الاثر ، قال: فالذي يظهر أنه وقع تقديم وتأخير في لفظ الزهري .

وهذا الذي قاله سبقه اليه غيره في النقل عن ابن عيينة .

فذكر ابن عبدالبر من طريق قاسم بن اصبغ : أن الحميدي ذكر عن ابن عيينة أن النهي زمن خيبر عن لحوم الحمر الاهلية ، وأما المتعة فكان في غير يوم خيبر، ثم راجعت مسند الحميدي من طريق قاسم بن اصبغ عن ابن اسماعيل السلمي عنه، فقال بعد سياق الحديث قال ابن عيينة : يعني أنه نهى عن لحوم الحمر الأهلية زمن خيبر ولايعني نكاح المتعة ، قال ابن عبدالبر : وعلى هذا اكثر الناس .

وقال البيهقي: يشبه أن يكون كما قال لصحة الحديث في أنه صلى الله عليه

وسلم رخص فيها بعد ذلك ثم نهى عنها فلايتم احتجاج علي الا اذا وقع النهي اخيراً لتقوم له الحجة على ابن عباس .

وقال ابوعوانة في صحيحه: سمعت اهل الاثر يقولون: معنى حديث علي أنه نهى يوم خيبر عن لحوم الحمر واما المتعة فسكت عنها وانما نهى عنها يوم الفتح انتهى .

والحامل لهؤلاء على هذا ماثبت من الرخصة فيها بعد زمن خيبر كما اشار اليه البيهقي [1] .

[وابن حجر عسقلانی بعد از ایراد ایـن افادات اکابر ائمۀ حذّاق وتحقیقات اعاظم مشاهیر آفاق ، حمایت روایت بخاری حسب دیدن قدیم وعادت ذمیم خود مطمح نظر داشته، واز تخطئه جناب امیرالمؤمنین علیه السلام باکی برنداشته این عبارت سراسر خسارت نگاشته] :

لكن يمكن الانفصال عن ذلك بأن علياً لم يبلغه الرخصة فيها يوم الفتـح لوقوع النهي عنها عن قرب كما سيأتي بيانه، ويؤيد ظاهر حديث علي ماأخرجه ابوعوانة، وصححه من طريق سالم بن عبدالله: أن رجلا سأل ابن عمر عن المتعة، فقـال : ان فلاناً يقول فيها ، فقال : والله لقد علم أن رسول الله صلى الله عليـه وسلم حرّمها يوم خيبر وماكنا مسافحين [2] .

ـ شاه صاحب نیز در تحفه اشکال مذکوررا ازبعض محققین نقل کرده ـ

[مخفی نمانـدکه زعم امکان انفصال ازایـن اشکال ، وانحلال این

(۱) فتح الباری فی شرح صحیح البخاری ج۹ ص۱٤٥ .

(۲) فتح الباری ج۹ ص۱٤٥ .

اعضال صریح الاختلال است ، زیرا که بنابراین لازم می‌آید خطاء مدینهٔ علم، وغلط بودن استدلال آنحضرت، وعدم اطلاع او برحکم جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم، باآن همه قرب واختصاص . وکمال شناخت آن ، وحمق وجهل ملتزم بآن ، ازکلام مخاطب ووالد ماجدش ظاهر میشود ، زیرا که مخاطب در مطاعن عمر گفته است :

طعن یازدهم آنکه مردم را از متعة النساء منع فرمود ، ومتعة الحج را نیز تجویز نکرد، وحال آنکه هردو متعه درزمان آن سرور جاری بود، پس نسخ حکم خدا کرد وتحریم ما احل الله نموده واین معنی باعتراف خودش در کتب اهل‌سنّت ثابت‌است، جائیکه ازاوروایت میکنند که اومیگفت : (متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم وأنا أنهی عنهما) .

جواب این طعن آنکه نزد اهل سنّت صحیح ترین کتب (صحیح مسلم) است ودرآن صحیح بروایت سلمة بن‌الاکوع وسبرة بن‌معبد جهنی، ودرصحاح دیگر بروایت ابوهریره نیز موجوداست، که آن حضرت صلی‌الله علیه وسلم خود متعه را حرام فرمود، بعد از آنکه تاسه روز رخصت داده بود ، وآن تحریم را مؤبد ساخت الی یوم القیامة درجنگ اوطاس، وبروایت حضرت مرتضی علی تحریم متعه ازآنجناب آن قدر بشهرت وتواتر رسیده که تمام اولاد حضرت امام حسن ومحمد بن‌الحنفیه آنراروایت کردهانده ودر (موطأ) و(بخاری) و (مسلم) ودیگر کتب متداوله بطرق متعدده آن روایات ثابت

میباشند.]

[وشبهۀ که دراین روایات بعضی از شیعیان پیدا کرده‌اند که این تحریم درغزوۀ خیبر واقع شده بود ودر جنگ اوطاس باز حلال‌شد پس جوابش آنااست که این غلط فهمی است، والا ّ درروایت علي علیه السلام دراصل غزوۀ خیبر را تاریخ تحریم لحوم حمر انسیّه فرموده‌اند نه تاریخ تحریم متعه ، لیکن عبارت موهم آن است که تاریخ تحریم هردو باشد، این وهم‌را بعضي محقق کرده نقل کرده‌اند که (نهي عن متعة النساء یوم خیبر)، واگر حضرت مرتضی دراین روایت تحریم متعه‌را بتاریخ خیبر مؤرّخ کرده روایت میفرمود، ردّ برابن عباس والزام اوچه قسم صورت می‌بست ، وحال آنکه در وقت همین ردّ والزام این روایت فرموده، وابن‌عباس‌را برتجویزمتعه زجر شدید نموده، و گفته: (انك رجل تائه)، پس هرکه غزوۀ خیبررا تاریخ تحریم متعه گوید ،گویا دعوی غلطی در استدلال حضرت مرتضي علي میکند ، واین دعوی شاهد جهل وحمق‌او بس است انتهی][1] .

[از این عبارت که وجوه نقض وردّ آن ونهایت آن از ملاحظۀ (تشیید المطاعن) ظاهر وباهر واضح است ،که نزد مخاطب والا شأن تحریم متعه را در روز خیبر واقع دانستن غلط فهمی‌است، ودر روایت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام در اصل غزوه خیبر تاریخ تحریم لحوم انسیه است نه تاریخ تحریم متعه ، ومتعلق ساختن یوم

(۱) تحفة اثناعشریة ص۲۹۹ .

خیبر بنهی متعهٔ نساء وهم است ، واگر تحریم متعه دراین روایت موّرخ باشد بخیبر ردّ جناب امیرالمؤمنین علیه السلام برابن‌عباس والزام اوصحیح نشود، وحال آنکه این روایت را دروقت همین ردّ والزام فرموده، (حاشاه عن ذلك) ، پس هر کـه غزوهٔ خیبر را تاریخ تحریم متعه گوید گویا دعوی غلط دراستدلال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میکند، واین دعوی شاهد جهل وحمق اوبس‌است.]

[پس ازاین افادهٔ سدیدهٔ مخاطب ثابت گشت کـه روایات بخاری ومسلم متضمن نهی متعه روز خیبر غلط ووهم محض وباطل صرف است ، وهرگـز سمتی ازصحت وواقعیت ندارد ، وبخاری ومسلم ودیگر محدّثیـن مثل مالك ونسائی وابن‌ماجه که اثبات این روایت می‌نمایند ، نهایت جاهل واحمقند که گویـا دعوی غلـط در استدلال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میکنند ، ونیـز کمال حمق وجهل ملازمان علامهٔ عسقلانی که باتباع هواجس نفسانی ووساوس ظلمانی جسارت برتخطئـه جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده بنهایـت صراحت ازاین عبارت ظاهر شد (ولله الحمد حمداً جزیلا) .]

ـ حافظ غلام محمد نیز درترجمه تحفـه اشکال مذکوررا یادکرده ـ

[وحافظ غلام محمد بن الشیخ یحیی الدین بن الشیخ عمر المدعو باسلمی تلمیذ مولوی عبد العلیّ بن نظام الدین درترجمهٔ (تحفهٔ اثنا عشریه) که انرا موسوم ساخته (بالترجمة العبقریة والصولة الحیدریة للتحفة الاثنا عشریة) گفته:]

الطعن الحاديعشر أن عمر منع الناس من متعـة النساء، ولميجوّز متعـة الحج ايضاً، مع ان كلتا المتعتين كانتا جاريتين في زمنـه عليه السلام، فنسخ حكم الله تعالـى وحرّم ماأحلّه، وهذا المعنى ثابت باعترافـه في كتب أهل السنّة، حيث يروون عنه أنه قال: (متعتان كانتـا على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وأنا أنهى عنهما) .

وجوابـه أن أصحّ الكتب عند اهل السنّة في الصحاح (الصحيحان)[1] للبخاري ومسلم، وقد ذكر في صحيح مسلم برواية سلمة بن الاكوع، وسبرة ابن معبد الجهني، وفي الصحاح الاخر ايضاً برواية أبيهريرة أنـه صلى الله عليه وسلم حرّم هو المتعـة بعد ماكان أحلها ورخّصها لهم ثلثـة ايام وجعل تحريمها اذ حرّمهما مؤيداً الى يوم القيامة في غزوة الاوطاس، وقد اشتهرت وتواترت روايـة الامير بتحريم المتعـة بحيث رواها عنه جميع اولاد الامام الحسن ومحمد بن الحنفية، وتلك الروايات ثابتة في (الموطا) و (الصحيحين) وغيرها من الكتب المتداولة بطرق متعددة .

وأما انشاء بعض الشيعة الشبهة في تلك الروايات من أن تحريمها كان في غزوة خيبر، ثم احلّت في غزوة الاوطاس، فجوابه بأن هذا كله من سوء فهم القائل وغلطه ، والاّ فقد قالـوا : ان غزوة خيبر تاريخ لتحريـم لحوم الحمر الاهلية في الاصل في روايات الأمير لاتاريخ تحريم المتعة، ولكن توهم تلك

(۱) مخفى نماند كه شاه صاحب درتحفه گفته بودند: كه نزداهل سنت صحيح ترين كتب صحيح مسلم است وليكن چون اسلمى اين را خلاف سلامت ومخالف تصريحات ائمه خود يافتـه درترجمه تغيير وتبديل كرده بجاى صحيح مسلم لفظ (الصحيحان) نهاده ولفظ (الصحاح) نيز بلافائدة افزوده ـ منه رحمه الله ـ .

العبارة في الظاهر أنها تكون تاريخاً لهما، وقد حقق هذا الوهم بعضهم ونقلوا بناءاً على ذلك أنه نهى عن متعة النساء يوم خيبر، ولو كان الامير يروي تحريم المتعة مؤرخاً بغزوة خيبر كيف يمكنه الرد والالزام على ابن عباس، مع أنه ذكر هذه الروايــة حين رد عليه وألزمــه وزجر ابن عباس على تجويز المتعة زجراً شديداً، وقال: (انك رجل تائه)، فمن قال: ان غزوة خيبر تاريخ لتحريم المتعة فكأنــه ادّعى غلطاً في استدلال الامير فتكفــي دعواه هذه شاهدة على جهله وحمقه [1].

[اين عبارت هم مثل عبارت تحفه مثبت بطلان وغلط روايات داله برنهى متعه روز خيبراست، ونيز ازآن كمال شناعت وبطلان جواب عسقلانـي كه مبني برتخطئـهٔ جناب امير المؤمنين عليه السلام است ظاهر وواضحست .]

ـ والد شاهصاحب نيز اشكال مذكوررا درحديث نقل كرده ـ

[وولي الله والد ماجد مخاطب در (قرة العينيـن بتفضيل الشيخين) درذكر مطاعن خلفاء گفته :]

[وازانجمله است كه فاروق نكاح متعه را منع كرد، بعداز آنكه در عهد آنحضرت صلى الله عليه وسلم جائـز بود وبعمل مى‌آمد ، بايد دانست كه اين مسئله ازجملهٔ آن مسائل‌است كه حديث بر آن دلالت ميكند بتصريح، وجمعى ازصحابه بسبب عدم بلوغ حديث مصرّح ، يابسبب تأويل آن حديث برغير محمل آن اختلاف داشتند، وبسعى

(١) الترجمة العبقرية والصولة الحيدرية للتحفة الاثناعشرية ص٣٦٩ .

فاروق اجماع واقع شد، واختلاف مضمحل گشت، واین مسئله باآن مسائل شاهد عدل‌است برفضائل فاروق ، وبرآنکه وی رضی الله عنه واسطه بود میان آنحضرت صلی الله علیه وسلـم وامّت او در تبلیغ شرایع، ونیابت نبوت ازاین‌جهت اورا مسلّم شد، اما صحت حدیث درآن باب، پس ازآن جهت که جمعی ازفضلای صحابه انرا روایت کرده‌اند، وبرآن عمل نمودند ، رئیس آن جماعت حضرت مرتضی است، وحدیث اودر (بخاری) و (موطأ) و (مسلم) وباقی کتب‌متداولهٔ صحیح شده است، ورد اوبهمین حدیث برعبدالله بن‌عباس نیزثابت گشته، وربیع بن‌سبرهٔ جهنی انرا از پدر خود روایت کرد که تحریم مؤبد حاصل شد، وحدیث اودر (صحیح مسلم) مذکوراست واجماع امّت برتحریم آن وقوع یافت (الاّ شرذمة قلیلة) مثل روافض هر چند درزمن صحابه اختلافی متحقق بود، وهمان اختلاف سبب اهتمام فاروق شده برعقد اجماع .]

[واگر سائل عودکند وگوید: که حضرت مرتضی نهی ازمتعه روز خیبر روایت کرده‌است ، واحادیث دیگر دلالـت میکندکه درروز اوطاس نیز بعمل آمد، پس آن نهی دلیل نمی‌تواند شد .]

گوئیم سائل آن نقض‌را واردنمیکند مگر بر مرتضی ، زیراکه‌اول کسیکه باین حدیث استدلال نموده ، وابن عباس‌را الزام کرد، وزجر شدیدبعمل‌آورد ، حضرت مرتضی است، پس گویامیگویدکه مرتضی غلط کرده در این استدلال، واین معنی شاهد جهل وحمق‌او است نزد اهل سنت وشیعهٔ تفضیلیه قاطبة .

وحل این اشکال بر طور قاضی عیاض آنستکه اصل تحریم درخیبر واقع شد ، وتجدید تحریم در غزوة اوطاس وحجة الوداع تحقق یافت ، بنابرانکه اجتماع عظیم بود وعزوبت غالب ، یحتمل که باین امر مرتکب شوند، ومثل‌او مثل تجدید چندین اوامراست که‌در حجة الوداع بجهة توکید واتمام شریعت بعمل آمد .

ونووی در این جواب خدشه میکند : بآنکه از روایات مسلم معلوم میشود که روز فتح متعه از جمعی واقع شد بنابر اباحت آن .

وبر طور جمعی‌دیگر آنکه در حدیث حضرت مرتضی تحریم حمر انسیه‌مؤرخ است بیوم خیبر، وتحریم متعه‌مؤرخ نیست‌بچیزی، لیکن عبارت موهم واقع شده ، وجمعی از رواة آن وهم‌را محقق ساختند .

ومختار این عبد ضعیف‌همین جواب است، بجهت آنکه رواةقصة غزوة خیبر تحریم متعه‌را ذکر نکرده‌اند، وتحریم متعه‌را بغزوة خیبر مورخ نساختند الا در همین حدیث ، باز رواة دیگر غیر زهری باین وقت مورخ نگردانیدند ، واکثر طرق محتمل تأویل مذکور است ، وجمع کردن حضرت مرتضی تحریم متعه وحمر انسیه در این حدیث نه بجهت تشریع آن هردواست دریك وقت ، بلکه بجهت آنکه ابن عباس در هردومسئله اختلاف داشت، چنانکه بر دانندگان علم‌حدیث از اجلی بدیهیات است .

وقاضی‌عیاض خدشه میکند دراین جواب بآنکه روایات صحیح‌شده اند از طریق سفیان وغیر آن بلفظیکه تاریخ برهردوعود میکند .

وما میگوئیم روایات ثقات محتمل‌معنی مذکور است ، وروایتیکه

قابل این احتمال نباشد شاذّ است وغیر محفوظ، واین همه مباحثه در استدلال حضرت مرتضی است، اما اصل تحریم بطریق دیگر صحیح است لا غبار علیه از روایت ابوهریرة، وسلمة بن الاکوع، وسبرة جهنی، وفاروق، وغیر ایشان رضی الله تعالی عنهم انتهی [1].

از این عبارت‌هم کمال‌شناعت‌ونهایت سماجت‌ایراد امری که‌مستلزم ایراد نقض بر جناب امیرالمؤمنین علیه السلام باشد لائح وواضح میگردد، وبکمال ظهور ووضوح میرسد که کسیکه قائل شود بامری که مستلزم توجیه غلط باستدلال جناب امیرالمؤمنین علیه السلام باشد او جاهل واحمق است نزد اهل سنت وشیعهٔ تفضیلیه قاطبة، پس در کمال شناعت وفظاعت جسارت سراسر خسارت فاضل عسقلانی، که آن صریح تخطئه جناب امیرالمؤمنین علیه السلام است ریبی نیست، وتوجه شناعت جهل وحمق بملازمان رفیع الشأن‌او، حسب افادهٔ‌والد ماجد مخاطب هم ظاهر وباهر است.

ونیز از قول‌او: (وجمعی از روات آن وهم‌را محقق ساختند) الخ، ظاهر است‌که تاریخ تحریم متعه بیوم خیبر وهم غیر صحیح، وغلط فضیح‌است، وحکم باین‌غلط وتحریف مرضی ومختار این عالم‌منیف است، حیث قال: ومختار این عبد ضعیف همین جواب است.

ونیز از قول‌او: (بجهت آنکه روات قصهٔ خیبر الخ) ظاهر است که‌روات قصهٔ خیبر تحریم‌متعه‌را در این روز ذکر نکرده‌اند، وتحریم آن‌را بغزوهٔ‌خیبرمورخ نساخته‌اند الا در همین حدیث، وسوای‌زهری

(1) قرة العینین بتفضیل الشیخین ص۱۷۵.

رواات دیگر تاریخ غزوهٔ خیبررا ذکر نکرده‌اند ، وجمع جناب امیر المؤمنین علیه السلام تحریم متعه‌وحمر انسیه‌را در این‌حدیث نه باین جهت است که تحریم هردو در روز خیبر واقع شده است ، بلکه‌باین جهت‌است که ابن عباس در هردومسئله اختلاف داشت .

ونیز از قول‌او: (وما میگوئیم: روایات ثقات‌محتمل معنی مذکور است ، وروایتی که قابل این احتمال نباشد شاذ است وغیر محفوظ) ظاهر است که روایتی که نص باشد در تاریخ حکم متعه بروز خیبر وقابل‌تأویل نباشد از روایات ثقات خارج‌است‌وغیر معتبر وغیرمعتمد است که شاذ وغیر محفوظ است .

وسناءالله پانی‌پتی که‌تلمیذشاه ولی الله است در (سیف مسلول) گفته:

سؤال : حضرت مرتضی نهی از متعه‌را روز خیبر که در سال‌ششم از هجرت بود روایت کرده ، واحادیث دیگر دلالت دارند برآنکه روز اوطاس که در سال هشتم بود متعه بعمل آمده بود پس متعه‌ناسخ حرمت گشته .

جواب این اشکال بدو وجه است : یکی آنکه تحریم متعه در غزوهٔ اوطاس است فقط نه در غزوهٔ خیبر وراویان قصهٔ غزوه خیبر تحریم متعه‌را ذکر نکرده اند ، وتحریم آن را بغزوهٔ خیبر مورخ نساخته ، مردم را این گمان از آنجا پیداشد که علی رضی الله عنه ذکر تحریم متعه وحمر اهلی‌را در یك حدیث جمع کرده ، وتحریم حمر اهلی را موقت کرده بغزوهٔ خیبر ، مردم‌را گمان پیداشد که هردو تحریم در یك وقت شده باشند ، واین وهمی است بی دلیل .

وتحقیق آن است که چون ابن عباس در تحریم متعه ودر تحریم حمر اهلی اختلاف داشت برای الزام او علی رضی الله عنه هردو تحریم را در یك حدیث ذکر کرده الخ [1].

واما شافعی که بتصریح شاه ولی الله در (قرة العینین) آیتی بود از آیات الله تعالی ومقتدای جمیع محدثین وفقهاء، واعمق باعتبار مدرك، واقوی باعتبار فقه واستنباط ذکر متعه را در روایت نهی لحوم حمر اهلیه از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام صحیح وثابت ندانسته، باوصف آنکه از مالك نهی لحوم حمر اهلیه را روایت کرده، از ذکر متعه در این روایت سکوت ورزیده .

علاّمه عینی در (عمدة القاری) گفته :

وقد روي الشافعي عن مالك باسناده عن علي رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى يوم خيبر عن اكل لحوم الحمر الاهلية ، ولم يـزد على ذلك وسكت عن قصة المتعة لما علم فيها من الاختلاف [2].

ـ فخر رازی نیز بعض احادیث صحیحین را مردود دانسته ـ

[بالجمله روایات مقدوحهٔ بخاری ومسلـم بسیاراست ، واستیعاب آن دشوار، پس هر گاه ائمه واساطین سنیه در روایات این هردوبزرگ قدح وجرح کرده باشند، وبلوم وذم وهتك اسرار وکشف عوار نواخته

(۱) سیف مسلول ص۱٤۰ .

(۲) عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری ج۱۷ ص۲٤۷ ط بیروت .

باز چه جسارت است که امام رازی بمقابلهٔ اهل حق تمسك باعراض این هردو بزرك از ذکر حدیث غدیر نموده ، وداد اظهار مزید فهم وفراست ونهایت مهارت وذکاوت خود می‌دهد .

واعجب عجائب این‌است که خود رازی بعض احادیث صحیحین‌را برد شنیع ابطال‌نموده یعنی حدیث (ماکذب ابراهیم الا ثلث کذبات) راکه در (صحیحین) مروی‌است رد نموده وقبول نکرده ، وکذب ودروغ وافتراء واختلاق محض دانسته، ومثبتین آنرا حشویه نامیده وچون بمعارضهٔاو گفتند :که در صورت عدم قبول این خبر تکذیب رواة لازم‌می‌آید، بجوابش صراحة فرموده: که صیانةحضرت ابراهیم ازکذب اولی‌است ازصیانت طائفهٔ مجاهیل ازکذب، وهذه عبارته في التفسير الكبير :

واعلم أن بعض الحشوية روى عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال : ماكذب ابراهيم الا ثلث كذبات ، فقلت : الاولى أن لايقبل مثل هذه الاخبار فقال‌على طريق‌الاستنكار: ان لم نقبله لزمنا تكذيب الرواة، فقلت له: يامسكين ان قبلناه لزمنا الحكم بتكذيب ابراهيم عليه السلام ، وان رددناه لزمنا الحكم بتكذيب الرواة ، ولا شك أن صون ابراهيم عن الكذب أولى من صون طائفة من المجاهيل عن الكذب انتهى [1].

[وعبارت (صحیح بخاری) متضمن روایت‌کذبات ثلث این است]

حدثنا سعيد ابن تليد الرعيني ، اخبرني ابن وهب ، اخبرني جرير بن

(۱) مفاتيح الغيب ج۲٦ ص۱٤۸ مع تفاوت يسير في العبارات .

حازم ، عن ايوب ، عن محمد عن ابي هريرة ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : (لم يكذب ابراهيم الاثلثاً) ح .

وحدثنا محمدبن محبوب ، حدثنا حماد بن زيد ، عن ايوب ، عن محمد، عن ابي هريرة ، قال : (لم‌يكذب ابراهيم الاثلث كذبات ، ثنتين منهن في‌ذات الله قوله : (اني سقيم) [1] ، وقوله : (بل‌فعله كبيرهم هذا) [2]، وقال بينا هوذات يوم وسارة اذ أتي على جبار من الجبابرة ، فقيل له : ان هيهنا رجلامعه امرأة من احسن الناس ، فارسل اليه ، فسأله عنها،قال : من هذه ؟ قال : اختي ، فاتى سارة فقال : يا سارة ليس‌على‌وجه الارض مؤمن غيري وغيرك ، وان هذا سألني فاخبرته انك اختي فلا تكذبيني ، فارسل اليها فلما دخلت عليه ذهب يتناولها بيده فاخذ ، فقال : ادعي الله لي‌ولا اضرك ، فدعت الله فاطلق ، ثم تناولها ثانية فأخذمثلها اواشد ، فقال : ادعي الله ولا اضرك ، فدعت فاطلق فدعا بعض‌حجبته فقال : انك لم تأتني بانسان انما اتيتني بشيطان فاخدمها هاجر، فاتته وهوقائم يصلي‌فاومأبيده مهيم[3]قالت : رد الله كيد الكافر اوالفاجرفي‌نحره واخدم هاجر، قال ابوهريرة : فتلك امكم يا بني ماء السماء .[4]

[(وروايت مسلم در صحيحش اين است) :]

حدثني ابو الطاهر، قال : اخبرنا عبدالله ابن وهب ، قال : اخبرني جرير

(١) سورة الصافات : ٨٩

(٢) سورة الانبياء : ٦٣

(٣) مهيم بفتح الميم والياء وسكون الهاء اي ما الخبر، وفيه احتمالات اخر وقيل اول من قال هذه الكلمة هو الخليل عليه السلام

(٤) صحيح بخاري ج٢ ص١٩٠

بن حازم ، عن ايوب السختياني، عن محمد بن سيرين عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال : لم يكذب ابراهيم عليه السلام قط الاثلاث كذبات، ثنتين في ذات الله ، قوله : (اني سقيم) [1]، وقوله : بل فعله كبيرهم هذا) [2]، وواحدة في شأن سارة فانه قدم جباراً ومعه سارة وكانت احسن الناس ، فقال لها : ان هذا الجبار ان يعلم انك امرأتي يغلبني عليك ، فان سألك فاخبريه انك اختي في الاسلام ، فاني لااعلم في الارض مسلماً غيري وغيرك الخ .[3]

ـ تناقض گوئی فخر رازی در بارهٔ بخاری ومسلم ـ

[وعجب‌تر این است که رازی در همین قول مختصر که سطری چند بیش نیست داد تناقض وتهافت داده ، که اولا بخاری ومسلم را بآسمان برین رسانیده ، وایشان را چندین جلیل وعظیم گردانیده ، که صرف عدم اخراج ایشان حدیث غدیر را قادح آن گردانیده ، باز ایشان را بجهت محبت باطل، ورسوخ در عصبیت ، باسفل درکات بی اعتباری وعدم وثوق انداخته ، کـه بر مرویات ناصه ایشان بر رجوع جناب امیرالمؤمنین علیه السلام از یمن ، وحضور در رکاب سعادت انتساب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم وقت مراجعت از حجة الوداع التفاتی نکرده ، بلکه آنرا کذب ودروغ بحت دانسته ، که حتماً وقطعاً

(۱) سورة الصافات : ۸۹

(۲) سورة الانبياء : ۶۳

(۳) صحيح مسلم ج۷ ص۹۸ باب فضائل ابراهيم ـ ط بيروت

ادعا نموده که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام در خدمت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم حاضر نبوده بلکه در یمن بوده .

ـ غرض قادحین در حدیث غدیر حمایت از باطل است ـ

[واز امثال این مقامات ظاهر است که غرض این حضرات محض معاندت حق ومحامات باطل است ، وهرگز پای بند قاعده واصلی نمی‌باشند ، هرگاه می‌یابند که همین شیخین [1] امرحق را روایت نکرده‌اند ، یا باطلی را اخراج کرده ، ایشان را بغایت اعتماد واعتبار، ووثوق وجلالت،ونقد وتحقیق رسانند ، وهردو کتاب ایشان را بر سر وچشم می‌نهند ، وهر گاه می‌بینند که ایشان بعض مؤیدات اهل حق روایت کرده‌اند ، هرگز بروایات ایشان گوش نمی‌کنند، بلکه بلامحابا بابطال مرویات آنها می‌پردازند ، وخلاف آنرا عین حق وصواب می‌دانند) .

وفخر الدین رازی درکتاب (مناقب شافعي) در وجوه طعن طاعنین در علم شافعي بحدیث گفته] :

الرابع ان البخاري ومسلماً ما رويا عنه ، ولو لا انه كان ضعيفاً في الرواية لرويا عنه ،كما رويا عن سائر المحدثين .

[ودر جواب آن گفته] :

والجواب عن الرابع من وجوه :

---

(۱) شیخین : بخاری ومسلم

الاول أن البخاري ومسلماً لعلهما انما تركا الرواية عن الشافعي لانهما ما ادركاه ، فلو اشتغلا بالرواية عنه لافتقر الى الرواية عمن يروي عنه ، لكن أكثر شيوخ البخاري ومسلم كانوا تلامذة مالك، فكانا لهذا السبب كمن يروي عن الشافعي في الدرجة ، فلو رويا عن تلامذة الشافعي ، لصارت الرواية نازلة من غير حاجة ، والمحدثون لايرغبون في هذا .

الثاني انهما رويا عن أحمد بن حنبل ، وأحمد روى عن الشافعي ، ولو كانت الرواية عن الشافعي غير جائزة صار أحمد بسبب روايته عن الشافعي مجروحا ، وصار البخاري ومسلم بسبب روايتهما عنه مجروحين ، وان كانت رواية أحمد عن الشافعي جائزة فقد سقط السئوال .

الثالث انهما ما كانا عالمين بجميع المغيبات . وذلك فان البخاري روى عن أقوام ما روى عنهم مسلم ، ومسلماً روى عن أقوام لم يرو عنهم البخاري فدل على انهما اذا تركا الرواية عن رجل لم يوجب ذلك قدحاً فيه ، وكيف وابو سليمان الخطابي أوردا مؤخذات كثيرة على صحيح البخاري في كتاب له سماه (باعلام الصحيح) .

الرابع انماذكرتم معارض بان أبا داودالسجستاني روى عن الشافعي حديث ركانة ابنة عبد يزيد في الطلاق ، وكذلك روى عنه أبو عيسى الترمذي وعبد الرحمن بن أبي حاتم الرازي ومحمد بن اسحاق بن خزيمة ، ولاشك في علو شأن هؤلاء في الحديث .

الخامس انهما ما طعنا في الشافعي ، بل ذكراه بالمدح والتعظيم ، وترك الرواية لايدل على الجرح ، وأما المدح والتعظيم فانه دليل التعديل .

السادس ان كان تركهما الرواية عنه يدل على ضعفه ، فالطعن الشديدعلى

ابي حنيفة المنقول عن الأخفش والثوري وجب ان يدل علـى الوهن العظيم فيه ، وكذلك طعن فيه يحيى بن معين ، وأحمد بن حنبل ، ويحيى بـن سعيد فان لم يؤثر هذه التصريحات فكذا القول فيما ذكرتم[1] .

ـ نبودن حدیث غدیر در صحیح بخاری ومسلم دلیل عدم تواتر آن نیست ـ

[وپرظاهر است که تشبث رازی باعراض بخاري ومسلم از ذکر حدیث غدیر ، مثل تشبث قادحین شافعي است بترك روایت بخاری ومسلـم از شافعي ، پس کمال عجب است که رازی در مقام صیانت امام خود بیدار وهشیار شده ، وجوه عدیده برای رد تمسك طاعنین او ذکر کرده ودر مقام رد شیعه چندان غافل وذاهل گردید، که بمجرد اعراض شیخین از ذکر حدیث غدیـر تمسك نموده ، داد اظهار کمال حذق ومهارت وغایت انصاف وذکاوت داده، ومی‌بینی که رازی در مقام صیانت شافعي بر محض عدم اعتنا باعراض بخاري ومسلـم اکتفاء نکرده ، بتصریح تمام بنا بر ترقي الـی الأعلی این را نیز افاده کرده : که چگونه تـرك شیخین روایت را از مردی موجب قـدح او شود ، وحال آنکه أبـو سلیمان خطابي مؤاخذات بسیار برصحیح بخاری وارد کرده در کتاب خود که آنرا (باعلام الصحیح) نامیده .

وحاصل این کلام بلاغت نظام آن است که هرگاه حال بخاري باین مثابه باشد که روایات مرویه‌اش در صحیح سالم از طعن وملام وبری•

(۱) مناقب الشافعي ص۱٤۸ .

از مؤاخذات محققين اعلام نباشد ، پس اعراض او واعراض مسلم که سالك مسالك او وتلميذ وخريج او بوده از روايت کردن از کسي چگونه دليل قدح وجرح او تواند شد که جمله از رواياتشان مجروح ومقدوح است ، وکسي که خود راوي مجروحات ومقدوحات باشد ، چگونه اعراض او از روايت از کسي قابل التفات واعتنا باشد ، حال آنکه مجرد اعراض از هر کسيکه باشد قابل احتجاج واستدلال نيست ، پس همين کلام بجواب تشبث رازي باعراض شيخين از ذکر حديث غدير بعينه جاري خواهد شد .

بالجمله هر گاه ترك روايت بخاري ومسلم از شخصي دليل قدح وجرح او نخواهد شد کما صرح بقوله : «فدل على انهما اذا ترکا الرواية عن رجل لم يوجب ذلك قدحاً فيه» هم چنين ترك بخاري ومسلم حديثي راهم دليل عدم ثبوت وعدم تواتر آن نمي‌تواند شد ، وبهيچ وجه اعراضشان نافي صحت ، ومنافي تواتر نمي‌تواند شد .

ونيز رازي در وجه رابع اعراض بخاري ومسلم را از روايت کردن از شافعي دفع ساخته بآنکه أبو داود سجستاني ، وابو عيسى ترمذي ، وعبدالرحمن بن ابي حاتم ، ومحمد بن اسحاق روايت از شافعي کرده‌اند وشك نيست در علو شأن ايشان در حديث ، پس هم چنين اعراض بخاري ومسلم را از ذکر حديث غدير دفع خواهيم کرد بآنکه ابو عيسى ترمذي ، وعبدالرحمن بن أبي حاتم ، وغير ايشان که اسماء بعض آنها در سابق شنيدي ، واسماء جمعي از ايشان را پس از اين انشاء الله خواهي شنيد ، روايت حديث غدير کرده‌اند ـ وشك نيست

در علوّ شأنشان در حدیث .

ونیز می‌بینی کـه رازی چندان در رد وابطال تمسك طاعنین شافعي باعـراض بخاري ومسلم از روایت کـردن از شافعي کوشیده که بمفاد (آخر الدواء الکی) ناچار طعن شدید أکابر اساطین واجلهٔ منقدین را در امام اعظم سنیه ذکر کرده چه ازکلامش ظاهر که اعمش ،وثوری طعن‌شدید در أبوحنیفه کرده‌اندوهم چنین طعن کرده‌اند در أبـو حنیفه یحیی‌بن معین وأحمد بن‌حنبل، ویحیی ابن سعید .

ورازی میفرماید :کـه اگر ترك شیخین روایت را از شافعي دلالت برضعف شافعي کند ، پس واجب است که طعن شدیدبر ابی حنیفه که منقول است از اعمش ، وثوری ، دلالت کند بر وهن عظیم در أبی حنیفه ، وهم چنین طعن کرده‌اند در أبي حنیفه یحیی بن معین ، وأحمد بن حنبل ، ویحیی‌بن سعیدپس اگر تأثیر نخواهد کرد این تصریحات پس هم چنین است قول در چیزی که شما ذکر کردید .

وفقیر نیز حسب‌ارشاد امام رازی بجواب تمسك‌حضرتش باعراض بخاری ومسلم از ذکر حدیث غدیـر میگویم : کـه اگر ترك بخاری ومسلم روایت حدیث غدیر را دلالت بر ضعف آن یا عدم تواتر آن کند ، پس واجب است که طعن شدید بر ابـی حنیفه که منقول است از اعمش وثوري دلالت کند بر وهن عظیم‌در أبی حنیفه ، وهم چنین طعن کرده‌اند در أبوحنیفه یحیی بن معین . وأحمد بن حنبل ، ویحیی بن سعید، پس اگراین‌تصریحات تأثیرنخواهد کرد پس هم چنین‌است کلام‌در آنچه‌ذکر کردیدشما‌ازاعراض‌بخاری‌ومسلم‌ازذکرحدیث‌غدیر.

تم الجزء الثانی من قسم سندالغدیر حسب تجزئتناویلیه الجزء الثالث انشاء الله

۱

(موضوعات)

۳۷۸

(٢)

ـ اعلام ـ

(الف)

(ب)

(ت)

(ث)

(خ)

(ر)

(ز)

(س)

(ص)

(ض)

(ط)

(ع)

(م)

(ن)

(هـ)

(و)

(ي)

(٣)

المصادر

الاحتجاج على اهل اللجاج — تأليف احمد بن علي بن ابيطالب الطبرسي ٤٠

احقاق الحق — تأليف القاضي نورالله التستري ٢١٥

ارشاد الساري في شرح البخاري — تأليف شهاب الدين العسقلاني ٤٣ ، ٥٠ ، ٥١ ، ٢٣٧ ، ٣١٥ ، ٣١٦

ازالة الغين — تأليف حيدر علي الفيض آبادي ٥٥ ، ٥٦ ، ٥٧ ، ٥٨ ، ٥٩ ، ٦٠ ، ٦١ ، ٦٣ ، ٢٠٧ ، ٢١٦ ، ٢١٧

اسانيد المغربي — تأليف جابر الله عيسى بن محمد الثعالبي ٢٤٨ ، ٢٥١

الاستيعاب في ترجمة الاصحاب — تأليف ابن عبدالبر القرطبي ٤٠ ، ٢٥٢ ، ٢٥٣ ، ٢٥٧ ، ٢٨٩ ، ٢٩٩

اسد الغابة في معرفة الصحابه — تأليف ابي الأثير الجزري ٣٠٦ ، ٣٠٧

الاصابة في تمييز الصحابة — تأليف ابن حجر العسقلاني ٢٩٩

غلطنامه

غلط	صحیح	صفحه	سطر
مسعر	مسعر	۳۳	۱
سعيد	سعد	۸٤	۱۷
ابو جعفر	جعفر	۹۰	۱٤
المظفر بن منصور	ابی المظفر منصور	۱۲۷	۲
فتح البخاری	فتح الباری	۱۵٦	۳
ابو عامر	ابو عاصم	۱۵۹	۱
الشیرازی	الرازی	۲۵۰	۱۲
عمر	ابو عمر	۲۵۹	۱۱
الاخفش	الاعمش	۳۳۵	


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی